

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228100

UNIVERSAL
LIBRARY

TIGHT BINDING BOOK

OUP--786--13-6-75--10,000.

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

92859151

Accession No.

20142

Author

غنی کشمیری

ایضاً احمد شہزادانی

Title

غنی کشمیری، از حوالہ و آتش، روایت شمارہ 9

This book should be returned on or before the date last marked below.

غنّی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعارِ اد

مکتبہ محمد عثمان ایڈمنسٹریٹو
کشمیر، جملہ، سرگودھا، پاکستان

اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی

فهرست مندرجات

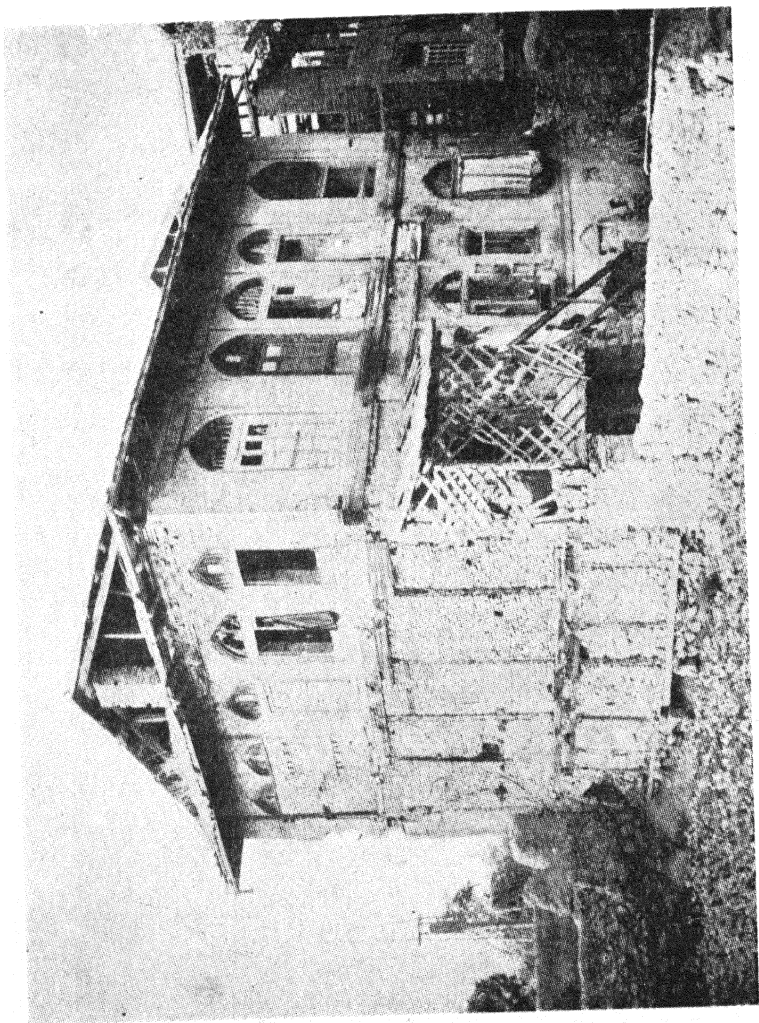
<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>
مقدمه	الف
پیشگفتار	ج
<u>فصل اول</u>	۱
مختصری درباره جغرافیای کشمیر و مناظر طبیعی و آب و هوای آن -	
۱- چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب -	
۲- تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی -	
۳- علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر -	
۴- موقعیت جغرافیائی -	
۵- مردم کشمیر و مختصات آنها -	
۶- کشمیر و شاعران فارسی گوی -	
۷- مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر -	
<u>فصل دوم</u>	۲۰
مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر -	
<u>فصل سوم</u>	۴۵
کلیات ادب و سیاست فارسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر -	
۱- وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر -	
۲- وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر -	
۳- ادب و سیاست مذهبی و اخلاقی در هند و کشمیر -	
<u>فصل چهارم</u>	۱۰۲
ترجمه احوال و شرح زندگی و عقاید و افکار غنی کشمیری -	
۱- اسم و نسب و لقب -	
۲- زادگاه غنی -	
۳- تاریخ تولد -	

- ۴- خاندان غني -
- ۵- تحصيلات - مراتب علمي و شغل -
- ۶- خصوصيات جسماني غني -
- ۷- مختصری درباره زندگي غني -
- ۸- مسافرت -
- ۹- آغاز شاعری و تخلص -
- ۱۰- معاصران غني -
- ۱۱- وفات غني -
- ۱۲- مدفن غني -
- ۱۳- حكاياتی درباره غني -
- ۱۴- سيرت غني و افكار و عقايد او -

فصل پنجم

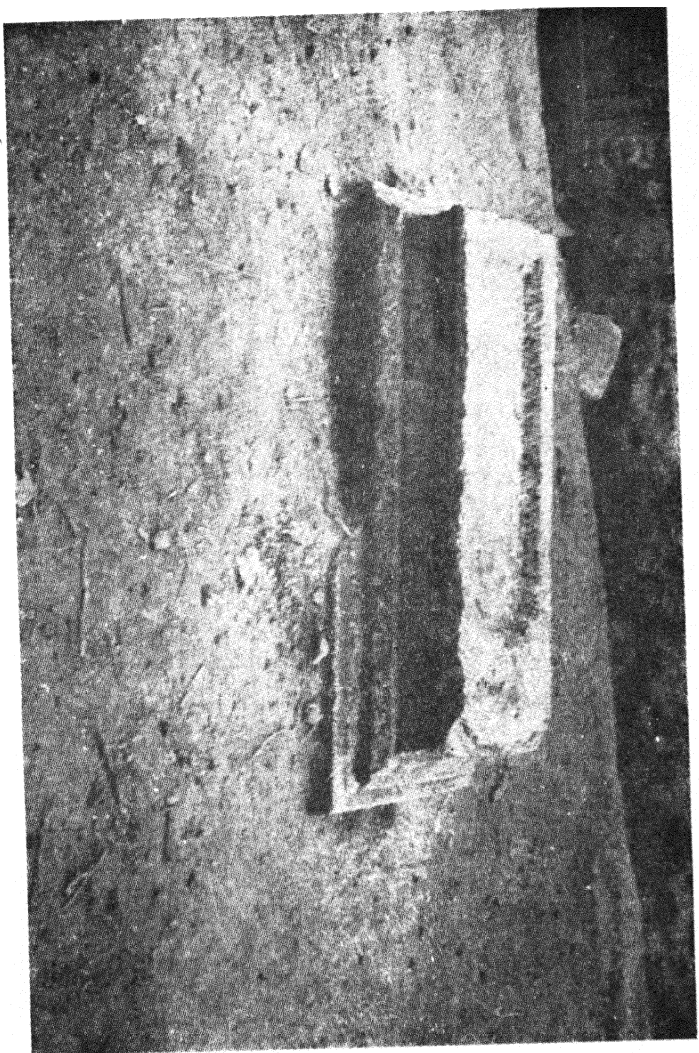
بررسي اشعار غني و سبك آن -

- ۱- تعداد اشعار و ذكر نسخ مطبوعه و منخطوطه ديوان غني -
- ۲- تحليل اشعار -
- ۳- نقد اشعار و سبك آن -
- ۴- برخي نكات دستوری در اشعار غني -
- ۵- قوافي اشعار -
- ۶- صنايع بدیعی -
- ۷- تصرفات شعری -
- ۸- مصطلحات علمي و فلسفي و غيره -
- ۹- تاثرات از زبان تازی -
- ۱۰- فواصل لغوی -
- ۱۱- تاثرات از محيط هند و کشمير -
- ۱۲- غني از نظر ديگران -



رہائش گاہ عتی (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)

الیاں ٹیڈرس
 شاہ علی بندہ روڈ ، حیدرآباد



مزارى نژد منزل غني . محققين دعوى دارند
كه غني درين مدفون هست .

عرضِ ناشر

« دیوانِ غنّی » مدتی است که باوششهای مشترکه آقایان محمد امین دارآب و علی جواد زیدی تالیف شده بچاپ رسیده است. اکنون یک دیوان غنّی دیگری که آن را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم به خوانندگان عزیز می کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنّی بمنزلهء یک پیشرفت بشمار خواهد آمد -

غنّی برجسته ترین شاعر کشمیر می باشد و امیدوار هستیم که این کتاب در همه جاها که شعر غنّی در آن خوانده می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود. نظر باین که این تالیف اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهای که اکادمی تا این روز بزبان های اُردو و کشمیر شائع کرده است، امتیازی بنحود نخواهد گرفت. شهید گنج - سرینگر

۲۰ مارس ۱۳۷۲

محمد یوسف طینگا

رُپٹی سیکرٹری

چہا پ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس - دہلی -
ناشر : سکرتری جموں اینڈ کشمیر اکیڈمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز - سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی -

مقدمه

کمال خورسندی داریم کتابی که سر از جزای ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره های مجله ۶ ژوندون در کابل به نشر رسیده بود اکنون در هند بصورت رساله ای جداگانه طبع میشود - در آن وقت اظهار امید کرده بودیم که روزی برسد این اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند داینگ آرزوی ما بزودی برآورده شد -

این کتاب در شناسائی افکار و اشعار یک شاعر برجسته غنی کشمیری و نیز در فهم یکی از صفحات دلاویز سبک هندی شعر در نقش و ارزش عالی دارد - شادمانیم که دوست هندی ما - دکتر ریاض احمد شیروانی باینوسیله نتیجه ۶ تحقیقات چند ساله خود را به محیط علم و ادب که بتاریخ شعر دري علاقمند است تقدیم داشته باینگونه در پیوندهای دیرینه ادبی بین هند و مردمان دري زبان وصله ای می افزاید -

ادبای افغانستان بطور خاص از نشر این کتاب حسن استقبال میکنند زیرا افغانستان و آن ادبا که از اینجا آمده یا آنرا عبور کرده بسوی جنوب شرق سفر میکردند، در پرورش و پیشرفت سبک هند سهم برجسته داشتند - امروز افغانستان در جمله ۶ چندین رسالت فرهنگی که دارد یکی هم مائمن سبک هندی شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملک الشعراء عبدالله قاری کابلی و مرحوم استاد عبدالحق بیتاب کابلی شیفتگان آن بودند -

این انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاریخ باستان ریشه ۶ عمیق دارد زیرا در آغاز (زمنه ۶ تاریخی و پیش از اسلام و همچنان بعد از اسلام جریانات فرهنگی افغانستان و نیم قاره هند را پیوسته می داشت و گذرگاه های کهسار افغانستان عمده ترین دروازه های آسیای مرکزی و جهان شرق میانه بسوی جنوب آسیا بودند -

مؤلف این کتاب در افغانستان و ایران دارای دوستان ادبی متعددی - همه چشم آن دارند آثار و کتب دیگری درین زمینه پهنادر به کوشش دکتر شیروانی به نشر

ب

برسد تا علايق نيم قاره هند با محيط دري زبان بيش از پيش به اهتمام يك دانشمند
گراڻمايه هندي، استوار تر شود .

کابل - ۵ دلو ۱۳۴۹

دوروز فرهادي

معين وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکرو سپاس بیحد و حصر مرخصدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمی هنر و فرهنگ و زبان استان جمو و کشمیر این رساله بدست دستداران با ذوق شعر و ادبیات فارسی تقدیم میگردد - نگارش این صفحاتی چند و کاوش اینجا نب درباره احوال و آثار و سبک آثار غنی کشمیری یکی از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکی است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان برای معرفی و آشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند - نویسنده این مقالات در سال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت و طی چار سال و چند ماه اقامت خود در آن مرکز علم و ادب با کمک و مساعدت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران بپردازد - در اینجا ذکر این مطلب خالی از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستانی که برای تحصیلات عالی زبان و ادبیات فارسی به ایران و بالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعرا و معاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغانی و گورگانی هند بسر می بردند تالیف نموده اند و جمع آوری و نشر این رسالات بوسیله یکی یا بعضی موسسات علمی هندو ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم و ادب مشترک این چهار کشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث با یکدیگر نزدیک درپیش مشترک فرهنگی را دارا می باشند -

انتخاب موضوع احوال و آثار و سبک اشعار غنی کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت - اولاً آنچه که تا آن هنگام در باره شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که در حیطه بی عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسی بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابراین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان و ادبیات فارسی در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسی زبان کشمیر را که در عین حال از گویندگان سبک هندی و معاریف آن مکتب است و خصایص آن سبک بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق در باره او پرداختم . ثانیاً افکار و اشعار این شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها در کشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسر خراسان آن زمان را گرفته بود از آوان جوانی نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستانی از شهر خود رخت برگرفته برای گذرا شدن دوره مرخصی به قصبه ایکه داعی مادر گرامیم رحمه الله در آنجا زندگی میکرد مسافرت نمودم - آن فقید از ادب و دانش بهره دانی و از معرفت و بینش نصیبی کافی بهره برد و مانند سایر نجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسی علاقه بسیار داشت و اشعار و امثال پارسی را همیشه در ضمن صحبت و مجالست بعنوان شاهد بزبان میآورد - من بنده که در آن عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف و عنایت آن جناب واقع شد و مرا به استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسی بیاموزم و من نیز هر بامداد در کنار آن استاد زانوی ادب به زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان و بوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم و اوقاتی را نیز که در خانه بسر میبردیم از تحسین و تشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم - روزی در میان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

از من احسان کس دست طلب را ترمکن آبرو خواهی بنان خشک چون آینه ساز
بر تو اضعهای دشمن تکیه کردن ابله^{ست} پای یوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معنی این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غنی کشمیری است. این اشعار و نام سراینده از آن هنگام بمصدق " العلم فی الصغر

كالنقش في الحجر" در لوح دلم نقش بست و این نخستین بار بود که گوشم به اسم شاعری غنی نام آشنا میشد. از آنگاه باز که اندك اندك به گلستان ادب فارسی راه یافتم و توانستم مشام جان را با ازهار و ریاحین آن بیشتر معطر کنم و با غنی که هنوز، آن بیت حکمت آموزش در سراچه دلم طنین افکنده بود پیوند ارادت استوار گردانم این علاقه و پیوند همچنان باقی ماند تا که فرصتم دست داد توانستم این رساله را تدوین و قدر آن شاعر بلند مرتبت و سخنور کشمیر را حتی الامکان بشناسم.

روش کار و تقسیم مطالب

در تهیه این رساله به اضافه کردن دو فصل اول مبادرت ورزیده ام. این دو فصل که یکی از آنها "مختصری درباره جغرافیای کشمیر و تاثیر مناظر طبیعی و آب و هوای آن در طبع شاعر" و دیگری تحت عنوان "مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر" است. شاید ظاهراً ارتباطی باصل مطلب نداشته باشد ولی بدون تردید برای هر خواننده، مخصوص خوانندگان افغانی و ایرانی حایز مطالب تازه و جالبی میباشد و نشان میدهد که زبان دری از چه طریق بسرزمین کشمیر راه یافت و چگونه نفوذ عمیق و محو نشدنی را در زبان و فرهنگ کشمیر و کشمیریان باقی گذارده است. فصل سوم این رساله به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی هند و کشمیر در عهد ما اختصاص یافته و به سه بخش تقسیم گردیده است -

بخش اول	وضع سیاسی و اجتماعی
بخش دوم	وضع ادبی و فرهنگی و هنری
بخش سوم	وضع مذهبی و اخلاقی

فصل چهارم رساله درباره سرگذشت و زندگی شاعر و افکار و عقاید او است و در

فصل پنجم اشعار غنی و سبك آنرا بررسی نموده به نقد آن پرداخته ام.

در باب احوال و شرح زندگی غنی باید متذکر گردید که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور و در میان داستانهای دور از حقیقت نامفهوم باقی مانده است - بنا بر این نگارنده که

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمورد تا حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غنی مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار بنده را مشکلتر ساخته است. بنا بر این اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) با گفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکی داستانها و حکایات بی اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان و سخن شناسان متعارف نهام و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهی نکرده و از پرسش نگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است با همه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و قضاوت این موضوع که تا چه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان با ذوق است.

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبی خود را بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه و ادیب و سیاستمدار بلند پایه افغانستان اعنی جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب بر ارزش آن افزوده اند مراتب شکرو سپاس خود را اظهار نمایم. همچنان بر این بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تی آن کادل سفیر کبیر سابق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعی آن ذات گرامی این رساله بشکل کتاب مستقلی بکمک و معاونت اکادمی هنر و فرهنگ دزبان جمو و کشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمک و معاونت دوست گرامیم آقای احمد طا هری عراقی که در تحریر این رساله بمن کمک های شایانی نموده اند و از مساعی رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدبر سابق با کفایت مجله دزین "ژوندون"

ز

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را با لاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگزاری مینماید -

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد — ومن الله التوفیق
ولا قوة الا بالله -

دکتر ریاض احمد شیردانی

ریاض احمد شیردانی

فصل اول

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعی و آب و هوای آن

کشور پهنادر هند از هر حیث مظهر تنوع و نمونه بارز وحدت در کثرت می باشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع و زبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیز این خالی پهنادر را از تمام مزایا و نعمتهای جهانی سهم فراوانی اعطاء کرده است. این کشور بزرگ که بیشترین یک شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقی است که از لحاظ آب و هوا مناظر طبیعی و وضع جغرافیائی کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایراست. کشمیر که از قرنهای متمادی قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع و پهنادر که دست طبیعت چون مشاطه ای ماهر آن سرزمین را با زیبایی و جمال غیر قابل وصف زینت داده است. این خطه در دامنه کوههای پربرق قرار دارد که مانند پاسان کهنسال لباس سفید در بر کرده آماده نگهبانی هستند. این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برف است از سلسله جمال معروف همالیا یعنی "خانه برف" می باشد. وادی کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ۴۰ کیلومتر در پای این کوههای سر بفلک کشیده قرار دارد. این قطعه زمین با عظمت طبیعی و خداداد و مرغزارهای سبز و کشتزارهای زعفران و جنگلهای انبوه و دریاچه های آرام و باغهای خوش آب و هوا و چنارهای باشکوه و آبشارهای خروشان و چشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده و هست.

چگونگی بوجود آمدن کشمیر و اساطیر هند در این باب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیر و افسانه های است و چنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها با فریضه های علمی زمین شناسی نیز

مطابقت دارد - بر طبق این اساطیر میلیون ها قرن پیش این وادی بشکل يك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربه النوع شاکتی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکی از خدایان ثلاثه هندو است در محلی بنام سستی سر (دریاچه سستی) بشکل آب زلال مصفی ظاهر گردید - بعد از مدتی یکی از اهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعنی آب آفرید) برای دریاچه تسلط یافت و با پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - (وزی کشپ (KASHAP) نوع برهما (خدای آفریننده و نگاهدارنده و یکی از خدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد و متوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صدد نابودی آن اهریمن برآمد و برای رسیدن این منظور بعبادت دریاضتهای مذهبی پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعاضاد بطلبد - زحمتهای کشپ بشمر رسید و بعد از ریاضات شاقه و طولانی خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) بر او ظاهر گردیده وعده کمک به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای (عد و باران بكمك همدستان خود برای نابودی دازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر از مریدان او را کشت و آنها ئیکه از دستش فرار کردند زیر آب دریاچه مخفی شدند - کشپ با کمک وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن از ترس وشنو زیر آبها ناپدید گردید ولی وشنو بشکل گراز نر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده بایک ضربه شدید شگان بزرگی در کوه بوجود آورد که در نتیجه آب بحریان درآمد و دریاچه خشك گردید و این محل با اسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن مخوف چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلی که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولی بالاخره

(۱) باره مولا شهر یست کولچک که در ۳۴ میلی سرینگر پایتخت استان جمو و کشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است .

دستگیر و کشته شد و پیروان او که جان از دست سر بازان خدائی بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند. دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولی چون زمستان فرا می رسید مردم بعلت سرمای غیر قابل تحمل بسوی جنوب بحرکت در می آمدند و اهریمنان دو مرتبه براوضاع مسلط می گشتند. سالی از سالها برهمنی در غاری پناهنده شد و تصمیم گرفت در طول زمستان همانجا بماند ولی چون زمستان سرد سید و اهریمنان بر این وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیر کرده آزار دادند و سپس به محلی بنام نیل ناگ (چشمه سار نیلی) برده در دریاچه ای غرق نمودند. این برهمن پارسا چون به تته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید. بحضور او باریافت و داستان مصایب و آلامی که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت. نیل ناگ بکملك او پرداخت و کتاب مقدسی را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا و آزار عفریتان محفوظ دارد. این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول و مبانی آن کتاب را بمردم آموخت و در نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگی کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند و بدین ترتیب این قطعه زمینی که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انسانی مبدل گردید.

تطبیق اساطیر با شواهد علمی زمین شناسی

داستان بوجود آمدن و آبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهراً افسانه ای بیش بنظر نمی آید ولی تحقیقات ابتدائی و پژوهش های علمی زمین شناسی با وقایع این داستان تطبیق میکند و نشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ يك دریاچه وسیعی بوده است و صخره سنگ ریگی که در غرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل و تغییرات بزرگ ارضی سائیده شد و شگاف برداشت. همچنین درهٔ موسوم به بارامولا نیز در نتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید و آب این دریاچه از این راه بطرف پائین جاری شد ولی این کار که نتیجه تغییرات طبیعی بوده آهسته و در مدت طولانی صورت پذیرفت و شاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه و خشك شد و برای آبادی و کشاورزی حاضر و آماده گردید. در آن زمان هوای این منطقه که در کنار کوههای

پربرون قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگی کردن در آنجا امکان پذیر نبود - فقط در تابستان چادر نشینان درین منطقه بسر میبردند و همینکه فصل زمستان فرا می رسید بسوی جنوب رهسپار میشدند ولی باگذشت زمان و سپری شدن مدتی دراز هوای این منطقه روبرو به اعتدال گذاشت و وادی کشمیر مناسب زندگی گردید و بتدریج اجتماعات انسانی در آن تشکیل شد و آنان به کشاورزی و دیگر امور حیاتی پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمین بکشمیر

در مورد علت نامگذاری این قطعه زمین به کشمیر نیز اختلاف زیاد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گردید چون کَشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر غفرت منحرف پیروز شد و این قطعه زمین آباد گردید اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کَشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کَشپ" و پسوند "مر" که بزبان سانسکریت معنی محل و مقام دارد و این اسم بمرور ایام و کثرت استعمال به کلمه کشمیر مبدل گردید (۱)

انسایکلوپدیا بریتانیکا در ضمن کشمیر میگوید - "در همان ابتدا اسم این سرزمین را بزبان سانسکریت کشمیر گذاشتند - قدیمی ترین ساکنان کشمیر بقول راج ترنگینی (RAJ TRINGINI) - مردمانی بودند با اسم ناگا (که بمعنای مار است) - نژادهای دیگری که در این سرزمین و کوهستانهای همجوار آن زندگی میکردند گندهاری، کاسا و درادها نام دارند و احتمال می رود واژه کشمیر از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطیر هندی کاسمیرا و درادها را از نژادهای کشاتریا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار می آورد (۲)

دکتر صوفی در کتاب خود بنام "کشیر" (KASHIR) در باره نام گذاری کشمیر چنین مینویسد "اسم سابق سَتی سر با اسم کاسمیرا مبدل گردید و معنی آن قطعه زمینی است که آب (کا) آن بوسیله باد (سمیرا) خشک شده باشد - عقیده دیگر اینست که کلمه کاسمیرا لغتی است از لهجه پراکریت (PRAKIRIT) - این واژه که از دو جزء کاس (یعنی فضا) و میر

(۱) تاریخ حسن جلد اول تألیف پیر غلام حسن کویه‌امی ص ۵۲ - ۵۳

(۲) Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290

(یعنی کوه) مرکب شده معنی فضای بین دو لوه میدهد و چنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرن در میان کوههای بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمی است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش‌ها یکی از قبایل سامی بوده که شهر کاش در بخش بخارا (در راه سمرقند و بلخ) که اکنون با اسم "شهرسبز" معروف است و شهر کاشان در ایران و کاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند و در اینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان - دلی این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است و فقط سرلو کاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزک بابری (ترجمه انگلیسی) ذکر کرده است (۱) - در اسماء بلاد و قراء غیر از کاشان و کاشغر که فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً با جزء نخست "کشمیر" یکی است مانند "کاشان" (از شهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراءالنهر) (۳) و کاشکن (از قرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (۴) و کاسن (از قراء ماوراءالنهر) (۴) و کشف (از قراء آمل طبرستان) (۵) و کشمر (از قراء نیشابور) (۶) و کشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمی نیز گفته اند" (۸)

(۱) کشیر - وکتر صوفی غلام محی الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ۴ ص ۴۳۰ - صفی الدین عبد مومن بغدادی در مراد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع (طبع ۱۳۷۴ ج ۳ ص ۱۱۴۳) ذیل "کاسان" نویسد: من قری کازرون بفارس -

(۳) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳ و مراد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱۴۳

(۴) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۳۰

(۵) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۲۳

(۶) معجم البلدان ج ۴ ص ۴۲۳ در مراد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهت القلوب: حمد اله مستوفی طبع دبیر سیاقی ص ۱۷۵ و فرهنگ آندرا ج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱۶۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصری مولف افزایش "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمی است و تجزیه و تحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث و اختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجی از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط با اسم کشمیر یاد کرده اند و بقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسی که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان با دلایل و مدارک استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجو کرد ولی خود این اسم خیلی پیش از آن قدیمی تر است. ساکنین کشمیر خاک خود را کشمیر و مردم و زبان خود را کاشور یا کوشور میگویند و ظاهراً هر دو کلمه با تغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهی شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمَر" تخفیف کرده اند و پیدا است مراد از آن غیر از "کشمَر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیک از اوصاف معدوده با "کشمَر" ترکستان مطابق نیست و خاص کشمیر است. خواجهی کرمانی گوید:

شه آسمان قدر در یاد دل آنکو ز سهمش همه چین و کشمربلرز (۱)
و نیز گوید:

همنشین ماهرویان ختا و خلغم همدم نسربن بران قندهار و کشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائی

وادی کشمیر که جزوی از استان جمو و کشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ و بخش دوم با اسم بارامولا معروف میباشد. مساحت این وادی در حدود ۵۱۲۰ کیلو متر مربع است که تقریباً يك سوم خاک سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب و هوا در حدود يك میلیون و نیم جمعیت دارد و گذشته از اهمیت که این وادی از لحاظ مساحت و جمعیت دارد از حیث زیبایی و تنوع و وجود مناظر بدیع و مرایای دلکش عظیم النظیر و بی مثال است چنانکه اگر سیاحی از فلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هر صد پا با گل و گیاه و هوای مختلف روبرو میشود و در مسافت کوتاه

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلی خوانساری ص ۲۴

(۲) ایضاً ص ۸۱

۸۴ کیلومتری از هوای گرم دسوزان به منطقه سرد و خوش آب و هوا می‌رسد -

وادی کشمیر با وجود یک ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولی هوای آن مانند سایر جاها نیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد و زنده نیست و علتش آن است که دورادور این قطعه زمین کوههای بلند و مرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالی و باد تند دسوزان جنوبی محفوظ و مصئون میدارد . کوههای که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمه ۶ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت از ماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد - فصل پاییز از سایر فصول سال زیبا تر و دلکش تر است - و در این فصل هوا صاف و آفتابی است ولی شبها قدری خنک و روح پرور میباشد - در ماه زمستان بسختی سرد میشود و حتی پست ترین نقاط وادی کشمیر پر برت بوده و در آن حال نیز جلوه ای فریبنده در زیبا دارد -

مردم کشمیر و مختصات آنها

مردم کشمیر با چشمان درشت و آبی بینی بلند و باریک قامت موزون و اعضای متناسب دارای مختصاتی هستند که آنها را از مردم و نژاد های دیگر مشخص میسازد و توجه دیگران را بخود جلب میکند - سیاحان خارجی بویژه اروپائیانی که از قرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها بر اینست که کشمیریان با یهودیان و یا با یکی از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکی داشته اند - (۱)

مردم کشمیر هنرمندان و صنعتکاران نیکو هستند و در امر کشاورزی ، باغبانی و بستنکاری مهارت دارند - کشمیریان علاوه بر صنعت شالبا فی که در تمام دنیا شهرت دارد در کارهای دستی دیگر چون قلم زنی روی چوب و یا ظروف نقره و مس و برنج و غیره توانا و ماهر اند - آنان نیز چون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستی بسر میبرند و بقول شاعر:

(۱) کشمیر جلد اول تألیف دکتر صوفی غلام محی الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹۴۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهر هرگز هنرمندی چو در محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی در کتاب سیاحتنامه خود مینویسد:
”کشمیریان مردمان بذله گوینده سنج و زیرکی هستند و نسبت به سایر هندیان با
هرش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت
کش و مستعدی می باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت
کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصی با روح و پرنشاط هستند و به خوش گذرانی
متایلند - هر کشمیری هر قدر هم که فقیر و بینوا باشد وقتی اندک پولی بدست آورد
بیدرنگ با دوستان و آشنایان بطرف دریاچه روی میآورد و تا آخرین درم آن را با دوستان
بیش و عشرت صرف میکند - (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف و عرفان و مردمان با ذوق و متخیل هستند و این
خاصیت به علت محیطی است که در آن زندگی میکنند - کوههای پر برف ، رودخانه ها
و چشمه سارهای مصفی و گوشه های ساکت و عاری از هیاهوی دنیوی که در این وادی
بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری و شعر دوستی در آنان میکند - این وادی زیبا و
آرام مهد مقدسین و مردم تارك الدنيا و یوگیهاییکه به ریاضتهای شاقه میپردازند بوده
است - مذهب بودائی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدت
هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت و اصول و فلسفه و دانات و تعلیمات تصوف اسلامی
عواملی بوده اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه و عرفان ریخته و
یا در ترویج و تشدید آن کمک کرده اند - ساکنین این سرزمین همیشه در عقاید مذهبی

Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford (1)
University Press, 1914.

Journey from Bengal to England through the northern part (۲)
of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by
the Caspian Sea — Forster George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده و حتی راه افراط پیموده اند باین معنی که با تقلید کورکورانه از مبانی و اساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئی و غیب گوئی و تعبیر خواب و طلسم و جادوگری معتقد میباشند -

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند - آنان دارای رنگ سرخ و سپید چشمان سیاه گیسوان مشکی و دراز قامت و قیافه جذابی میباشند - حسن و زیبائی کشمیر و کشمیریان الهام بخش شعراء و بالاحص شعرای فارسی زبان بوده است چنانکه حواجه شیراز فرماید -

به شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
و ملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان را چنان محبوب و مقدس می شمارد که بدانان سوگند یاد میکند -

به ترکان غارتگر صبر و هوش به کشمیریان ملاحظت فروش
و شا عرما ملا طاهر غنی کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید -
کشمیر از صباحت روشن گر جمال است حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است
یکی از مختصات اهالی کشمیر صلح جوئی و آرامش طلبی آنانست و این خود از نتایج تعالیم سرور مند مذاهب و طریق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است -

کشمیر بسبب ارتباط قدیمی با هند دارای تمدنی است که در نتیجه اختلاط فرهنگهای بودائی و هندوایزم و اسلام بوجود آمده است - در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاک هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند و تعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ درصد نیست ولی هماهنگی در طرز زندگی لباس خوراک و رسوم و سنن اجتماعی و حتی طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیک گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرک از موحد نیست - گذشته از این کشمیریان مروجی با استعداد اند و در تمام زمینه های ادبی و هنری کارهای نمایانی انجام داده و اشخاص برجسته ای با اجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند -

کشمیر و شعرای فارسی‌گوی:

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده و بدایع و غرایبیکه از فلك صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبایی شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا و خرمی ضرب المثل خاص و عام ساخته است - شاعران پارسی‌گوی از دیرباز کشمیر را به زیبایی و داشتن زیباییان ستوده اند ولی گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب و اطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بقتل قول برخی از اساتید متقدم و متاخر وجه بیان و مقال آنان میپردازیم -

شاعران پارسی بعلل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن برشمرده اند از جهاتی مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخی از آنها را می‌شماریم -
(۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکر کشید و بدین مناسبت شعرای دربار وی اشعاری سروده اند و از آنجمله فرخی سیستانی است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد و از جمله قصیده ایست بمطلع هـ

هنگام گل است ای بد درخ چون گل خودروی همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همی آرزو آید وقتی ره غمزه آید و هنگام تگاپری

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سربت گوی (۱)

و در اکثر مواضع دیوانش هر جا که از کشمیر نامبرده از لشکر و فتح و ستدن و جهالتگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیر ابوالاحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساخته خویش بکشمیر ببری (۲)

و در ستایش عضد الدوله امیر یوسف گوید

اوهمان است که پیش تو ستد دره کشمیر از لشکر رای (۳)

(۱) دیوان فرخی سیستانی مصحح دبیر سیاتی تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضاً ص ۳۶۸

(۳) ایضاً ص ۳۸۸ -

د نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میرجهان گیر که بالشکر کشمیر آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان "فتح" از کشمیر یاد کرده اند قائلانی است که در قصیده ای در مدح
قهرمان میرزا حکمران آذر بایجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش فتح کشمیر و تندها را کند (۲)

(۳) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آبادانی
و خرمی است چنانکه قائلانی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر
خان سروده است گوید

بریزه اکنون که عدل حکمران جهان شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

(۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجه
مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (۴) فرخی گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از بت مشک همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادم (۵)

منوچهری راست -

بیارای بت کشمیر شراب کهن پیر بده پرو تهی گیر که مان نیک نبرد است (۶)

قطران تبریزی گوید -

ای بخوبی بربتان کابل و کشمیر میر ماندم از بس کادری در وعده ها تا خیر خیر (۷)

امیر معزی گوید -

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار بزر وزیر همی مانم ای بت کشمیر (۸)

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قائلانی مصحح محمد جعفر محبوب تهران ۱۳۳۴ ص ۱۷۷ (۳) دیوان
قائلانی ص ۳۹۹ (۴) سابقه بت پرستی کشمیریان در مورد بتخانه های آندیا را نباید از نظر دور
داشت (۵) دیوان فرخی ص ۲۴۵ (۶) دیوان منوچهری مصحح دبیر سیاقی تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷۵
(۷) تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی مصحح محمد عباسی تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی
با اهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه برا فکن ای بت کشمیر سرو قبا پوش د آفتاب جهانگیر (۱)
و مرانا جامی فرماید —

ز کشمیری بتان دین بر انداز دلم پنهانه کشمیر گردد
ب، نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچه هرگان بکشمیر
امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پر از متاع خر خیز باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)
قطران تبریزی گوید —
نقش چو رویش نداشتند بکشمیر سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)
و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر پای دل دوستان به زنجیر
همشیره جادوان با بل همشیره گلرخان کشمیر
امیر معزی گوید —
بلند قامت ایشان چو سرور در کشر بدیع صورت ایشان چو نقش در کشمیر (۴)
قاآنی گوید —
با قامت یاری چو تو گیتی همه کشر با چهره نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)
نیز او راست —

عشوه يك كابل سماع و غمزه يك بابل فسو نازيك شيراز شوخي چهره يك کشمیر فن (۶)
ج) جادوی کشمیر — فقط در کلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —
نرگس جادوت دل من ر بود گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳۶ ص ۲۶۸ (۲) دیوان اثیرالدین
اخسیکتی مصحح رکن الدین همایون فرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱۶۹ (۳) احوال و اشعار رودکی سعید
نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۶۷۹ (۴) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳۴۴ (۶) ایضا
ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲۶

۴) در کلام بعضی سنخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائی یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید -

در به کشمیر برد حاجب تر تاختنی اوند زلزله در جان امیر کشمیر (۱)
و نیز در قصیده دیگر گوید -

آثار اوست از حد کشمیر تا بر درم اخبار اوست از در چین تا به فیروان (۲)
دخا جو کرمانی در مدح خواجه زین الدین علی گوید -

موجب حکم ترا مطارغ و منقاد از در کشمیر تا نواحی طمغاج (۳)
دقا آئی در مدح محمد شاه غازی گوید -

از سورت تو ویله به خوارزم و بخارا از صولت تو مویه به کشمیر و لهاور (۴)
و نیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید -

از چار طرن توپ دژ آهنج ز خاکش در چار محل چار که آورده فراهم
یک کوه بخوارزم و دگر کوه بکرمان یک کوه بکشمیر و دگر کوه به دیلم (۵)
و نظامی گنجوی گوید -

یکی گفتا که در اقصای کشمیر نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خبر رویان آن زمین است بخوبی رشک فردوس برین است

مناظر طبیعی و تاثیر آنها بر روح و قلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعی و زیبا بس غنی است (۶) چمن زارها و گلستان های پر گل و ریحان و درختان سرسبز و حرم و جنگلهای انبوه و دره ها و آبشارهای خروشان در هر گوشه و کنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار و تابستان و چه در ایام

(۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ۴۹۶ (۳) دیوان دخا جو کرمانی ص ۱۸

(۴) دیوان قاتنی ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (۶) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم و شرح ۲۲ مرغزار - ۶۰ آبشار - ۵۹ چشمه سار و تقریباً ۱۰ دریاچه و ۶۱ باغ میوه و غیره را بالتفصیل بیان نموده است -

باغیز و زمستان تاثیر ابدی و فراموش نشدنی بر دل و جان هر بیننده باقی میگذارد - شاعر
شهر شرق علامه اقبال که خود او اصلاً از خاك كشمير است گوید -

تنم گلي ز خيابان جنت كشمير دل از حريم حجاز و نواز كشمير است
دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش كشمير او را با ندیشه ای فیلسوفانه میکشاند و شاعر متفکر
از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنها را با مشرب عرفانی و ذوق اشراقی خود می آمیزد
و میگوید -

كوه و دریا و غروب آنتاب من خدا را دیدم آنجا بي حجاب
و دیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت می نماید -

سبزه جهان جهان بین لاله چمن چمن نگر	رخت به كاشمر گشا كوه و تل و دمن نگر
صلصل و سار (زوج) زوج بر سر نارون نگر	باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج
بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر	تانه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز
خاك شرر شرر بین آب شكش شكش نگر	لاله ز خاك بر دمید موج به آب جوت پید

دختر كي بر همني لاله رخي سمن بری

چشم بروی او گشا باز بخویشتن نگر

و همچنین فیضی فیاضی چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت -

بحیرتم که چه آثار قدرت از لی است بهر نظاره بتازد نظربه صنع قدیر
و یکی از معدونترین قصایدی که تاکنون بفارسی در تعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده
همان قصیده عرفی ملك الشعراى دربار اکبر شاه باشد که مطلع آن اینست -

هر سوخته جاني که به كشمير در آید گر مرغ كباب است که با بال و پر آید
و در آن میگوید -

بنگر که ز فیض چه شود گوهر یکتا جائیکه خزن گر رود آنجا گهر آید

این سبزه داین چشمه داین لاله داین گل آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی كشمير در میان دو کوه بلند واقع است و باغ و بوستان زیبا در آنجا
فروان است - در وسط شهر دریاچه ای زیبا در جریان است که آب صاف و شفافش رشك
کوش است آن رادل (بفتح دال) نامند و بحقیقت ربایند دل و جان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون بر فراز کوه شاعر آچار یا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبا ئیش در چندان
گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر —

نهی چون پای بر تخت سلیمان شود کشمیر و دشت او نمایان
عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشانی آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف
این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سرودهای بلند و خانه های
چوبین و گلین ییلاقی و میدانهای وسیع و قلعه های پربوت منظره ای را جلوی چشم هر بیننده
مجسم مینماید که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر
عرض دارد و در طول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائی را بوجود
میاورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای
کوچک و سرسبز تقسیم شده که پراز گل دریاخان و سنبل و ضیمران است - ظفرخان احسن یکی
از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید —

سیر دل و جان تاره گردد	به ساغر عهد و پیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بی شمار است	مگر آبش نقاب نو بهار است
ز گلها روی دل رشک چنان شد	به شوقش مرغ آبی میتوان شد

و در جای دیگری گوید —

به دور دل گلستان بی شمار است که هریک آبروی صد بهار است
ابوالفضل برادر فیضی ملک الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکانی هند کشمیر را گلستان همیشه
بهار و کوهها را دیرارهای بلند و آسمان را گنبد نیلی روی سقف این گلستان نام داده و عقیده دارد
که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح و خوشگذرانی
است برای افراد تارك الدنيا و خدا پرست نیز جای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبی
میباشد و حقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبز و خرم قدم نهاده از هر طبقه و گروهی بوده است عارف یا
عامی - سلطان یا فقیر صوفی یا فقیه - شاعری یا فیلسوف - بیگانه یا آشنا و همه در
توصیف و تعریف آن یکدل و یکزبانند - شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین
گوید —

كان الكشمير لسكانها جنت عدن هي للمرمين

قد كتب الله علي بابها من دخله كان من الأمنين (۱)

سلطان زین العابدین از حکمرانان کشمیر (۸۳۳-۸۷۴ هجری) که بسبب دادگستری و رعایت حال مستمندان و علاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگی خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ چنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری

هزاران گل برد فصل خزان در باغ کشمیر چه مینازی توای کابل همین یک ارغوان داری

و بطوری که قبلاً گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصی داشتند و در زیبا ئی و زینت آن مساعی زیادی بنخرج دادند - این سرزمین در سال ۹۹۴ هجری در زمان اکبر شاه از دست شاهان چک کشمیر به اختیار مغولها درآمد و این پادشاه ذوالقدر آنرا با اسم باغ خاص یاد میکرد - جهانگیر پسر اکبر شاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلی بیشتر بکشمیر علاقه داشت مینخواست همیشه در کشمیر بماند و آن را از سایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت و حتی بقول طغرای مشهدی شاعر دربار -

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند با خواهش دل گفت که کشمیر و در گریچ

و سیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامه خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند و می نویسد مغولها کشمیر را بهشت روی زمین می پندارند و جهانگیر میگفت که وی حاضر است محض خاطر لحفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاه جهان که دوران حکومت وی از لحاظ امن و ثبات و کارهای آبادانی و عمرانی و ساختمانهای تاریخی عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود و خودش علاقه مفراطی به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است -

خورد آدم گندم از جنت کشیدندش برون منکه خوردم آتش جو یارب به کشمیر رسا

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱ و واقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را
شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۱۲

ظفرخان احسن يکي از معروفترين حکمرانان کشمير عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمير چنین گوید —

کشمير مگر رشک پری خانه چين است القصه بهشتي است که بر روی زمین است

شعراي دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موكب شاهانه بمسافرت و سياحت کشمير بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرين خود را تازگي و طراوتي بخشند. اين مسافرتهاى شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعی که موكب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سر گذاشته به کشمير مي رسید شعراي دربار تشریف فرمائي بادشاه را با سرودن تصايد مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلوات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست. همچنین خود پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتی و جنگهای خونی خسته میشدند برای تجدید توان و استراحت آهنگ کشمير میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر نخستگی جسم و جان را بر طرون میساختند. شعراي دربار و شعراي دیگر تصايد غرائي در وصف کشمير سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفی شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمير در آید گر مرغ کباب است که با بال دپر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرين سالهای زندگي خود را در کشمير گذراند و در سال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفن گردیده است مناظر طبیعی آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمير و خاک پاک کشمير	که سر برزد صفا از خاک کشمير
چه کشمير آبروی هفت کشور	نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمير آب و رنگ باغ و بوستان	اسير هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکی که از فیض هوایش	بود گلدسته جادوب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است	که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمير طاقتست	که معشوق خراسان و عراق تست
خروشان زنده رود از آرزویش	غرق ریزان عراق از جستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر	حجاز آید بطوف کوی کشمير

در این گلشن ز جوش خنده گل نمی آید بگوش آواز سبیل
 جوانانش چومی روشن ضمیران چو نرگس از قدح پرچشم پیران
 شده دست چنار از فیض باران چو دست اهل همت گوهرافشان
 و در وصف باغ موسوم به فرح بخش که وسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح
 گردید نیز مثنوی سروده است و می گوید —

چو در حلد آنچه بایستی ندیدند از آن باغ فرح بخش آنریدند
 ارم در پشت دیوارش نشسته حجل چون عندلیب پر شکسته
 ندیده در جهان کس این چنین جای فرح بخش و فرحناک و فرح زای
 و همچنین درباره چشمه آصف آباد که بدست شاه جهان طرح ریزی شده می نویسد —
 همین آب است آب زند گانی برد از خضر بشنو گر ندانی
 ز مشرق تا به مغرب گشتابی چنین سرچشمه دیگر نیا بی
 ز شوقش چشمه سار کوه شوند رساند اشک حسرت تا دماوند
 و ابوطالب کلیم ملک الشعراى شاه جهان (متوفى ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآید
 تمام رنج و المهای زندگی و خستگی های روحی و فکری را از یاد میبرد - وى این موضوع را
 در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد —

چرا آشفته ای چرخ دلگیر تماشا کن که کشمیر است و کشمیر
 پراز گل دشت و کوه و راغ بینی هزاران باغ را يك باغ بینی
 و فصیحی کشمیری خاک پاک وطن خود را با بهشت آسمانی می سنجد و میگوید —
 نسبت کشمیر را با روضه رضوان چکار این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان
 و بدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع و سرسبز و شاداب و حصار بیضوی شکل کوههای
 پر برون دست نخورده منطقه ایست که خاک آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها
 مجلل رود خانه ها پر آب دریاچه ها زیبا گل ها خوشبو و دلربا ، میوه ها شیرین و گوارا و
 مرغانش خوش نوا میباشند و لذا با داشتن این همه صفات این خطه روی زمین را
 میتوان بهشت ارضی نامید -

خلاصه اینکه طبیعت در کشمیر برای اشخاص از هر نوع سلیقه و ذوق موادی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یک نفر گیاه شناس انواع گیاه و نباتات و جهت متخصص حیوان شناسی طیور و جانورهای مختلف برای مطالعه موجود است - همچنین این اقلیم و مناطق همجوار آن با داشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسی تهیه می کنند - آنانیکه با علم زمین شناسی سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند - باستان شناسان با دیدن آثار قدیمی میتوانند به چگونگی توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طی امداد مختلف این ناحیه پی ببرند - برای دانشمندان و محققین علمی و ادبی زمینه وسیعی برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هندو که مخصوص کشمیر و کشمیریان میباشد و پیوند و بستگی آن با عرفان و تصوف اسلامی و همچنین تحقیق در تاریخ و فرهنگ و شعر و ادب و سنن و رسوم اجتماعی مردم آن سرزمین موجود است - علاوه بر این قله های بلند و سربلک کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

و از این همه مهمتر آنکه گل های رنگارنگ و باغهای خوش آب و هوا و آبشارهای خروشان و دریاچه های ساکت و کشتزارهای زعفران این داری با هم جمع شده منظره زیبایی را بوجود می آورند که الهام بخش روح لطیف و فکر بلند پرواز يك شاعر حساس و طبیعت دوست بوده و نیز ملهم تفکر و اندیشه يك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت و کنه آفرینش عالم و اشیاء میباشد - شاعر ملامحمد طاهر غنی از همین خطه بهشت آئین برخواست و او درین باغ و بوستان طبیعت و مهد علم و حکمت و تصرف و عرفان تربیت یافته روح و فکرش از صفا و بلندی این داری الهام گرفت و در آوان جوانیش کرس شاعری را بصدا در آورده جاه و منزلتی بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبان فارسی در کشمیر

برای بررسی موضوع ترویج زبان فارسی در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات و حوادثی که در قرن چهاردهم میلادی و حتی قبل از آن در کشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای اسلامی از قدیم الایام مشاهده میشود چنانکه نگاهی به کاشیهای معبد هارون نزدیک شهر سرینگر و همچنین ملاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر دایران تاجه اندازه باهم شبیه اند. علاوه بر این استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسی در کشمیر مثل دبیر (بصورت دویز) و گنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگی اسلامی در کشمیر می باشد. (۱) دلی نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگی و مذهبی حتی سیاسی هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ۱۴ میلادی بود که حکومت اسلامی در کشمیر استقرار یافت و دلی با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگی و معنوی قدیمی و باستانی هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقی است. آخرین پادشاه مقتدر هند در کشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامی سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳-۱۰۲۸ میلادی) بود. بعد از او کشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسی را پیمود. در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق و فتق امور دولت بپردازند و گره کار مشکلات مردم بگشایند بعینش و عشرت و خوشگذرانی روزگار می گذرانند. وضع اقتصادی و مالی وخیم شده بود. برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافیه بدست آوردند و برای استحکام موقعیت و ادامه قدرت خود بر مردم اصول اساسی مذهب را در پس

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol Hasan, Calcutta 1959 p 253

پرده در آورده خرافات و موهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهی حیات مذهبی مردم فراهم گردید - این وضع نابسامان سیاسی و اقتصادی و مذهبی تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت - در این زمان بود که تماس کشمیر با کشورهای دیگر اسلامی و اشاعه دین مبین اسلام در کشمیر پایه‌های اساسی گذارده شد - در این مورد باید متذکر گردید که تماس کشمیر با مسلمانان خیلی قبل از این شروع شده بود - تازیان در قرن هشتم میلادی چندین بار برای بدست آوردن آن سرزمین هجوم آوردند (۱) و تاحدی موفق شدند ولی نتوانستند حکومتی در آنجا مستقر سازند - همچنین تماس ترکها با کشمیر نیز بعنوان مهاجم در آغاز قرن یازدهم میلادی شروع شد - محمود غزنوی در سال ۱۰۰۲ میلادی جیپال حکمران لاهور را شکست داد و آن مرد غیرتمند باحمیت تاب این تنگ نیاورده خود را به آتش افکند و سوخت - سپس پسر و جانشین او که آنند پال نام داشت در سال ۱۰۰۹ میلادی در حمله دیگر محمود شکست خورد و پسرش تری لوچن پال دست استعداد بسوی سانگارا ما حکمران کشمیر دراز کرد و بیایمردی او برای مقابله با محمود غزنوی بمیدان جنگ روی آورد ولی لشکر محمود در سال ۱۰۱۴ میلادی سپاه متحدین را از پای در آورد و در صدد انتقام مجویی از معاونین تری لوچن پال برآمد و برای برآوردن این منظور افواج خود را بسوی کشمیر هدایت کرد و تاحدی پیشرفت نمود ولی با مقاومت سخت کشمیریان رو برو گردید - با وجود اینکه محمود قلعه لوهار کوت را برای مدت یکماه در محاصره داشت ولی بعلت آغاز برون و بارندگی و انقطاع خطوط مراسلات و فقدان وسایل حمل و نقل مجبور به ترك محاصره گردید و در موقع مراجعت دچار قهر طبیعت شده بسیاری از سربازان و مهمات جنگی را از دست داد - محمود بعد از زحمات بسیار توانست جان سالم از این معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولی آتش انتقام محمود نه تنها فرو نه نشست بلکه تیز تر شد و بار دیگر در سال ۱۰۲۱ میلادی تجهیزات بیشتری برای حمله به کشمیر بسوی هند رهسپار گردید - این بار نیز محمود همان راه سابق

(۱) ایضا صفحه ۲۷ و ۲۸

THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, (۲)
CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS
pp 27-28.

را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعنی قلعه لوهار کوت مقاومت نمودند راه پیشرفت را بر روی محمود بستند و بمحاصره پرداخت ولی بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلی گردیده ناچار دست از محاصره برداشت و دیگر در صدد انتقامجویی از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین بر نیامد (۱). بعد از این مهاجینی که از راه خالك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتی چون در قرن سیزدهم میلادی مرفق به تسخیر

(۱) — دلی تاریخ حسن در این مورد اختلاف دارد و می نویسد — “..... و سلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت و تره لوچن پال از تعاقب سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد. ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل در خود ندیده با تحایف و نفایس بسیار خود را بملازمت رسانید. سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقی اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریر او محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهی مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ازانی داشت و سلطان مدت سی و یک روز در سیرو سیاحت این دیار بسر برده تمامی اسباب زر و طلا که در بتخانه های پیجاره (در تقریباً ۵۰ کیلومتری جنوب شهر سرینگر) و پیرسپور و غیره موجود بود ضبط نمود و جمعی کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهی که در پای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موزن سردر وازه اذان گفت. — سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد..... و در سنه ۹۰۹ هجری سلطان..... برای سیرو سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام راج تحف و هدایای لایق و نذرانه معمولی بخدمت گذرانیده مرهون الطاف و اعطاف جهان بینی گردید.” تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ — ۱۱۵ دلی قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تأیید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علی فرنهی (متوفی ۴۲۹ هجری) شاعر دربار محمود که در معرکه های قنوج و سمرنات بالشکر محمود همعان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود و همراهیان (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمت‌های شمالی هند شدند با و هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستانی که راه‌های پرخطر و صعب‌العبور دارد برنیا مدند و بجای کشمیر بفکر قح و تسخیر قسمت‌های جنوبی هند که راه‌های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ۱۴ میلادی حکومت کشمیر بدست مسلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجی در بر نداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلی بود که در آن زمان در کشمیر بوجود آمد.

وضع داخلی کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی رو بخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه در مدت این سه قرن بر تخت فرمانروایی کشمیر نشستند با ستثنای بعضی اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگی خود را بعیش و عشرت میگذرانند و باباده و ساره بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران و مشاوران آنان افرادی خودخواه و بی استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیر بار مالیات‌های گزاف که برسایله عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم و تعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو و زندگی هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه‌های توطئه بوده بر علیه راجگان می‌شوریدند و جنگ و خونریزی يك صحنه عادی روزانه شده بود. در نتیجه این همه ناامنی و اغتشاش زندگی مردم راکد شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

دی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود می‌پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده ای که در تحریر بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید -

ما را ره کشمیر همی آرزو آید ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی

گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم از دست بتان پهنه کنیم از سرت گوی

شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد امسال نیا رامم تا کین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخی سیستانی بکوشش محمد دیر سیاقی چاپ تهران سال ۱۳۳۵ ص ۳۶۵)

و جای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود و برادر در قلوئی امیر مسعود چنین گوید -

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی لشکر ساخته‌ام خویش بکشمیربری (ص ۳۷۸ همان دیوان)

بین رفت و از مذهب و اخلاق خبری نبود - نتایج این بی سروسامانی و شکست ارزشهای دینی و معنوی و فقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهر گردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر و خونناک ترین حمله هجوم زولچواست که در بهار سال ۷۲۴ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمرانی راجه سهدیو (۱۲۹۲ - ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتی فرار کرده در کشتوار پناه برد - سربازان زولچو (۱) به کشتار مردوزن و آتش زدن خان و مان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیر را زیر پای استرگان خود لگدمال میکردند مردم خانه و مسکن خود را ترك کرده به غارها و کوه ها پناه بردند - چون زولچوا از کشمیر خارج

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدر خان یاد میکند و می نویسد - " ذوالقدر خان از نیاور هولاکو خان بن چنگیز خان بود - مردم کشمیر اورا زولچو میگویند - " (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۶۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسی زبان کشمیر " اورا " فرماندار ارتش والی کابل " نوشته است - ابرو الفضل در آئین اکبری و نظام الدین در طبقات اکبری و فرشته در تاریخ فرشته زولچورا فرمانده لشکر حکمران قندهار نوشته اند و لی محب الحسن در کتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و ۳۴ این ادعا را با دلایلی رد کرده میگوید - " اینکه گفته میشود زولچوا از قندهار آمده صحیح نیست - زولچو در حقیقت منگول بود و اصلش از ترکستان است که در آن ایام تحت فرمانروایی جانشینان چغتایی پسر چنگیز خان بود و اردوی دی مشتمل بود بر سربازان ترك و مغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تا آن زمان عده کمی از سرداران چغتایی بدین اسلام گرویده بودند و بیشتر آنها هنوز بر عقاید دیرینه و اجدادی خود پابرجا بودند - " درباره اسم این مهاجم محب الحسن در حاشیه ۴ ص ۴۴ مینویسد " وقایع نویسان فارسی اورا زولچو خوانند - جونا راج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا با اسم زلچا یا زلاچا خوانده و در نسخه دیگر راجا ولی (اسم تاریخی که جونا راج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش دو لچ (نوشته و نا را این کول (مصنف تاریخ کشمیر) و اعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامی داده ذوالقدر خان خوانند "

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضطرب و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد. وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پیسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد. (۱) رنچنا طبعا مردی کنجکا و بود و بعد از اینکه امور حکومت را کمی سر و صورت داد بفکر امور مذهبی و اخلاقی برآمد. وی که ابتدا پیرو مذهب بود اثنی بود اکنون حکومت سرزمینی را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئی بودند. ولی این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقی این مذاهب باستانی را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زور و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

(۱) - اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود. پدرش "لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد. رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستانی را کشته فرار نمود و از گردنه زوجی لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد. وی با اجازه رام چندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زولچو بکشمیر حمله برد او با رام چندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرا مش قلعہ ایکه رام چندر در آن پناه برده کوششها نمود ولی بعد از برگشتن زولچو مانند بعضی افراد دیگر متنفر برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولی میدانست که وجود رام چندر مانعی در راه او است لذا در صدر از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رام چندر در جنگ کشته شد و پیسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند. بعد از مدتی رنچنا با کوتارانی دختر رام چندر ازدواج کرده برادرش را در چندر را بمقام فرماندهی کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رام چندر را اذدل زدوده بحماییت و وفاداری او پرداختند. رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید. "طلوع آفتاب دین محمدی" تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتارانی و راون چندر نیز مشرف باسلام شدند. در مورد چگونگی قبول اسلام رنچنا اختلاف هست. عقیده بعضی بر آنست که او برهمنان (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت و سیاحت کشمیر آمده بود و چون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت و او اولین حکمران مسلمان کشمیر بود - سپس زن و برادر زنش را ورن چند وعده از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرابه طبقه خود بپذیرند ولی این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید - گروهی عقیده دارند که او بعزت خرافات و موهوماتیکه در دین هندو و بودائی نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید - (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف در کشمیر مجله)

The Muslim World, Hartford Seminary Foundation,

Vol LIII, No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است - تاریخ حسن چنین مینگارد - "دقتیکه بر سر جهانبانی استقلال یافت و بکثرت اختلاف مذاهب و ملل مذهب اصلی را خلل رسیده خواست که در ملک ماتحت خود يك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود و در مذاهب دیگر متردد ماند پس بادل سنجید که فردا کسیکه اول صبح می بینم بمذهب او گرایم - بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه رج دید که بر ساحل آنرودی رودخانه بهت (جهلم کتونی) نماز میخواند و نماز و نیاز او پسندیده با اهل دعیال خود بمذهب او گردید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملک صدر الدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملک صدر الدین در نتیجه توطئه ایکه بدست یکی از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتی در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد -

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاخص برای آشنائی با او در اینجا سخنی گفته آید - حواجه محمد اعظم دیده مری در باره این درویش خدا شناس مینویسد - "اسم مبارك آنحضرت قدوة الواصلین امام العارفين مروج این درویش خدا شناس مینویسد -" (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دين ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه به سعادت اسلام رسیدند که بعضی مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) - ملوک صدرالدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتی فراهم آورد و مسجدها و خانقاهایی برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بنا کرد و چنانکه میبینیم اولین قدم در راه اسلام در کشمیر بدون هیچگونه خوریزی و جبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات و درویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسرالاتمام حق آگاه موبد الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور به طبعی مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد و در بعضی کتب دیده شد که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش از این ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بمر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب به حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والمیت والدین شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و معصومان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقر الامم محمد اعظم را قم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۹۳۲ هجری متفق علیه است و ظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ در کشمیر اتفاق افتاده بود یکصد و سه سال در میان فاصله است - برای تقدیر بر توسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عند الله تعالی ۴

دکتر صوفی در کشمیر مینویسد - "عقیده بر آنست که رنچنا در آغاز قرن ۱۴ میلادی

بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید -

آنکه در راه الهی روشن از بدر و هلال	بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیر اول از دستش درخت دین نهال	شیخ و مرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داد و مشکواتی)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود - برنجی اسم این سید را عبدالرحمن و بعضی دیگر سید شرف الدین و گروهی شرف الدین سید عبدالرحمن (بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید يك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم و آن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگی بین کشمیر و سرزمینهای ایران و افغانستان و تماشای ادبی و دینی و سیاسی بین این سرزمین ها کاملاً مستقیم و بلا واسطه بوده و نه از راه هندوستان که در آن زمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - با استقرار حکومت اسلامی در کشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگی اسلامی از دیر باز برقرار بود بر پایه اساسی گذارده شد. اینجا که زکری از مراکز فرهنگی اسلامی بمیان آمده بایستی گفته شود که منظور فقط حدود دثغر جغرافیائی نیست بلکه تمام مراکز فرهنگی است که در سراسر آسیای میانه و حتی در شمال هند و آسیای صغیر نیز پراکنده بود - موضوع استحکام و انطباق بین کشمیر بعد از اسلام و کشورهای اسلامی دارای علل مختلف و متعدد میباشد - نخست این که پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر با فعالیت های مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همدانی (۱)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ترکستانی گویند ولی این امر مسلم است که وی از طایفه سادات موسوی ترکستان بوده و بسیار سیاحت نمود - مدتی در بغداد گذرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله دلی فارسی یکی از خلفای طریق سهروردیه بوده است - " (کشمیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجی مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میدانند که با او بکشمیر آمده بود

(تاریخ کبیر - حاجی محی الدین مسکین - امرتسر - ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سید بلبل شاه در سال ۷۲۷ هجری وفات یافت - حواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت :

سال تاریخ وصل بلبل شاه بلبل قدس گفت خاص الله

و دو باره کمالات مغزی وی مینویسد = ".... میفرمودند که حق تعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و

اسباب تعیش بگذرانم و بهمین بدن بی انقطاع (و ح) بدار البقا بروم و همین بدن را تراشم تا

ابد الا باد محافظت کرد اما هر سه امر چون موافق سنت نبوی نیست مرکب نمیشوم - اقامت و طاعت

سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است - " (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) از صفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتی محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۹۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علی همدانی که بلقب شاه همدان و علی ثانی دامیر کبیر در کشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و پسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میر شمس الدین عراقی (۲) و غیره که از سرزمین ایران و افغانستان و دیگر کشورهای آسیای وسطی به کشمیر مسافرت میکردند بستگی نزدیکی دارد. این درویشان و عرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان و مشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامی نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱۴ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱۴ میلادی در همدان تولد یافت. پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی و مادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصه المناقب مولانا نورالدین جعفر البذخشی شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي عليه السلام میرسد. وی در کودکی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمنانی خال خود الهیات و عرفان و تصوف آموخت. او نخست مرید شیخ ابرو البرکات تقی الدین علي دشتی بود و بعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقانی رازی بیعت نمود. شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت و سیاحت پرداخت. طی مدت بیست و یک سال سیاحت با عده زیادی از علماء و عرفاء تهاس گرفت و از محضر آنان استفاده کرد. امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود و با ۱۴۰۰ درویش ملاقات کرد و سپس به موطن خود برگشت. بعد از این وی سید ناج الدین و سید حسین سمنانی را برای مطالعه اوضاع و امکان اشاعت دین اسلام در کشمیر رسال داشت و خود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه در سال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد. مسافرت در مین وی یکشمار در سال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت و مدت دو سال و نیم طول کشید. سومین مسافرتش هنگامی اتفاق افتاد که تیمور برای سومین بار بر ایران حمله آورد و بعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلی نفوذ فوق العاده ای داشتند از دم تیغ بگذراند. چون شاه همدان از این سوء قصد تیمور آگاه گردید با گروهی از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیر رخت سفر بست و مورد استقبال گرم و صمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید. این واقعه در

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام در کشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحانی از کشورهای الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنا براین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آن زمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامی بشمار میآمدند مسافرت می نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلاء معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بوقوع پیوست این مسافرتهاى شاه همدان داراى ارزش زیاد میباشد و او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامی را که مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهی از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید و حتی سلطان را که دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکی از آنها کرد و با و پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالک اسلامی را بپوشد و کلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸۶ هجری از کشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بر بست. - بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ وفات اوست. - آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. - مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زائرین میباشد. شاه همدان سید علی همدانی تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشمیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب در ساله را که بفارسی و عربی نوشته است شرح میدهد. علاوه بر این سید علی همدانی در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفی در جلد دوم کشمیر ص ۵۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافی را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال در جاوید نامه باین الفاظ از او تجلیل میکند =

دست او معمار تقدیر امم
ذکر و فکر از دودمان او گرفت

سیدالسادات سالار عجم
تا غزالی درس الله هو گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش و تحصیل علم و فضل را با نوشتن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم و معرفت
 فرو نشانند - ثالثاً از زمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) اهالی این
 مراکز علمی و دینی که از تشویق و حمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر
 رهسپار شدند و وجود آنها بر زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم تاثیر عمیق گذاشت - در دنبال
 ایجاد روابط فرهنگی و اشاعه و تبلیغ مذهبی زبان فارسی در کشمیر رواج گرفت - قبل ازین دوره
 و در زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتی در عهد حکمرانی سلاطین نیز زبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

میر و درویش و سلاطین را مشیر	مرشد آن خطه ۶ مینو نظیر
داد علم و صنعت و تهذیب و دین	خطه را آن شاه دریا آستین
با هنرهای غریب و دلپذیر	آفرید آن مرد ایران صغیر

(کلیات اقبال - احمد سروش - تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه از صفحه ۲۹)^(۱)

— میر محمد علی همدانی پسر شاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷۴ هجری) در شهر
 ختلان چشم جهان گشود - وی علوم عصریه را نزد خواجه اسحق و مولانا نور الدین بیاموخت -
 چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت و مسافرت پرداخت - در سال ۱۳۹۳ میلادی
 (۷۹۵ هجری) رخت سفر بسوی کشمیر بربست و با گروهی از سادات و علما که عده ۶ آنها به
 سیصد میرسید وارد این سرزمین شد - در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ - ۱۴۱۳ میلادی)
 فرمانروای کشمیر بود - میر محمد همدانی مثل پدر خود شاه همدان نویسنده و شاعر بود و
 کتابی بزبان فارسی با اسم رساله سکندری در باره ۶ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد -
 وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید و سپس عده ای بسیار از مردم این
 سرزمین قبول اسلام نمودند - میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم
 بیت الله گردید - از آنجا به ختلان برگشت و همانجا در سال ۱۴۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری
 مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود و نزد پدر خود آرامید - شخصیت این
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

زبان رسمي کشمير بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتر پيچ جای زبان سانسکريت را گرفت و اين زبان نه تنها در امور دولتي بلکه در محافل ادبي و فرهنگي و سياسي نيز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهرو قصبه و در دهکده و روستا که در زمان حکومت سلاطین تاسيس شده بود و ذکرى از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعليم فارسي آغاز گرديد -

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بیه با جسد شوهر مرده خود بسوزد خيلي موثر واقع افتاد - علاوه بر این بنا بگفته ی شراب خواری و تنهار و رقص زنان و غیره نيز ممنوع گرديد -

(حاشیه ۲) (از صفحه ۲۹) مير شمس الدين عراقی از سادات موسوی و پیرو فرقه نقشبندیه صوفیه بود - سلطان حسين ميرزا بايقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ میلادی) وی را بعنوان سفیر بکشمير فرستاد - در مورد تاريخ ورودش در کشمير اختلافی هست - مولف کتاب "کشمير در زمان سلاطین" عقیده دارد که او در سال ۱۴۸۱ میلادی به کشمير رسيد ولي دکتر صوفي در کشير جلد اول سال ۱۴۸۷ میلادی مینويسد - مير شمس الدين عراقی در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲ - ۱۴۸۴ میلادی) دارد کشير شد و مدت هشت سال در این دیار گذرانيد - وی که پیرو فرقه نور بخشیه صوفیه بود این فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه و تبلیغ عقاید این فرقه پرداخت و تاحدی در کار خود مرفق شد - دو تن از معروفترین و مهمترین شاگرد وی بابا اسمعیل کبروی و بابا علي شاه نجار بودند - وی به علت مخالفت علمای متعصب مجبور بترك کشير شده به هرات باز گشت - سلطان حسين ميرزا چون از عقاید مير شمس الدين مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد و سپس وی برای اقامت دایمی پیش شاه قاسم پسر سيد محمد نور بخش بده ری رهسپار گرديد - اینجا شاه قاسم ویرا مجدداً برای انجام کارهای تبلیغاتی در کشمير مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ میلادی با عده ای از همراهان و پیروان خود وارد این سرزمین شد - فعالیتهای مير شمس الدين در این مسافرت به وفقت بیشتری انجاميد و با وجود يکه اوضاع مغشوش و تعصب زیاد بود و در نتیجه خود او نيز زحمات بسیار دیده و حتی از کشمير

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضی از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعنی برای مدت بیش از دو قرن حکمرانی کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مجدداً تبعید گردید ولی با کمک مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده نوازست عده ای از امرای دربار و اعیان حکومت را به عقاید نوربخشیه در آورد - میر عراقی در حالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیت‌های تبلیغاتی را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائی بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند - علاوه بر این شخصی بنام روسی رینا یکی از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نوربخشیه پیوست و اقدامات کمک او در بنای خانقاه و تقویت این فرقه خیلی موثر گردید - بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن درست نیست یسرش دانیال این کار را بدست گرفت و با کمک همکاری و تشویق امرای دربار موفقیت شایانی بدست آورد - سلاطین سلسله چک که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمرانی کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند -

(۱) - بنیان گذار سلسله شاه میریها شخصی بود بنام شاه میریا شاه میرزا - بعقیده نرفته (تاریخ فرشته ص ۶۴۷) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاه میریا شهرمیر از سلسله پاندرا PANDAVAS قهرمانان مهابهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده - ولی حسن بوده - ولی حسن او را از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱) - حب المحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترك نژاد باشد - اسم پدرش طاهرو بد او قور شاه بود - و قور شاه مرد مقدس و مذهبی بشمار میرفت - شاه میر در سال ۱۳۱۲ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد - سهدیو او را بخدمت دولت پذیرفت - بعد از حمله زولچووی رنچارا در جنگ علیه رامچندر کمک کرد و چون

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حكمراني چكان دركشمير سي سال بيش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ - ۱۴۷۰ میلادی) بر دیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ - ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ - ۱۳۸۹ میلادی) و همچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ - ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا و دانشمندان بوده - در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامی با اسم مدرسته القران تاسیس یافت و علاوه بر این مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید - سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بهمهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت - از معروفترین اساتذہ این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبدالستار مفتي بوده اند - علاوه بر این مدرسه دیگری بنام عروۃ الوثقي

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران و او بمقامات مهمتری ارتقایافت و بالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهردوم کوتارانی همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت و بعد از وفات او چون کوتارانی عنان حکومت را بدست گرفت و روی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشی برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقی ماند.

(۱) - شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس و بنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگر چك نیز مثل تهمیر در دوران حکومت سلطان صدر الدین موقعیت خوبی بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او افراد خانواده اش بتدریج در حکومت (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تاسیس یافت و سرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلاء اسلام از عراق و خراسان و مادراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی در نزدیکی مسجد جبا مع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی و اقتدار در کشمیر بر وقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵۶۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و ورود میر شمس الدین عراقی در کشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهقی و همدان اهل تسنن بوده و چون بعد از تبلیغات و فعالیت های میر شمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکش های بین این دو فرقه آغاز و برای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ يك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست بر اوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چک پس از بازگشت میرزا حیدر بر اوضاع مسلط شد و سلسله چکها از این ببعد بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی و حمله و غارتگری میرزا حیدر جبران نشد ولی از نظر فرهنگی و ادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یا قوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالاخره در جنگ بر علیه افواج اکبر شاه شکست خورد و سپس بعد از تقریباً سه قرن کشمیر باز دیگر جزوی از خاک هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدرالدین کاشی استاد فلسفه و ریاضی بودند و سید حسین منطقی درس معقولات و منطق میداد. سلطان زین العابدین دانشگاهی بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکی سرینگر تاسیس نمود. ساختمان این دانشگاه در نزدیک قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه بر این ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمی و میر علی بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند. در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسی و عربی و علوم اسلامی پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شؤون زندگی عدل و انصاف و مروت و مردانگی را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقی و فن معماری نیز مراحل ارتقا را پیبوندند. دوره حکومت وی را باید یکی از درخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشانده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامی در کشمیر دانست. این سلطان علاوه بر اصلاحات اداری و اجتماعی از قبیل تاسیس بیمارستانها و کاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالی بافی برای توسعه علم و ادب و برای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسی در کشمیر سعی فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت و برای بدست آوردن نسخه های خطی کتب ادبی و دینی در زبانهای عربی و فارسی و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران و افغانستان و گجرات و سند و سایر نقاط هند می فرستاد. عشق وی بدان منحصراً به علوم اسلامی نبود بلکه هندوهاییکه در زمان سکندر بعلت فشارهای مالی و دینی به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت و در زادگاه آبا و اجداد خود سکونت گزیدند. طبق اطلاعاتیکه از کتاب "نوادرا الاکبر" تالیف ابوریع الدین احمد غافل بلخی کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بودش نفر دانشمند و کتب بیشمار از سلطان شاه رخ (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷ میلادی) دریافت نمود. او برای اینکه دریچه های علم و دانش را بر روی همه کس باز کرده باشد دارالترجمه ای تاسیس نمود تا کتب عربی و فارسی ب زبان سانسکریت و کتب سانسکریت ب زبان فارسی ترجمه شود. ملا احمد ملک الشعراء دربار کتابی موسوم به راج ترنگنی (تاریخ کشمیر تالیف پاندریت کلها نا (KALHANA) که در سال ۱۱۴۹ میلادی ب زبان سانسکریت نوشته شد) و

مها بهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری در (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یرسفت و زلینخای جامی را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفی در کشمیر اسم ۳۱ نفر نویسندگان و علمای فضلاء فارسی و عربی و ده نفر علمای سانسکریت را که بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱) - خود سلطان طبع موزون داشت و حتی فی البدیهه شعر میسرور - یکی از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری را که شمله آن روی پیشانی اش آویزان بود بر سر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و فی البدیهه این شعر خواند -

شاخ پیشانی ملا احمد کشمیرین گر ندید سستی تو در آفاق انسان شاعران

و ملا احمد فی الفور معروض داشت -

شاخ پیشانی محدث اگرگ داری داشتم تا نیام در میان ماده گادان در شمار

علاوه بر این سلطان زین العابدین در اثر نشر فارسی نیز دارد - یکی از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تنگ سازی است - این فعالیت های ادبی و فرهنگی و علمی این سلطان علمدست فقط بدربار خودش و یا به دارالسلطنت محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسی مدرسه های متعددی در دهکده ها تأسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن تحصیل زبان فارسی و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمی قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نهانند - علاوه بر این سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمک میکرد چنانکه بمدرسه العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (۴) - چون امراء و روسای دربار که همیشه در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریح علوم و تأسیس مدرسه ها و دادن کمک مالی بدانشجویان کمره مت بر بستند و حتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار از مردان عقب نهانند - بنا بر این در دوران حکومت سلاطین

(۱) KASHIR VOI, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (۴) ایضا ص ۲۹۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم و ادب بطور عموم و زبان و ادبیات فارسی بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد. بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱۴۷۰ میلادی جانشینان او نیز برای ترویج زبان فارسی و اشاعه علوم دینی و دنیوی فعالیت‌های نمودند ولی اغتشاشات سیاسی و ناامنی‌های داخلی فرصت کافی برای این کار باقی نگذاشت و کشمیر تا سال ۱۵۶۱ میلادی در ناامنی و اضمحلال بسربرد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند. یکی از وقایع مهم این دوره آمدن میر شمس الدین عراقی به کشمیر است. نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بنحراسان بازگشت. مسافرت دوم وی در دوران اغتشاشات داخلی بین سلطان قنچ شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت. حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیت‌های سیاسی و مذهبی و همچنین ادبی تحت تاثیر او قرار گیرد. او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود. چون در این مدت حکمران مقتدری موجود نبود و امراد و روسای دربار به فرق و گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی منقسم شده بودند کشمکش بین در فرقه شیعه و سنی آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت و درین هنگام غازی خان چک سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت و در دره حکومت سلسله چک آغاز شد. شاهان چک که شیعی بودند فقط برای مدت سی سال حکمرانی کردند به ترویج و تشویق زبان و ادبیات فارسی کمر همت بر بستند. از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن با اسم حسین شاه و علی شاه و یوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند. حسین شاه چک (۱۵۶۳ - ۱۵۷۰ میلادی) مدرسه بزرگی بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و درآمد بعضی از دهکده‌ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یک شبانه روزی و کتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد. ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقانی به عهده داشت و آخوند ملا درویش و شیخ حمزه محدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند. علاوه بر آن این پادشاه علم پرور برای کفالت دانشکده پزشکی با اسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکی را وقف آن نمود. از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلی غنی و پرازش بوده است. در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقی (ایسی) و ملا احمد کشمیری و ملا ندیمی و ملا فصیحی و ملا ملیحی و ملا جمیل و ملا احمد رومی و ملا محمد رومی و ملا نور الدین

د ملا علي شیرازی و ملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسی و غیره معروفند. در عهد شاهان چک اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم مینخورد که میتوان آنها را بدو دسته تست نمود. شعرای دسته اول که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقی قرار گرفتند عبارتند از دو تن با اسم ملا نامی و ملا مهری و میرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد امین مستغنی و ملا عینی و ملا آخی. شعرائی که از دسته دوم میباشند و تحت نفوذ و اثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند - با یاد او حاکمی - خواجه حسن القاری و خواجه میرم بزاز. کون که گفتار از شعرو شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبک شعر فارسی در این دوره در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسی محسوب میشود (و دورهای دیگر دوره مغولها و دوره افغانها و سیکها و دوره معاصر میباشند) همان سبک رایج آن زمان یعنی سبک عراقی بوده است زیرا را بطه فرهنگی کشمیر با مناطق فارسی زبان مستقیم و یا واسطه بوده و هیچ عنصر خارجی در میان نبود. علاوه بر این اطلاعات کشمیریان در این زمینه و تدریس و تعلیم آنها بزبان فارسی بیشتر دست اول بود زیرا آنها خودشان برای تحصیل علم و ادب به مراکز فرهنگی و علمی خراسان مسافرت میکردند و یا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میکردند که کشمیر آمده بودند و بنا بر این فارسی آن دوره هنوز هم با کلمات محلی آمیخته نشده بود و ثانیاً چون تاکنون زبان فارسی زبان یکعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله ازل برای امور مذهبی و علمی و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتی بکار میرفت از آرایش مصنوعی مانده. از لحاظ معنی و افکار میتوان گفت که فارسی را مبلغین و صوفیای کرام بکشمیر راه دادند و لذا آثار ادبی قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبی و تصوف و عرفان و خداشناسی دور میزد. علاوه بر این کشمیر که همیشه بعنوان مرکز عرفان و تصوف بودائی و سپس شیوائی معروفیت داشته و دارد در روح عرفای اسلام که با عقاید و ادانتا آشنا شده بودند یک جنبش فکری جدید بوجود آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولی فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس موجب شد که افکار وحدت الوجود و حتی نظریه ترک دنیا و روش فکر و اندیشه و عبادت در کنج تنهایی و در داخل غارهای کوه که مختص مرتاضان هند است در فکر درویشان مسلمان نیز رخنه کند. اینک بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقی اویسی متوفی ۸۸۹ هجری (۱۴۸۴ میلادی) برای نمونه نقل میشود -

جمله ۶ کائنات آن منست	برتر از لا مکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم	جان عالم بدان که جان منست
نکته ای را که عقل کل حیران	همگی بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم	جمله شاهنشاهی از آن منست
هر کجا خسرو یست در آفاق	کمترین کمترین شبان منست
من گر سنده زهی خیال محال	ماه و خورشید قرص نان منست
استخوانی که عالمش جو یاست	اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید	قات تا قات جمله خوان منست
این جهانی که هست نیست بدان	تو یقین دان جهان جهان منست
آنکه ادرا تو بی نشان یابی	بر در حجره پاسبان منست
زان به کشمیر منزوی شده ام	کین همه جمله بوستان منست
چند روزی که بوده ام بشما	منتهی زان بسی بجان منست
منطقی در مکان شریک تو بود	چونکه گفتی که لا مکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت و شنید

کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در قرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چک در کشمیر حکمرانی کردند شعر فارسی بیشتر رونق گرفت و از مطالعه آثار وی مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسروودن قصاید در مدح پادشاهان و در منقبت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام چون قصیده ملا مهری و قصاید عرفانی مثل قصیده لامیه بابا داد خاکسب و همچنین مثنوی های اخلاقی و عرفانی مثل درده المریدین بابا داد و غزلیات در باب عیادت میپرداختند. هواچه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائی معروف است - غزلیات او جنبه عرفانی دارد و اهمیت او در آنست که مضامین عرفانی و عشقی را بهم آمیخته کلماتی مثل گل و گیسو و بهار و ساقی و باده و وصل و فراق و آئینه و غیره

(۱) - پارسی سرایان کشمیر تالیف دکتر گ. ل. تیکو - تهران ۱۳۴۲ - ص ۷

برای بیان مطالب عرفانی بکار برده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسی در کشمیر در این مورد پیشرو دیگران بوده است -

حالا که به پایان این مقال نزدیک میشویم باید دانست که این دوره طویل دو بیست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکی از آنها زبان و ادبیات فارسی است که درباره آن مختصری بیان داشتیم - دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان و ادبیات سانسکریت و زبان و ادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسی قرار گرفتند و همچنین معنی و افکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسی موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسی کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامی مراحل انحطاط را میپیمود و این دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری به حکومت کشمیر رسیدند و توجه بیشتری بزبان فارسی نمودند این انحطاط و تنزل شدت یافت ولی با وجود آن این زبان باستانی که گنجینه های علم و ادب را در خود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضی از سلاطین دانش پرور به تشویق و پشتیبانی علمای این زبان پرداختند و آنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانها بر آثار قدیم و باستانی آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج - شری درا - پراجیه بهت و شوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - از جمله آنها شری درا که بازبان فارسی آشنائی کامل داشت مثنوی یوسف و زلیخای جامی را بزبان سانسکریت ترجمه کرد و علاوه بر این تذکره و جنگی حادی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند و کشمیر را تالیف کرد - ناگفته نماند که با وجودیکه زبان فارسی در همه جا و سایر شئون زندگی مردم رخنه کرده بود ولی بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملاً از دست نداد و استعمال این زبان در امور شخصی و بازرگانی و دولتی پهلوی پهلوی زبان فارسی گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر و آرامگاههای شیوخ اسلام در کشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هر دو زبان فارسی و سانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسی زیر متن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ مخدوم همزه درویش معروف کشمیر (متوفی ۹۸۴ هجری مطابق ۱۵۷۶ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت و فارسی نوشت و این وصیتنامه که بر پوست

در عتی نوشته شده هنوز هم در موزه سرینگر محفوظ و مصون باقی است - در نتیجه؟ این تها س زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسی را قبول کرد و کلمات فارسی در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسی مثل دیور گنج آور بعلت نفوذ سانسایان در کشمیر قدیم مستعمل بوده و کنون بر عده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد رازهای فارسی را که به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد - همچنین کتبی که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند و از همهای فارسی و عربی و ترکی مستعمل در فارسی مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه و ریاب (بشکل رواد - با فتح اول) را دارا میباشد -

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری و وسیله تداول و مخاطب مردم بود و آثار گرانبها و با ارزشی نیز در این دوره بوجود آمد - سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسی قرار گرفت و آثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معنی و هم از حیث شکل ظاهری شعور ترکیبات لفظی و هم از جهت انکار عرفانی و غیره اثر فارسی را قبول کرده دارای سرمایه ادبی گردید - قدیمترین شاعر این زبان زنی است با اسم لالی ایشوری یا الله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفی و اخلاقی میباشد - زبان وی خیلی ساده و روان است و حتی از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز بر زبان هر کشمیری جاری در ضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود - در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد و لغات فارسی بندرت بچشم میخورد -

(۱) - لوك پرکاش کتابی است بزبان سانسکریت که تالیف آن بلیك نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام ثمنندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی بر متن آن افزودند - این کتاب دارای چهار فصل است و اطلاعات مهمی در باره کشمیر فراهم میسازد -

بعد از شاعر دیگر بنام نورالدین رشی (باکسراول) متوفی سال ۸۴۲ هجری (۱۴۳۸ میلادی) از همه معروفتر است - اشعارش بهمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقی و پند و اندرز میباشد - این دو شاعر قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مظهر آغاز اختلاط و آمیزش افکار و عقاید اسلامی و شیوانی در کشمیر میباشند که نمونه آن در اشعار فارسی میرادبسی ملاحظه گردید - مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را بالسهویه دوست دارند و بدون در نظر گرفتن هیچگونه تفاوت صوری و مذهبی از کلام آنان لذت میبرند و حتی هندوان و مسلمانان هر یک بر آند و نامی نهاده اند چنانکه لالی ایشوری در نزد مسلمانان با اسم الله ماجی یا الله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان با اسم ندریشی یاد می کنند - این دو شاعر به وضع اجتماعی و دینی انتقاد میکنند ، از تشریفات و ظاهر پرستی و ریا بیزارند و عمل نیک را اصل دین می شمارند - برای درک افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان با ترویج و توسعه زبان فارسی و افکار اسلامی در این سرزمین میزیسته اند لازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت و بتخانه از سنگ ساخته شده است

آنها چیزی غیر از سنگ نیست

ای برهمن نادان ترچه چیز را می پرستی

خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا اتهام کائنات را فرا گرفته است

بین هندو و مسلمان فرقی قائل مشو

اگر بخواهی زیرک باشی به اصل هر پی ببر

و نورالدین رشی می گوید -

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه نرزدش احساس میکند

او کی میتواند با این سوز بخواب و استراحت بپردازد

سوز عشق مانند نیش های بیشمار زهرور ها است

آیا آنکسی که چنین لباسی بتن کرده، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نورالدین رشتی شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادی میزیسته است زنی است با سم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. اردمتر روستائی بود و در مکتب دهکدهٔ ۶ خود قرآن و کتب فارسی چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلی اش زون بود که بزبان کشمیری ماه را گویند. زون روزی که در کشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چاک حاکم کشمیر متوجه او گردیده او را بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت و آن نوع شعر چیزی نزدیک به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبی و احساساتی ناشی از فراق و جدائی و بی دفاعی معشوق و آرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای محشک فلسفه و پند داندرز بیرون آورده آن را بارمان و زیبائی طبیعت و کیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه بر این اشعار حبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان و ادبیات فارسی میباشد. در اشعارش لغات و تشبیهات و ترکیبات فارسی خیلی زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارک درویش کشمیری بحور و اوزانی را که در شعر فارسی مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینک برای حسن ختام بیتی چند از اشعار آن شاعره نامدار را که بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند در هجر و فراق و جدائی او سروده است در اینجا نقل میکنیم -

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند

آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای

بیا با هم به مرغزارهای دور افتاده برویم

تا گلهای را که در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسی زبان کشمیر

ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است -

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسی فرهنگی و مذهبی در زمان شاعر

برای بررسی و سنجش آثار و افکار هر شاعر و نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسی مذهبی فرهنگی همچنین ادبی و هنری را که آن هنرمند در آن می زیسته مورد مطالعه و دقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع و آشنائی از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظرات ابراز داشت چه هر اثر هنری و ادبی بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود می باشد و این امر در مورد شاعر که نسبت به دیگران دارای قلبی حساس تر و روحی دراک تراست بیشتر صدق میکند. شاعر ما ملا محمد طاهر غنی کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بر بست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکانی هند را درک کرد و آنان عبارتند از -

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبر شاه ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاه جهان ۱۰۳۷ - ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ - ۱۶۵۷ میلادی)

۳- محی الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ میلادی)

مرت حکمرانی این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائی اورنگ زیب عالمگیر یعنی تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعر ما است تقریباً سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است و اینک با اختصار به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی - ادبی و فرهنگی و همچنین اخلاقی و مذهبی هند و کشمیر آن زمان (زیرا کشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه در سال ۱۵۶۸ میلادی یعنی ۹۶۵ هجری بعنوان یک صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول در آمده بود) در سه بخش می پردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا غنی بود در چه محیطی تربیت یافت و از چه افکار و ادعای متأثر شد و آثارش جلوه گاه چه اندیشه های است -

وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابر شاه (متوفی ۱۵۳۰ میلادی) تأسیس و باکملک شاه طهماسب صفوی در زمان همایون شاه (متوفی ۱۵۵۶ میلادی) بر پایه اساسی گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یک امپراطوری مقتدر بوجود آمد - کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارت برده بود از نظر وسعت و آبادانی و تشکیلات اداری روش مرتب و منظم حکمرانی در شمار بزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد - ثبات سیاسی، امنیت و آرامش داخلی و پیشرفت علمی و ادبی و هنری و همچنین توسعه تجارت و کارهای عمرانی برای رفاه و سعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد - جهانگیر در زمان خود به فتوحات و جنگهای بزرگ و مهم داخلی یا خارج از سرزمین خود دست نزد و تنها واقعه مهمی که در دوران حکومت او از نظر جنگی بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهار را در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت و از آن بعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند - (۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقی ایران تا غرب آسام و برما و از کشمیر تا احمد نگر گسترده شده بود یک پارچه امن و آرامش بود و مردم آن سرزمین از ظلم و بیداد امراء مصئون و محفوظ بودند -

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یک مهاجم خارجی بهند حمله آورد ولی بعد از او و اولادش این سرزمین را وطن خود ساختند و حکومت آنان بتمام معنی یک حکومت بومی و هندی بشمار میرود - اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد و ستم بنیان نشده بود و دلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولانی بیش از سه قرن ادامه

داشت همین است و شك نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارباب بر مردم فرمان رانند حکومت شان بمصدق الملک یقی مع العدل و لایقی مع الظلم درامی نداشت. بعضی از نویسندگان اروپائی مانند برنیرو تادرنیر و مانوخی واسمیت حکومت مغول را حکومتی کاملاً مستبدانه و مطلق العنان نهانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکانی قانونی جز اراده شاه وجود نداشت. ولی آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائی که قلمرو آنان بهراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچک تر بوده چه ستمهاییکه بر رعایای خود نه نمودند و چه ظلم و بیداد هاییکه بنام مذهب بر مردم بیچاره وطن خود روا نداشتند. اگر نیک در احوال پادشاهان مغول بنگریم در میابیم که آنان هر اقدامیرا که مینمودند برای بهبود و رفاه ملت بود. خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان در درین حال تحیر خواه مردم نامید. سر ریچارد برن Sir Richard Burn در ضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکر گردیده است که "جزای مسلمانانیکه دختران خود را باز دواج بهندوان میدادند مرگ برده است در حالیکه مسلمانان نمیتوانستند زن هندوئی بگیرند (۱) لی نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که در آلمان رسم هندو بر آن بوده است که چون شوهر زنی بمیرد او باید با جسد شوهر مرده اش خود را بسوزانند. چون جهانگیر ازین سنت و حشیانه خویش نیامد و میخواست این سنت کهنه و غیر انسانی را ازین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضی زنان را از سرنوشت سوزختن در آتش نگیرد و چون میخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزا و پادافرا را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کار میشدند مقرر کرد و برای هندوان از ادامه این رسم فقط اظهار ناراضایتی میکرد. جای بس تاسف است که این روش انسانی و نوع دوستی را نیز نویسندگان اروپائی اقدام مغرضانه و نمونه ای از تبعیضات مذهبی جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند. مردم در زمان حکومت ابن پادشاه عادل و داد گستر خروشوقت و سعادت مند بودند و جهانگیر از لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است و داستانها از عدل و نصفت او در کتابها مسطور است و حتی در قرن ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است. جهانگیر در دوران حکومت خود

The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p 181 (۱)

اقدامات محیر خواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بی نوا مرکزها ایجاد کرد که بدنان غذاى مجاني داده میشد علاوه بر این وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستور داد که ماموران در جمع مالیات برکشا و رزان ظلم و تعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنرا شدیداً مجازات میکرد. - او دستور داده بود خصارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعی علاقه بسیار داشت و بهمین جهت زیبائی و دلکشی سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد و با وجود موانع و عوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه به مسافرت آندیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو و تمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید -

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند با خواش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ چنانکه از کتب تاریخ بر میآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلی مالا کلام بود و در ایام سلطنتش در ایجاد عمارات و انشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس و مساجد و حمام ها کوششی فراوان مینمود و در این کار همسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخی و ادبی است ذوق و سلیقه خود را نشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیهار و تعمیر قصرهای مانسابل و اچه بل و دیرناگ و غیره جستجو کرد. جهانگیر طی حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزد کرد که عبارتند از:

۱- نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۹ هجری
۲- هاشم خان	از ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ "
۳- صفدر خان	از ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۴ "
۴- احمد بیگ خان	از ۱۰۲۴ تا ۱۰۲۷ "
۵- دلادر خان	از ۱۰۲۷ تا ۱۰۲۹ "
۶- ارادت خان	از ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۲ "
۷- اعتقاد خان	از ۱۰۳۲ تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری

دو تن از این حکمرانان نسبتاً ظالم و مستبد بودند که یکی از آنها قلمچ خان بود و چون مردم آنسایمان بر علیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبی اوست اعطای نمود: "حکومت پناها! دادخواهان تو بسیار - شکرگزاران تو کم - آب سحاب بر لب تشنگان بریز در نه از حکومت بر خیز -" (۱)، حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بهمهده داشت اعتقاد خان بود - وی بطوریکه حسن می گوید "بدعتها احداث نمود چنانچه ضحطی اشار با غارت و دهات و جنگلات و طرح گل زعفران و سلامانه و غیره از بدعات اوست" (۲) با استثنای این دو تن حکمرانان دیگر با عدل و انصاف حکومت میکردند و بی بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتی هلند با اسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی در گزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر و نادار بودند - وی از اقداماتی که از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند و می نویسد که خانه های مردم شهر نشین بطور عموم خوب و زیبا است و به زیبائی شهر می افزاید - مردم کشمیر با وجودیکه کمتر غذای کافی برای نشان سیر میشود دارای قوت جسمانی و نیروی بدنی هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد - وی ضمن شرحی که درباره تجارت و صنایع دستی کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران و پارچه های پشمی دستباف که از انواع مختلف میباشد و مشکبار را به آگره صادر میکنند و در مقابل آن متقال و پارچه های نخی با فندگی داد و ده و پیاز وارد میکردند -

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان "رسوم فوجداری" گرفته میشد لغو کرد - کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه و فرسوده چون کشتی، دختران نر زاد در میان مردم فقیر و پست بود که جهانگیر آنها را تاکید و فشار از میان برد - جهانگیر یک تن بر همین را بنام پان دیت شری کانت که از علمای متبحر دین

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۸۲

(۳) Kashir Vol I p 262

هند بود برگزید تا بقضارت معاملات و محاکمات هندیان که جنبه شخصی داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصی و مذهبی و سنن و رسوم دینی به هندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلیون نفر بوده است.^(۲)

پس از وفات جهانگیر در سال ۱۰۳۷ هجری پسرش عرم بعد از يك سلسله جنگهای داخلی بكمك و یاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید و لقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران درم شاه جهان پادشاه غازی را برگزیده و اساس سلطنت را استوار ساخت.

مرت حکومت شاه جهان سی سال بوده است و دوره ۶ حکومت او بعنوان دوره ۶ طلایی امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوک طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلی و راجگان هند و همه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری درآمدند. شاه جهان بزودی شورش و طغیان مخالفین و دشمنان داخلی مانند بهجرسنگ و خان جهان لودی را فرونشاند. علاوه بر این اقوام وی در تسخیر حاک و وسیع دکن پیروز شد و لی اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود و مجدداً از دست رفت) کاملاً بی اثر ماند و این امر بی کفایتی لشکر او را در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت. (۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاک هند بجل آمد جنگ با حکمران بلخ است که در نتیجه آن شهر بلخ در سال ۱۶۴۶ منقرض شد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت و درایت فوق العاده ای از خود نشان نداد و لی برای اصلاح امور اداری و مالی که در اواخر حکومت پدرش رو بخرابی نهاده بود سعی کرد (۴). عبارات مجمل و متعددی که در زمان او ساخته شد و اعزام لشکرها برای نبردهای داخلی و خارجی که متضمن مسارات هنگفت و منهای بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ میلیون رپیّه برآورده شده است) لطمه سنگینی بر خزانه مملکت وارد آورد و ازین رو نقصان امور مالی از املاک

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفر شماری کشمیر به اهتمام آصف خان نوزده لاک و چهل و سه هزار و سی و سه نفر. از آنجمله سپاهیان برهمنی نود هزار و چهار صد پیاده و چهار هزار و هشتاد و نود و دو سوار

(۳) The Cambridge History of India Vol IV p 319-20 (۴) ایضا ۲۱۸

امراء و گنجینه های شاهان دکن فراهم گردید. (۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصاً در امور ملك و ملت نظارت در سیدگی دقیق میکرد و بعداً کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگذاشت. یکی از کارهای مهم شاه جهان نظم و ترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بنحرج داد. علاوه بر این وظیفه و مقرری منصبداران را تقلیل داد و آنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات بر املاك که قبل ازین يك سوم بوده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسی شاه جهان با اروپائیان و سایر ممالك همسایه عاقلانه و توأم با درایت وزیر کی بود و او هیچوقت رشته ارتباط خود را با پادشاهان ایران یعنی پادشاه صفی و شاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از لحاظ جلال و شکوه به منتهی درجه خود رسید و اساسی که جلال الدین اکبر پی ریزی کرده بود در این عهد صورت اتمام و اکمال یافت. وسعت مملکت شاه جهان و امنیت و آرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتی منظم و آباد در آید و عواید و مالیاتها افزونی گیرد. دو وزیر کارداران یعنی آصف خان و سعداله خان با تدبیر و درایت امور مملکت را اداره میکردند و غنائیم و پیشکشها و مالیاتها مرتباً بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمندتر و پر بها تر از روز قبل میشد - امنیت و آرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد و بازرگانان خارجی را بهند جلب کرد و محصولات هند بیابازارهای آسیا وارد پنا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت و ثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت و در هندوستان پیش از آن تاریخ و چه بعد از آن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طی دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت و در حین این

مسافرت بود که راجه بهیمبر اعلام قبول اسلام نموده بن خطاب راجه دولتند
مشرت گردید. سفر دومین بسال ۱۶۴۰ و سومین در ۱۶۴۵ و آخرین بسال
۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار
بر کشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

- ۱- اعتقاد خان از ۱۰۳۷ - ۱۰۴۳ هجری
- ۲- ظفر خان احسن از ۱۰۴۳ - ۱۰۵۱ "
- ۳- شاهزاده مراد بخش از ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ "
- ۴- علی مردان خان از ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ "
- ۵- ظفر خان بار دوم از ۱۰۵۳ - ۱۰۵۷ "
- ۶- تربیت خان از ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹ "
- ۷- حسن بیگ خان از ۱۰۵۹ - ۱۰۶۱ "
- ۸- علی مردان خان بار دوم از ۱۰۶۱ - ۱۰۶۷ "
- ۹- لشکر خان از ۱۰۶۷ - ۱۰۷۰ "

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال
دیگر باقی ماند ولی بطوریکه قبلاً گفته آمد دی موانع سخت و غیر عادلانه در راه کشا و رزان
ایجاد نمود و باغهای میره مردم را بزر میگرفت و برای برداشت محصول از باغات و کشتزار
های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه
و اعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالی بدربار شاهنشاه فرستادند و شاعری
از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید-

خسرو دادانشیزوها دارا دین پرور را اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه

زعفران گویند خندان سازد انده ناک را آمدند از زعفران در گریه جمعی بیگناه (۱)

چون دادخواهی ها و تظلمات پی در پی ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول و ابرو الحسن ترتیبی
به استانداری کشمیر مقرر شد. ولی چون ابرو الحسن پیر و کهنسال شده بود و نمیتوانست بار

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۲۶۸.

سنگین اداره يك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگی او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادانه و کارهای مستبدانه ای را که اعتقاد خان در کشمیر رواج داده بود و ادامه آنها موجب فقر و مسکنت و بدبختی و مذلت کشمیریان بود باطل و فرمان شاهنشاهی در اینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تادرنیر «نه بعنوان پادشاه مملکتی بلکه بمانند پدر يك خانواده» بر مردم حکومت میکرد این فرمان تاریخی را صادر و يك نقل آن روی سنگ نقر کرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگر نصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقی است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید و پس از آن که پدرش که استاندار کشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام او صادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچک یعنی بلتستان را نیز فتح کرد. این حکمران که یکی از مدو حین صائب تبریزی میباشد در زیبایی و زینت دادن کشمیر سهم بسزائی داشت. حکمران دیگر این دوره که شایسته ذکر است مردان خان میباشد. مردان خان از طرف شاه ایران قلعه داری قندهار را بعهده داشت ولی بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذار کرده بهند پناهنده شد و شاهجهان او را به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیر که دو بار بوی محول گردید کارهای عمرانی و آبادانی انجام داد. او نه تنها به احداث باغها و گلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر و صعب العبور را تسطیح و تعمیر نمود و برای آسایش مسافران مسافرخانهها و کاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سعی و دادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط و خشکسالی در کشمیر بوقوع پیوست و در این موقع او غله و حبوبات را از پنجاب دارد و بنرخ ارزان و حتی رایگان بمردم فقیر و بینوای کشمیر توزیع نمود (۲). آخرین صوبه دار کشمیر در عهد شاهجهان لشکرخان بود و کشمیر در زمان لشکرخان بهترین دوران نعمت و سرور و فراوانی و ارزانی را گذرانیده و غله و اجناس آنقدر ارزان بود که «يك خروار شالي را بيك مرغ میفروختند»^(۳)

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهت آسوده و خوشحال بودند و کشور از هر حیث بسوی ترقی و تعالی گام برمیداشت تا اینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزنداد افتاد و حکومت و پادشاهی بدست اورنگ زیب عالمگیر سو مین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونینی و کشتار برادران برای حصول تاج و تمنت در میان مغول یک سنت خانوادگی بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان بعد از قتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان و خویشان داسیر کردن پدر خود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت را در سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال و سعت و عظمت و اقتدار رسیده بود. در زمان حکومت این پادشاه تقریباً سراسر هند جزو قلمرو مغول گردید و حدود آن از کشمیر تا کرناٹک و از برمه تا غزنئی گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت و سیع قلمرو خود راه بیست ولایت و استان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرار داشت. این پادشاه از اوان جوانی در زمان شاهزادگی فنون لشکرکشی و تجارب ملکداری را آموخته بود و انتظار میرفت که عظمت و اقتدار شاهنشاهی وی به ادجی مافوق تصور برسد ولی سرنوشت دیگری در انتظارش بود. در این امر شکی نیست که قلمرو او از لحاظ وسعت قبل از استقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هر پادشاه دیگری بود ولی سیاست او آرامش داخلی و ثبات سیاسی را از بین برده و آثار اضطراب و انحطاط در دوران زندگی خود او پدید آمد. عالمگیر در طی حکومت چهل و نه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ و لشکرکشی و تسخیر و فتح ممالک اشتغال داشت بیست و نه سال اول حکمرانی او به کشایش قلاع و فرو نشانندن شورش و طغیان در نواحی شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. در بقیه زندگانی توجه او بتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبی مخالفین سر سعت در جنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها و لشکرکشیهای این پادشاه جز مصارعات مالی و هرج و مرج و ناامنی نتیجه ای عاید نگردید. منارج هنگفت جنگها خزانه را تهی کرد و پرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بود بتعویق افتاد.

(۱)

A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar, Calcutta 1954 p 420

خرابکاریهای که جنگ و خونریزی بدنبال خود میآورد در تمام کشور مشاهده میشد. علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالی نیز ظاهر گردید که در نتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام و اغنام بمردند (۱) و هیچکس در پی جبران یا تعمیر این خرابیها و ویرانیها نبود. خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبی آگاه بود. او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها و لشکرکشیها پی در پی بتنگ آمده خواستار مرگ او میشدند (۲). ولی آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن و انعطاف ناپذیر او در امور دینی بود. این امر مسلم است که هندوان در تاسیس و ثبات و توسعه امپراطوری مغول در هند سهم بسزایی داشتند و اکبر و جهانگیر و تاحدی شاه جهان نیز با کمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدر تر و وسیعتر سازند و پاداش خدمتهای گرانبها صلات و مقامات مهمی بآنان عرضه میکردند ولی متأسفانه اورنگزیب که در امور مذهبی تعصب شدید داشت این سیاست را کنار گذاشت. او در آغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیار کرده بود ولی هرچه زمان بیشتر میگذشت تعصب مذهبی او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید. حقوق مذهبی و مدنی رعایای غیرمسلمان در زمان او رعایت نشد حتی او برای تخریب معابد نو بنیاد هندوان دستور داد (۳).

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشمیر در زمان این پادشاه بچه نحوی بوده است. عالمگیر بر خلاف پدر و نیاگان خود فقط یکبار بهسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسمانی و روحانی بکند و آغاز و انجام این سفر نیز توأم با حوادث سوء و ناگواری بود - بدین معنی که لغزش پای یکی از فیلهای اردو بهرگ چندین زن واحشام منجر گردید و این واقعه اورنگزیب را خیلی متأثر کرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولانی اسلات او خیلی کم بود بدلهلی برگشت. عالمگیر طی حکومت ۴۹ ساله خود ۱۴ استاندار بکشمیر اعزام نمود و از جمله آنان ابراهیم خان

(۱) ایضا ص ۴۳۱ و ۴۳۲ (۲) ایضا ص ۴۲۵ (۳) ایضا ص ۴۴۴ و India Since 1526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دوبار با استانداری مقرر شدند - ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعنی تا سال وفات شاعرما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم .

لشکرخان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقی ماند .

۲- اعتمادخان	۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ هجری
۳- ابراهیم خان	۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴
۴- اسلام خان	۱۰۷۴ تا ۱۰۷۵
۵- سیف خان	۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸
۶- مبارز خان	۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹
۷- سیف خان باردوم	۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲

بطوریکه قبلاً گفته شد کشمیر در زمان حکمرانی لشکرخان بهترین ایام آرامش و فراوانی را گذراند . حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف در رسیدگی به خواسته های مردم و سبب تزئین و خوشنمایی این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمی که از نظر سیاسی قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست .

وضع ادبی و فرهنگی و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسی و اجتماعی هند و کشمیر اطلاعی پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگی و ادبی هنری آنزمان پردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتی چه کوششهایی از خود نشان دادند . ترقی فرهنگ و هر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگی خیال است چنانکه نظامی عروضی بدین معنی اشارت کرده و گوید = " هر صنعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صنعت باید که فارغ دل و مرنه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشی شود (۱) " امنیت و

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبنی است بر ثبات سیاسی و چنانکه میدانیم هند در آغاز قرن یازدهم میلادی از ثبات سیاسی و امنیت داخلی برخوردار بوده و بیم و ترس حمله خارجی نیز او را تهدید نمی‌کرد. بنا بر این این سرزمین بایستی گهواره فرهنگ و هنر و مهد شعر و ادب باشد و چنین هم بوده است.

شعر و ادب و فرهنگ

پادشاهان مغول با وجود آوردن کانونهای بزرگ علمی و ادبی در هند مشرقی نیکو برای دانشمندان و شعرا و نویسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبنی بر تشویق آنان از هنرمندان و ادبا و شعرا و اعطاء صلات گرانها به پیشان. همین امر موجب میل و رغبت شعرای ایران بمسافرت هندوستان گردید و شعراء و ادبا رخت سفر برمی بستند و آهنگ هند میکردند و از نعم آندیا و صلات سلاطین کامگار آنجا برخوردار میشدند. اینجا لازم است نکته ای تذکر داده شود و آن اینست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت و هجرت میکردند بلکه اصحاب سیف و مردمان دلور و شجاعان جنگ آور نیز بدانجا روی نموده بخدمت امپراتوران مغول هند در میآمدند و خدمات شایانی انجام داده بنامها بلند میرسیدند. پادشاهان مغول صاحب السیف و القلم بودند و همین نکته دانی و سخن سنجی و شعر شناسی آنان بود که در کشش شاعران بدربار آنان بس موثر افتاد و یقیناً این امر باعث آن شد که ناهلان اندک مایه به آستانه آنان نگرایند چه آن سلاطین میتوانند گهر را از عزت و نیک را از بد باز شناسند. این پادشاهان در محافل شعر و ادب مثل میدان نبود تنها نقش يك ناظر و سامع را نداشتند بلکه در این میدان نیز گوی نقد می افکندند و به تصحیح و تنقیح و انتقاد و اقتراح سخن شاعران میپرداختند و بی مناسب نیست که در اینجا بنقل يك دو داستان کوتاه در این باب بپردازیم.

اکبر شاه با وجود اینکه بمکتب نرفته و از سواد بهره ای نداشت ولی او را طبع شاعرانه و فکری نقاد بود. روزی این شعر فغانی را

مسیحا یار و خضرش همکاب و همعان عیسی
فغانی آفتاب من بدین اعزاز میآید

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)
فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد
و ازین نوع مثالها خیلی زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگی خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو ببارآمد
و بهترین شاهد این ادعا ترك جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت
و سپس بعلمت بیماری درنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این ترك بهخوبی
میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود و در علوم تاریخ و گیاه شناسی و حیوان شناسی
نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه و ذوق شعری او نقل چند اقتباس از
ترك بیهور نیست. در یکجا مینویسد - "بتقریبی این بیت امیرالامراء خوانده شد
بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق يك زنده کردن تو بصدخون برابر است
چون طبع من مرزون است گاهی با اختیار و گاهی بی اختیار مصراعی و رباعی در خاطر من سر میزند
این بیت بر زبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو يك نفس يك دل شکستن تو بصدخون برابر است
چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت در این زمینه بیستی گفته گذرانید علی احمد
مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس يك خم شکستن تو به صدخون برابر است" (۲)
همچنین وی از تحقیر و انتقاد ناهلان و بی مایگان که چون شبه فروشان در حلقه جوهریان
در آمده و از شعر و ادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده
ای تقدیم او کرد که مصرع اول مطلع - ای تاج دولت بر سر از ابتدا تا انتها - بود. جهانگیر
از او سوال کرد که از علم عروض آگاهی؟ شاعر پاسخ داد نه - جهانگیر گفت خوب شد و گرنه
حکم بهرگت میدادم. سپس آن مصرع را تقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که - لت بر سر -
بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

(۱) بزم تیموریه - سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) ترك جهانگیری ص ۱۱۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر و ادب باین اندازه دقیق و فہیم باشند چہ اندازه در آن زمینہ ہا پیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجہ و علاقہ بیشتری در کار خود خرج بدہند. خلاصہ دربار مغول بصورت یک مدرسہ شاعری و سخنوری درآمدہ بود. بنا بر اظہار ابرو الفضل در آئین اکبری پنجاہ و یک شاعر بہ دربار اکبر شاہ پیوستہ بودند و بنا بر نوشتہ سید صباح الدین در کتاب بزم تیموریہ از جملہ شعرای زمان جہانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملی و نظیری نیشاپوری و سنجر و طفلی و حیاتی و مولانا شکیبی و موزون الملک ملا لطفی تبریزی و ملا احمد علی نشانی و معنوی جوینپوری و حسن بیگ خاکبی و حکیم عارف و ملا شیدا وغیرہ.

غیر از دربار پادشاہ صدہا امیر و صاحب منصب دیگر در رونق بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفہ مهمی داشتند. از این عدہ بیرم خان - ابو الفتح گیلانی - عبدالرحیم خان خانان - علی قلی خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفر خان و غازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلانی و عبدالرحیم خان خانان برای سرپرستی شعرا یک قانون بزرگ ادبی تاسیس کردہ بودند و خواجہ حسین و ثنائی و میرزا قلی میلی و حیاتی گیلانی از تربیت یافتگان این قانون میباشند. خان خانان در احمد آباد کتابخانہ دایر کردہ بود کہ شعراء و ادبا و دانش طلبان از آنجا بہرہ یاب میشدند. از خصوصیات این کتابخانہ یکی این بود کہ دوادین شعرای متعلق بدستگاہ بنحط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشتہ از این رواج مشاعرہ در ترویج و رونق شعر کہک شایانی نمود و خان خانان در این امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرف نظر از شعر و ادب جہانگیر در ایجاد مدارس و انشاء مکاتب سعی بلیغ داشت و چندین مدرسہ و خانقاہ تاسیس نمود. وی مال و ملک امرای را کہ بدون وارث فوت میکردند بہ این کار خیر اختصاص داد و مدارسیکہ از دیر زمان دیران ماندہ بود تعمیر کردہ برای درس و تدریس آمادہ ساخت. (۳) این پیشرفتہای ادبی و فعالیتہای فرهنگی کہ جہانگیر از اکبر شاہ وارث بردہ بود برای پسر خود شاہ جہان برارث گذاشت و او با وجودیکہ مانند پدر خود شاعر و یا نویسنده ترانا و یا صاحب آثار مهمی نبود ولی برای توسعہ علم و ادب گامہای برداشت و در دوران

(۱) بزم تیموریہ ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریہ ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلی است (۱)، که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامی محسوب میشود. علاوه بر این مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم و تعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم و تدریس هندیان نیز بدنبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادا می میدادند. علاوه بر آن طبقه دیگر یعنی کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسی و علوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آئین خانواده های اشراف و اعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصی تحصیل علم مینمودند. زبان فارسی بدلیل اینکه زبان رسمی بود مورد تشویق و حمایت شاهجهان قرار گرفت و بطوریکه بعضی گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسی دستور داد و مدارس در سراسر هند حتی بین هندوان برای تعلیم این زبان دایر گردید. اضافه بر این بسیاری از کتب علمی و ادبی بزبان فارسی تالیف شد. ورود فارسی زبانان با علم و ذوق و آمیزش آنان با هند یا نیکه زبان و ادبیات فارسی را در کشور نمود تحصیل کرده بودند منتج با ایجاد دو مکتب ادبی گردید که یکی از آنها مکتب هندو فارسی و دیگری را بنام مکتب اسیل فارسی میتوان یاد کرد. آثار و ادبیاتیکه در این عهد در هند ظهور کرد از جنبه ای که صرفا فارسی باشد عاری است زیرا زبان فارسی که ریشه های عمیقی در سرزمین هند در اندیشه بودند نمیتوانست تا مدت زیادی از محیط جدید و قوی خود بی اثر و جدا بماند و از پیرو زبان فارسی افکار و عقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچار خصائصی را که لازمه محیط هنزی بود فراگرفت و بدین وسیله سبک جدید هند و فارسی بوجود آمد. این سبک که مورد توجه دربار مغول قرار گرفته بود بتدریج توسعه یافت و آثار متکلف ابوالفضل که در آن به افراط بصنایع توجه شده و زبان بحد و افراز آرایش و پیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاه جهان برای وقایع نویسی هراستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه و قایع عهد را بنویسد. شاید یکی از علل توسعه این سبک در دربار مغول هند این بود که نویسندگان نمیتوانست با استعما

نمودن کلمات و اصطلاحات متکلف و آمیزش لغات و عبارات دقیق و مشکل عربی ابهت و جلال پادشاه را به بهترین وجه در قلب و فکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل و باشکوه دربار کاملاً سازگار بوده است -

از طرف دیگر مکتبی که خالصاً مکتب ایرانی باشد مورد اعتناء و توجه وزراء و امرای ایرانی نثر و قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکر الله ملقب به افضل خان گروه بزرگی از شعرا و نویسندگان و دانشمندان ایرانی را گرامی داشت و در ترفیة حال و ارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین قزوینی و جلال الدین طباطبائی بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را با هم مقایسه کنیم میبینیم که آثار یک از ادبا و فضلی ایرانی بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتی را که بین آنها وجود دارد روشن و آشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبر شاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا و عرفا و دانشمندان ایرانی که بعزت نفوذ فقها و مجتهدین مجال و فرصتی برای هنرنمایی و نشر افکار و آثار خود در ایران نداشتند و بر عکس آن در خاک هند مقتضیات را از هر جهت آماده و موانع را مفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاه جهان بسر میبردند بسیار است و مشاهیر آنان عبارتند از صائب - قدسی - کلیم - ظفر خان احسن - میرزا طاهر آشنا - ملا شیدا - چندربان برهمن - حکیم رکناکاشی - سعیدی گیلانی - سلیم تهرانی - میرالهی همدانی و محمد علی ماهر و غیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری - چندربان - ملا شیدا - طغرای مشهدی و افضل خان میباشند. در فن تاریخ نویسی عبد الحمید لاهوری مولف بادشاهنامه و ملا صادق مولف تاریخ صادق و محمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسی نیز مورد توجه قرار گرفت و چهار فرهنگ یعنی فرهنگ رشیدی - منتعب الغات - شاهد صادق و چهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه بر این در فلسفه و مذهب و طب و علوم دیگر نیز تعدادی از کتب و رسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاه جهان کانون فرهنگ و مرکز رواج زبان و ادبیات فارسی بود و از حیث تمدن و هنر و ادب دوره طلایی بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکی بر زبان فارسی فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکانی هند فارسی بر سمیت شناخته شد و کلیه مکاتبات و فرامین و اوراق و اسناد و دفاتر کشوری و لشکری ب زبان فارسی نگاشته و صادر میگردد. علاوه بر دربار سلطنتی امرا و روسای کشور مانند آصف خان و سعیدای گیلانی و ظفرخان احسن و مهابت خان و افضل خان و راجه جی سنگ و سعدالله خان که بعلم و ادب و فرهنگ و زبان فارسی علاقه داشتند نیز از شیوه مرضیه شاه جهان پیروی نموده بتشویق شعرا و معاریف و ترویج هنر و ادب همت میگماشتند و سعی میکردند در این زمینه از دیگران گوی سبقت برمایند.

دوره جهانگیر و شاه جهان از لحاظ ترجمه کتب از زبانهای سانسکریت و فارسی نیز دارای اهمیت بسیار است - قبل از آن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا و اتهروید و همچنین کتاب ریاضی بنام لیلادتی ترجمه شده بود. در اینزمان داراشکوه پسر شاه جهان در این کار آزمه بیشتر علاقه نشان میداد. وی کتب مقدس سانسکریت مانند اپانیشاد - بهگوت گیتا - یوگا و شست و نیز اصطلاحات مذهبی هندوان را ب زبان فارسی برگردانید. علاوه بر این ترجمه حماسه معروف دیاستانی هند بنام راماین بوسیله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

از آنچه که تاکنون مطالعه گردید معلوم میشود که نهال زبان زادیات فارسی در هند با تشویق و کمک پادشاهان و امرای دربار غرس و آبیاری میشد و این وضع مختص به هند نیست بلکه در سایر کشورهای مشرق زمین احوال بر همین منوال بوده است. قدردانیهای اکبر شاه و جهانگیر و شاه جهان شاعران و ادیبان و سایر ارباب علوم و فن را از ممالک دیگر بخود جلب کرد. هر صله و پاداشیکه بشاعر داده میشد موجب ترقی شعر و ادب میگردد. گاهی در انعام يك بيت زیبا و نغز دهان شاعر را از زر میانپاشتند و گاهی او را با سیم و زر نقد وزن میکردند. همین امر موجب ترغیب شعرا و نویسندگان میشد تا اینکه از ایران و ممالک دیگر بسوی هند رحلت سفر بر بندند. ولی بعد از روی کار آمدن اورنگزیب عالمگیر این تشویق و حمایت های بی شائبه بتدریج از بین رفت و چنان بنظر میرسید که اوضاع و احوالیکه در ایران موجب مسافرت ایرانیان از وطن خود بکشور هند

شده بود و اثر و نفوذ فقها که میدان فعالیت و هنر نهایی شعرا را بر آنان تنگ کرده بود اکنون در هند بوجود آمد دراه تشویق و دلگرمی که محرک اصلی مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقی نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران به هند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندرانی معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان و سید حسین خالص اصفهانی و میرزا محمد طاهر اصفهانی. ولی هیچکدام از اینان مقام شامعی در ادبیات فارسی نداشته و نتوانستند بمقام و معروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهی عالم و دقیق النظر بود و شرق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقی بود. وی علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر را بخوبی فرا گرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانایی بود. مجموعه نامه ها و مکاتیب او بنام "رقات عالمگیری" که به پسران خود و رجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسی هند مقام شامعی دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامی آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل متنع میدادند. (۱) اورنگزیب که طبع او بامور دینی بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتنی بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمی پسندید و مانند بعضی سلاطین صفوی چون شاه طهماسب (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح و ثنای وی آلائند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئی را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار او راه نمی یافتند و آنرا گروه بیکاران میدانست و سزاوار هیچ تشویق نمی شناخت. این بیپهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر و شاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود و این نهال زبان رادبیات فارسی در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که او را بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضی و عرفی و ظهوری و کلیم و صائب که آثار آنان در ادبیات فارسی مایه افتخار است بشمار آورد. ولی ذوق شعر و ادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند مخصوصاً آنانیکه زبان رادبیات فارسی را فرا گرفته شیرینی و حلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

(۱) سخنران فارس ص ۱۶۳-۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسی - اسکندر بیگ - ج ۱ ص ۱۳۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تعلق و چاپلوسی برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریک افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شخص شاه و امراء و مزبیاں خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولی اکنون محیط اجتماعی و اخلاقی و امور مربوط بمسائل زندگی توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبک سخن و سخنوری نیز تحولی پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسی که در این سرزمین بامها جمین خارجی راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمی را بدست آورد و از آن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن باز شد این عروس زیبا از حجله خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسی وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا بر این ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده از محیط و فضای جدید متأثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیر از آن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل - محمد علی ماهر - ناصر علی سرهندی - معزالدین مرسوی - سعید اشرف گیلانی - نعمت خان عالی - محمد زمان ناسخ - رفیع خان بازل و محمد افضل سرخوش و غیره میزیستند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نشر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فردغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفی تدریس و تمام اصول فقهی مکتب حنفی در کتابی جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر بر آن گزارده شد که شاهکار تالیفات دینی این دوره محسوب میشود. در انشاء پردازای خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقی مستعد خان مولف مآثر عالمگیری و نعمت خان عالی مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختیار خان نویسنده مرآة العالم و از مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصه التاریخ را نامبرد. اکنون که بحث از شعر و ادب فارسی بهیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایی دارد و سزااست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی دیدیم که شاهان مغول توجه خاصی به تعمیر و آبادانی کشمیر معطوف داشتند و هرگاه فرصتی پیدا میشد برای گذراندن تابستان و گریز از گرمای جانکاه آگرا و دهلی و لاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش و تربیت علماء و فضلاء و شعرا میپرداختند و جنبشهای ادبی و فرهنگی دربار آگره و دهلی آنان را تحت تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلی و استانداران کشمیر همواره برای اشاعه فرهنگ و علم در این سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد و خانقاه ها که کانون و مرکز درس و بحث علماء و صوفیه بود مدارس نیز دایر گردید که از آنجمله است مدرسه ای بنام درسگاه معلی حیدر که در عهد جهانگیر در نزدیکی باغستانهای خوش منظر شهر سری نگر بنا شد. تشویق و تقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان و علماء را نیز فرصتی برای اظهار لیاقت و انجام کارهای مهم و تخلیق آثار علمی فراهم آورد. چنانکه اکبر شاه در موقع اقامت در کشمیر بسال ۱۰۰۵ هجری جمال الدین حسین اینجرا فرمان داد تا فرهنگی تالیف نماید و او به این کار پرداخت و در سال ۱۰۱۷ هجری آنرا با تمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام و اکرام و صلات فراوان جبران کرد و او را بلقب عضدالدوله سرفراز کرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقر کشمیری که ذکرش در اقبالنامه جهانگیری تالیف معتمد خان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همدانی برادر محمد صادق کشمیری مولف طبقات شاه جهانیه و ملا محمد علی کشمیری که در ایام جوانی به احمد نگر رفته بود یاد کرد. ملا محمد علی در سلك ملا زمان سعادت خان دکنی در قلمرو سلاطین نظام شاهیه در آمد و سپس بملازمت سلطان برهان الهلك پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمد نگر را گرفت ملا محمد علی ملازم او شد و به کار ترجمه و تالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهانیه را که تذکره ای از معارف و اعلام و رجال برجسته از زمان تیمور تا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکر یکی از زنان نامور کشمیر بکنیم. او حافظه

مریم نام (۱)، داشت و معلمه ریب النساء بیگم دختر ارنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق و شوق شعرو ادب و سخن سنجی زیب النساء مرهون تعلیم و تربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت خان نیز مرد لایق و فاضلی بود که بعداً باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبی بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلی مساعده ای تعیین نمود تا با رضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیرا بزبان فارسی ترجمه کند. و قتیکه این کتاب بپایان رسید ملا سیف الدین اردبیلی آنرا با اسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت (۲).

در عصر مغول شعر فارسی در کشمیر وضع خاصی بنحود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعرو ادب فارسی سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضا و نشان مبنی بر آشنائی کتبی و غیر مستقیم از شعر فارسی بود و فارسی برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعر را از جنبه اوزان و قوافی و ذکر فلسفه و افکار مذهبی و غیره میدیدند و احساس و دلنشینی که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کار آمدن پادشاهان گورکانی و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایرانی الاصل بودند و آنان کسانرا مورد تشویق قرار داده و از کلام شان تقدیر میکردند که بر مقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه در کشمیر به پیشرفت و توسعه زبان و ادبیات فارسی کمک بزرگی کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن اله پسر حواجه ابوالحسن تر بیتی محاسنی ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیر را دوبار بعهدہ داشت و جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانیید. ظفرخان از نظر ادبیات فارسی بویژه شعر اهمیت خاصی دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد و این رسم باعث ترقی و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسی گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگویی پرداختند. ظفرخان خود شاعر بود و دیوانش تقریباً مشتمل بر دو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضی داشت که هر شاعر باخط خود شعری چند در آن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسی از آن شاعر ترسیم میشد و لی این بیاض گرانبها

اکنون ازین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگا میکه استانداری کابل رابعمهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد و از آن بعد صائب برای مدتی با او بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیز از بخشش و عنایات وی استفاده میبردند که یکی از آنها میرالهی است. خواجه محمد اعظم دیده مرئی نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد. میرالهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهی رفیق و امین باشد - منظور شد - با ظفرخان در کشمیر آمد. " (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسی و غنی و دانش در منزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳) از جمله شعرای فارسی زبان کشمیر را که در زمان این سه پادشاه گورکانی در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجی - ذهنی - محمد صالح ندیم - فطرتی - ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعی - حافظ محمد خیالی - جمیل بیگ علوی - بزرگی شاه - میر عبداله فریبی - ملا مظهری - حبیب اله گنائی - ملا محسن فانی - ملا محمد طاهر غنی - ملا فروغی - عبدالرسول استغنا - ملا صبحی - محمد زمان نافع - ملا محمد ملا ناطق - درویش یوسف - دیوان شاه - آذر برهن - میرزا داراب بیگ جویا - میرزا کامران بیگ گویا - میرزا اکمل الدین بدخشی کامل - محمد اسلم سالم - لاله ملک شهید و غیره را نام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که برهردو زبان فارسی و کشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائی است که تخلص فارسی او حبیب و تخلص کشمیری او جی است. مطالب و افکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معنی و فکریکی است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفانی میباشد

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو - کراچی - ماه اکتبر ۱۹۶۴ - ص ۱۳۳

چنانکه گوید :

زهي حالي كه دروي لا ننگجد چه حد لا درو الا ننگجد
مقامي برتري از چند وچوني است كه دروي كيف وكم اصلا ننگجد
بگويم يك سخن من پوست كنده كه آنجا بنده و مولا ننگجد
و جای دیگر میگوید :

يا منم اندر جهان و يا جهان اندر من است
نرميني دردانه و يا دانه اندر خرمن است
و همچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد :

خداوندا تواز من راضي هستي
زيرا من بتو پناه برده ام
ای رفیق بیا و بخلوص نیت و صداقت بندها پناه ببر
شراب جان پرور را بترنیز خواهند داد
این آن شرابی است که ترا با دریای زندگی وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره ۶ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره ۶ پیشرفت و ترقی شمار میرود
و عده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این
میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعاردی که دارای در سهای اخلاقی و پسند و
اندرزهای ذیقیمت میباشد دتا امروز زبان زد هر خرد و کلان و هر مرد و زن است میتوان
اشاره کرد. ملك محمد جايیسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملكه امارت نشين موار
(Mewar) در استان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبی و
عدم مداخلت در امور خصوصی و فردی مردم به پیشرفت زبان و ادبیات هند کمک

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسی (قتباسی) است از رساله آقای تیکو بنام "شعراى
پارسی زبان کشمیر" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیت‌های برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان - بگوان داس و مان سینگ نیز طبع مرزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیربل راکه یکی از رجال دربار بوده بلقب کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سای" (دیوان رحیم) است. علاوه براینان دو شاعر دیگر بنام کرن و نر هری سهای بدربار اکبر واهسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهماپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمر اثر جادیران خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعنی کارنامه های رامچندر - یکی از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجد آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال آوازه خوان خوب هم بود کتابی از داستان کریشنا یکی از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگی میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان از نند داس - ویتال نات و کومبن داس یاد کرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگی بود. گویند چون اکبر شاه ویرابه فتحپور سیکری دعوت کرد او جواب داد "درویشان را در سیکری چکار؟ رفت و آمد موجب میشود که کفش پا پاره و اسم خدا زیاد رود و آنها رسم براینست که بکسانی که حتی دیدن تیافه آنها باعث آزار و اذیت است سلام کنند - کومبن داس عقیده دارد که غیر از خدا همه چیز هیچ است هیچ". شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده و بزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خود را مرید لرد کریشنا میدانست و اثر مشهور خود را بنام "پریم وائیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱۴ تصنیف نمود. طرز و اسلوب بیانش بسیار جالب و پراز احساسات عاشقانه میباشد. کشور داس و ناباجی نیز هم عصران جهانگیر بودند ولی زبان و اشعار کشور داس بسیار پیچیده و دشوار میباشد. او در سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایز اهمیت است. شاه جهان مانند اکبر شاه و جهانگیر عهده ملک الشعراء هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. در عهد وی شاعری بنام سندر بلقب کاوی رای و سپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگر که در این زمان میزیسته اند عبارتند از سناپتی - بوشان ماتی رام - بهیماری لال. بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست و برای استقلال وطن خود از حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمی برمیانگینحت . از همه اینها سور داس و تلسی داس و کشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است و تلسی ماهتاب آن

کشور کهکشان آسمان شاعری است

دلی شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که

گاه بگاه بهروز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد و دیگر شاعری که بتوان آنرا شاعر بزرگ گفت بوجود نیامد دلی زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسی محسوب میشود مزوجی از لغات فارسی و عربی و ترکی و افعال در روابط هندی بوده و قبل از این در جنوب هند نشأت یافته بود و در دربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنرهای زیبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت داین فن در عهد او پیشرفت نمی نمود . نور جهان همسر لایق و شایسته اش که در سایر امور دزمینه ها ذوق و سلیقه ظریف ایرانی (از خود نشان داده مقام بلند و برجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا از سنگ مرمر برای پدر خود اعتماد الدوله که در عهد اکبر شاه و سپس در دوران حکومت جهانگیر مقام و مرتبه ای بلند در دستگاه دولتی داشت بنا کرد . این آرامگاه که در شهر آگرا بنا شده یکی از نخستین بناهای است که در آن سنگهای مختلف الا سوان و قیمتی با ظرافت و نازکی خاتمه کاری شده است و بعنوان نمونه ای از هم آهنگی طرز معماری را چپوت هندی و ایرانی محسوب میشود . ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بنا کرد آرامگاه شوهرش جهانگیر است در شهر لاهور . شاه جهان بر خلاف پدر عشق و علاقه وافرانی به فن معماری داشت و در عهد او قصور و کاخهای مجلل — مساجد وسیع و زیبا — دژهای محکم — باغهای دلکش و دیگر ابنیه باشکوه در شهرهای دهلی — آگرا — لاهور — احمدآباد — کابل — کشمیر — اجمیر و قندهار بنا گردید این ساختمانها که با هزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالی و جالب توجه از حیث فن و هنر میباشد

و همچنین نمای خارجی آنها پر شکوه و جلال است و بدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ می باشد. از مهمترین ساختمانهایی که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام و دیوان خاص و مسجد مروارید در قلعه سرخ و مسجد جامع در دهلی و تاج محل و مسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بنا هائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر و بطرز بهتر تزئین شده است و بیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائی که شاه جهان بنا کرد بطور کثی بدو طرز می باشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلی دارای سادگی، خوش سلیقگی و ظرافتی خاص است در حالیکه مسجد جامع دهلی ساختمانی وسیع و در عین حال ساده و با شکوه می باشد. ولی بالاتر از سایر بنا ها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق و صفا و محبتی است که شاه جهان برای ممتاز محل در اعماق قلب خرد می پرورانید. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلیون روپیه ساخته شد نشان دهنده ۴۰۰ سال تکامل فن معماری در آن زمان است و یکی از عجایب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه و بنای این ساختمان مجلل زیبا بدست يك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پی ریزی شد و او بلقب نادر عصر ملقب گردید. در این مورد بحث و گفتگوی زیادی است. برخی اسم بعضی معماران اروپایی را بعنوان معماران اصلی این آرامگاه میبرند و عده زیادی استاد عیسی آفندی را طراح این بنا میدانند ولی اشعاریکه در دیوان لطف اله مهندس پشور نادر عصر استاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلی و بنای واقعی این آرامگاه استاد احمد معمار می باشد و آن شعر این است (۱)

(۱) در حدود هشت سال قبل موضوع "طراح واقعی تاج محل کیست؟" در یکی از روزنامه های انگلیسی هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید و عده از محققین و مهندسیین معماری و استادان دانشگاه نظریات خود را در آن روزنامه ابراز داشتند که بالاخره (رک به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتی ستان	روشنی دوده ۶ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش	صد قدم از اهل هنر بردپیش
از طوف داور گردون جناب	نادر عصر آمده ادرا خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا	روضه ۶ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه	شاه جهان داور گیتی پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر	کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختمانی و تزئینی این آرامگاه هنرمندان استادانیکه از گوشه کناره ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند و این گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگانی ابدی و دیعت نموده خورشان و شاه جهان و یانوی محبوبه اش را شهرت بی پایان و فرا موش نشدنی بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تمت طاوس میباشد. هنگا میکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها و جواهرات و طلا و غیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلانی هنرمندوزرگر معروف ایرانی امر فرمود تختی زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلانی بعد از زحمات هفت ساله تختی ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت و عرض آن ۷ فوت و ارتفاع آن از زمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلی آن با طلا مذهب کاری شده و سقف مرصع آن دارای در طلا و سحرش رنگ و در وسط آنها يك درخت پراز جواهرات و الماس و زمرد و مروارید قرار داشت. شاهنشاه در جشن نوروز بر آن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلانی را باصلا ت گرانبها و لقب بی بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضی دانشیار رشته عربی و فارسی دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه و چاپ نامه های مختلف که در این باب در روزنامه منتشر شد بشکل يك کتابچه چاپ کرده و اسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت و مرگ شاه جهان این هنر نهائیهای دوره مغول را پایان رسانید و اورنگ زیب عالمگیر با تعصب محشك مذهبي خود همچنانكه به شعر و ادب لطیفه دارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهی مسجد در لاهور و مسجد شهر بنارس كه در عهد او ساخته شده علامت و نمرته انحطاط فن معماری است كه در عهد اورنگ زیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد بر این مدعا است.

نقاشی

نقاشی عهد مغول مانند فن معماری اندر دوره بر همان اصل و اساس آغاز و توسعه یافت. عقیده برنهي صاحب نظران این است كه فن نقاشی چین تحت نفوذ نقاشی بودایی هند و نقاشی ایران و هنر یونانی و هنر مغولی قرار گرفت و این هنر مخلوط در قرن سیزدهم میلادی در کشور ایران رواج و تاقرن شانزدهم باقی ماند (۱) و پادشاهان گورکانی همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اكبر شاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود و قابل توجه اینکه هنرمندان هندی از این هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند كه از سبك اروپایی و ایرانی كاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوزده طرحهای خود را از داستان اساطیر هند و حماسه های باستانی آن كشور بدست میآوردند و همچنین زندگانی مردم را در آن مجسم میساختند در صورتیكه نقاشان ایرانی و اروپایی از زندگی امراء و پادشاهان و از دربار آنان الهام میگرفتند.

همایون و اكبر شاه مشوقین بزرگ هنر نقاشی بودند. همایون دو نقاش معروف ایرانی بنام میرسید علي و خواجه عبدالصمد را به هند دعوت كرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشانی كه از ایران و سایر نقاط هند در عهد اكبر شاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. در این زمان مكتب نقاشی ملبی هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدر و جد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

فن را دیده بود و در آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری در ترك میکند که میتوان آنرا نوعی خود ستایی دانست. نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ - محمد نادر - محمد مراد - آقارضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشو و برادرانش منوهر - مادو و تسلی . هر یکی از آنان در رشته ای از این فن ید طولی داشت ولی بشن داس در عین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمی میباشد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت. گویند هنگامیکه سرتوماس روبنسون سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشی يك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد و از آن تعریف و توصیف بسیار نمود. پادشاه در پاسخ گفت که یکی از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کند که شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید. ولی چون سفیر انگلیس بهنر و هنرمندی نقاش انگلیسی ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل را از اصل تشخیص دهد. ولی چون نقل برداشته و از سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هر دو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت. (۱) سوژه نقاشی این دوره بیشتر در ساختن گلها - حیوانات و پرندگان و مناظر طبیعی دور میزد. عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشی مینیاتوری مغول که در زمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد. طبق نظر پرسی برادون " با فوت جهانگیر روح نقاشی مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتی باقی ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولی بدون تردید روح اصلی این هنر با جهانگیر مرده بود" (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشی چندان اهمیتی ندارد. او به این فن علاقه نداشت. البته بعضی از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings under the Mughals, Percy Brown

میتوان آصف خان را نام برد. دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشی های دارا شکوه در کتابخانه اندیا آفیس موجود است. معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا منی میباشند. بعد از اینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد. نقاشی مانند موسیقی از دربار رخت بر بست. او بعزت تعصب دینی بعضی از نقاشیها مقبره اکبر شاه را نیز از بین برد ولی با وجود این هنرمندان شتخصا یا تحت سرپرستی امراء بکار خود ادامه دادند و مراکز هنر نهایی آنان در شهر لکنهو - پاتنا - مرشد آباد و میسور و حیدرآباد منتشر شد.

موسیقی

جهانگیر و شاهجهان به فن موسیقی علاقه شدیدی داشتند. در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقی پیشرفت بسیار نمود. خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقی دانان و آواز خوانان آنها را بر ار مینخواندند. شاهجهان بعضی اوقات در محافل خصوصی آواز مینخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین و گیرا بود که صوفیان و درویشان شریک این محفل را بوجد میآورد. (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح و برادران او و جگن نات و جاناردان نات و رام داس و مهاپاترا را نامبرد. ولی چون بعد از او رنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطی را که در مورد شعردادب و معماری و نقاشی مشاهده شد در اینمورد نیز مشاهده میکنیم. گویند چون اورنگزیب خوانندگان و نوازندگان را از دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقی را درست کرده از جلوی قصر با گریه و زاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیدا کرد گفت تابوت را خوب و با احتیاط دفن کنند تا هرگز نتوانند از آنجا بگریزد. ولی مثل سایر هنرهای زیبا و فنون مستخرنه این هنر نیز در نتیجه

بیمهری پادشاه کاملاً از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستی شهزادگان و امراء دروسای دربار و استادان استانهای دوردست این هنر را زنده نگه داشتند. هنرهای زیبا در این دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبک معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتی می باشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولی باروی کار آمدن مغولها در کشمیر سبک معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد و خانقاه ها ئیکه در این دوره در کشمیر بنا گردید از سنگ می باشد و سبک معماری آنها از سبک ساختمانهای همانند دهلی و آگرا که در این عهد بنا گردید تفاوتی ندارد و تنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را با امارات هند مشخص و متمایز میکند اینست که در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راههای صعب العبور دوره های تنگ و باریک کار مشکل و حتی امکان نا پذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجدهای این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگی که نورجهان در سال ۱۶۲۲ میلادی بنا کرد. ساختمان دیگری که بانی آن داراشکوه است. بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که دارا شکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشی بنا و بنام زن محبوب خود اسم گذاشت.

کشمیریان در فنون موسیقی و نقاشی از زمان قدیم پیشرفته بودند و این پیشرفت و معتصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استادان مغول نه تنها بجای خود باقی ماند بلکه با آمیزش سبک رایج در دهلی و آگرا روش جدیدی را اختیار کرد. نوازندگان و موسیقی دانان کشمیر حتی در دربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند و با هنرهای خود موجب تقدیر و تشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر در فن خود مهارت داشتند و سبک منحصر صی را که با اسم "کشمیری قلم" معروف است بکار میبردند. این استادان فن در کار خفای و حاشیه سازی نیز اختصاص داشتند. اکبر شاه در سبک نقاشان خود پنج نفر از نقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه بر آنان کشمیر از لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطی و خوشنویسی نیز معروفیت داشت. خوش نویسی بنام محمد حسین از کشمیر

بعهد اکبر شاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد و اکبر شاه او را به لقب " زرین قلم " ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضی اوقات او را " جادو رقم " خطاب میکرد (۱). محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری وفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیر ظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به " شیرین قلم ". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته و در نستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسی یدِ لُحوی داشت.

وضع مذهبی و اخلاقی هندو کشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمر خود را در بستر بیماری میگذرانید مروض تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بخود جلب کرده بود. اکبر بعلت شورش که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود بادی چندان روی خوشی نداشت. علاوه ای از امراء شاهزاده خسرو را بیادشاهی بزرگزیدند و گروهی دیگر بمضور شاهزاده سلیم شتافته با او پیمان بستند که اگر او حاضر است برای حمایت از دین اسلام و خود داری از ریختن خون مدعیان تاج و تخت سگند یاد کند از او پشتیبانی خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و با کلهک همدستان خود بعد از مرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعی بود که در نتیجه سیاست دینی اکبر در کشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار و حتی برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود و تمام امور و تکالیف دینی را با کمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵۴۹ میلادی در سن بیست و شش سالگی در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتی رح صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقرای و درویشان و عرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگی

(۱) تذکره خوشنویسان - مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا و امور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مذاقه قرار میداد. دلی بعدها این محافل مذهبی روش خود نهائی و فضل فروشی بنحود گرفت و علماء و فضلاء دربار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بر دیگران ثابت کنند. در این امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدر و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبدالله سلطانپوری در انحراف افکار و عقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت و این عبادتخانه که برای کسب ثوابت و ادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بدبینی و گمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها و زوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشییع و استحکام روابط حسنه با هندوان و جلب نظر آنان و از بین بردن مخالفتهای مهاراجه ها با دختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهار زن داشت و چون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تا راه شرعی برای داشتن بیش از چهار زن بیابد و برای این منظور قاضی حنفی را از دربار مرخص و قاضی دیگری بنام حسین عرب مکی را که از فقهای مالکی بود مقرر داشت و او فتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱)، علاوه بر این اکبر شاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود و میدید که حتی علما و فقهاییکه بیک مکتب فقهی منسوبند در امور حیاتی و اصول مهم و اساسی مذهب با یکدیگر اختلاف دارند و رفتار آنان با یکدیگر بسی شرم آور است چنانکه فیضی در ضمن تصیده ای میگوید:

زبان کشیده بد دارالقضای عجب دریا شهود کذب زد عوی گران ایمانی

اگر حقیقت اسلام در جهان این است هزار خنده کفر است بر مسلمانی

نتیجه اکبر از این روش خود سرانده و رفتارهای مغرضانه و محاصمانه علماء بتنگ آمد و از آن پس درهای عبادتخانه را بر روی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید و پیروان

دین مسیحی هندو زردشتی و فرق مختلف در این مباحثات شرکت می‌جستند. اکبر شاه از شنیدن مباحثات و از دیدن جدال آنان به این نتیجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش و آئین جدیدی ایجاد کند تا بتوان پیروان مذاهب مختلفه را زیر یک بیرق گرد آورد و بدین وسیله به دو هدف مهم سیاسی و مذهبی برسد چه آنانیکه روش او را قبول کنند از اختلاف و جدالهای خود بر حذر بوده و فاداری و جانبازی‌شان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه بر این با جمع کردن اختیارات دینی و دنیوی در خود میتوانست از فعالیت‌های علما و فضلاء دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکام موفقیت خود و اضمحلال وضع کشور قرار داده بودند همیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبر از مداخلت‌های ناروای فقها آنچنان منزعج بود که حتی این موضوع را در نامه ای که بنام عبیداله خان از یک (۱) نوشته است اظهار نمود و گفت که علمای دربار مینخواهند در فرمانروائی شریک پادشاهی باشند و میدانست که آنان "طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند" و قبل از اعلام روش جدید خود بمنظور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن و آداب مذهبی و اجتماعی آنان را انجام میداد و حتی به پرستش و نیایش آفتاب میپرداخت "و نور دوستی را ایزد پرستی می‌شمارد" "و ستایش الهی میانداشید" و عقیده داشت که "خورشید والا را به فرمانروایان عنایتی است خاص و ازین رو نیایشگری بدو نمایند و الهی پرستش بر شهر بند." (۲) در نتیجه این عمل ردیگر روش‌های غیر اسلامی مردم از او آزاده شدند و علما و فقها کارهای او را تحقیر اسلام تلقی میکردند. یکی از قضات شهر جوینور بنام ملا محمد یزدی به الحاد و ارتداد سلطان فتوی داد و جهاد بر علیه او واجب دانست. (۳) در این امر بعضی علمای دیگر از شیعه و سنی با او هم عقیده بودند. اکبر به آسانی توانست آواز آنان را در حلقوم خفه کند و لی حس انزجار و نگرانی که در قلب عموم مسلمانان

(۱) منتخب التواریخ - ملا عبد القادر بدایونی جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثر ص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدیدتر شد و در مرزهای شمال غربی و قسمتهای شرقی هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید و اکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبی شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش و آئین جدید خود را اعلام نمود و آن را روش صلح کل و "آئین دهمنوی" نامید. علمای هند با ستثنای آنانیکه در این کار شریک و مشاور او بودند این شیوه را به دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند و تا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱). بعضی دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته بر او طعنه ها میزدند که این بیت ملاشیری (۲)، از پنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشند:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است

گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

اینان حتی کارهای نیک اکبر را نیز بادیده شك و تردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبی شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکی برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد و معترضین باریک بین این کار او را نیز خالی از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ما کرد مسجدی بنیاد ایها الهومنین مبارکباد

و اندرین نیز مصلحت دارد تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ و اشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط را از دست نداد و بر خلاف آنچه که در میان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد و حتی نام "دین الهی" که به روش و آئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود و بعداً "دیگران طریقه او را بدین اسم نامیدند. ابوالفضل در کتاب آئین اکبری این روش را بنام "آئین دهمنوی" یاد کرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایونی که سرسختترین مخالف

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رود کوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند و میگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت " (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد و انشاء این روش مشاور و یار بودند عبارتند از شیخ مبارک (پدر ابرافضل و فیضی) ابوالفضل حاجی ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون و علما بشمار میرفتند. ولی در سلك علما و امرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالفت این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه و برگزاری رسوم غیر اسلامی در دربار جلوگیری میکردند و از آنجمله نواب مرتضی خان شیخ فرید (متوفی ۱۰۳۵) از همه برتر و متنفذتر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ و اشاعه آئین مبین اسلام میکوشید و با حمایت و پشتیبانی شیخ احمد معروف یا امام ربانی مجدد الف ثانی سرهندی^۲ بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائی بود که در هنگام مرگ اکبر بکمل جهانگیر شتافت و عده ترویج مذهب اسلام از او گرفت. بهمین جهت در عهد جهانگیر بهراتب بالاتری ارتقا یافت و سرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید و همانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب و دین علاقه وافر نداشت. او آئین و روش رهنوی پدر خود را ادامه نداد ولی در عین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتی بانجام مراسم هندوئی که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت و عرض ارادت پیش اشخاص تارک الدنیا و عرفای عصر خود اعم از هند و مسلمان حاضر میشد و اقوال آنان را با دقت گوش میداد و در نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که در این زمان فرقه های متعدد هند و تحت تعلیمات پیروان رامانند (Rama Nand) و گورونانک (Guru Nanak) در شمال هند و چیتیه (Chaitanya) و شنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقی هندوستان بوجود آمدند. این فرق در حقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و مذهبی است که در نتیجه ارتباط هندوان با مسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار با تهدید و جبر و زور همراه نبود و بیشتر نتیجه فعالیتهای

در ایشان و عرفای اسلام بوده است (۱). و جهود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند با عث گردید که هندوان در عقاید و افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکانی رسید عده زیادی از عرفاء و روحانیون در هر دو مذهب بر وجود آمدند که افعال و اعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه و تبعیضهای مذهبی بوده است. این کسان بین هندوان یا سم (bhaktas) و بین مسلمانان بنام صوفیه معروفند و در حقیقت دو گروه روحانیان بمنزله پلی برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۲)، روش و مسلک این عرفای هندو و مسلمان (روش آزادانه ای بشمار میرفت و آنان بهما آهنگی و هم زیستی مردم مختلف العقیده قایل بودند، شباهت و مانندگی هایی که در تصرف و دانتا و اسلام از جهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکی بیشتر میشد و مورد پسند و علاقه مردم واقع گردید. در این زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان از اصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند و ارزشهای مذهبی را کاملاً فراموش کردند. یکی از آنان فرقه ای بنام مداریه هست که در قسمتهای مرکزی و خاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن در روش توکل و ترک وسایل دنیوی راه اغراق و افراط را پیمرده بعریانی و برهنگی زندگی بسر میبردند و اصول اخلاقی و اساسهای مذهبی را از هم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه در قسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیروشن یا پیرو رحمان است. پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنونی بودند و کار آنان کشتن و بردن اموال مسافرتین و کاروان ها غی بود که از آن منطقه عبور میکردند و آنان این کار را جایز می شمردند چه عقیده داشتند "هر که خدا را و خود را

The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 (۱)
and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

The Cultural Heritage of India Vol IV, p 378

(۲)

نشناسد آدمی نیست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ و مار و کژدم دارد و پیغمبر عربی م گفته: اقل الهرزی قبل الایذا و اگر نیکو کار و نماز گزار است حکم گاد و گوسفند دارد و کشتن آنان جایز است. بنا بر این مخالفین خود شناسی را کشتن فرمود چه اینها حیواناتند . . . و گفت هر کسی که خود را شناسد و خبر از زندگی جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است و مال مرده که وارثان آن چنین مرده باشند بزرگان رسد. از این رو حکم بر قتل ندادن کرد^(۱).

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبی و کشتارهای مردم غیر شیعه در ایران عکس العملی در هندوستان بوجود آورد. روش اکبر شاه و جهانگیر در مورد مذهب و عقیده کاملاً آزادانه بود و آنان بکارهای حکومت ایران اعتراضی نمیکردند و لی عموم مردم و علمای غیر شیعه هند از روش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملی از خود نشان دادند و در هر جائیکه علما و فضلاء اهل سنت و یا خلفا و مریدان آنان فرصت مییافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند و حتی از آزار دادن به آنان نیز دریغی نداشتند. در این ضمن میتوان اسم قاضی نوراله شوستری عالم شیعه را برد. وی یکی از علمای بزرگ و فقهای معروف بود که در فقه سنی و شیعه ید طولی داشت و در عهد اکبر و جهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا را بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب و اتهام برفض و بدگوئی صحابه رسول بزرگ محکوم شد. معروفترین اثر وی "مجالس المومنین" و "احقاق الحق" است که در زمان قضاوت در آگرا نوشته بود. علاوه بر این علمای متشرع عقاید صوفیه را که بعضی از آنان به سکر واقعی عمل میکردند و اعمالشان ظاهراً خلل شرع میداد میبود و در میان مردم در میان آنان مسئله وحدت وجود را که با اختلاط به تعالیم و دانتا برنگ دیگر درآمده و در عقاید صوفیه موثر واقع شده بود، موجب گمراهی و سوء عقیدت صوفیه میپنداشتند و در ترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل از آن را وسیله حقیقی عرفان و آشنائی با خدا تلقی میکردند. در این مورد مرشدی با اسم حواجه باقی بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس از او مریدش

شیخ احمد معرون به مجدد الف ثانی سرهندی (۱۵۶۴ - ۱۶۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: «اکثر اینای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمحبرد علم و بعضی دیگر بعلم ممتاز به ذوق و بعضی بالحد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند و گردنهای خود را از ربنه شرعی بحیله میکشاند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند و اینان مقصود اصلی را درای شریعت خیال میکنند. حاشا و کلاً تعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء» (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کار به پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده و با هرگونه بدعت مخالفت مینمودند و اجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگی در اصول و عقاید اسلامی راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است با اصول طریقه نقشبندیه با سنجی و تعصب پای بند بوده و حتی برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی را بنام وحدت الشهود بمنظور اصلاح عقاید کسانی که تحت تاثیر عقاید دانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده و آفریدگار رابطه عبد و مولی است و اگر عبدی در حال خاصی خود را به معبود نزدیک کند و یا خود را با او یکی بیند آن حالتی است عارضی و برای مدتی کوتاه و چون آن حال بپایان رسد رابطه عبد و معبود مجدداً برقرار میشود و این حالت اصلی باید همواره راهنمایی حقیقی برای عارف رسالت باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است در تمام اصول و فروع اتباع سنت سنی و اجتناب از بدعتهای نامرضیه را میآموزد. پیرو این طریقه باید از هر حیث از سنن رسول اکرم ص و صحابه کرام متابعت کند و زندگی آنان را سرمشق قرار دهد. چله کشی - سماع ورقص - چراغان کردن بر قبرهای مردگان و سجده به غیر خدا و حتی پابرسی مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد در نتیجه انکار از سجده کردن به

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیر از شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتی انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفی ۱۶۴۳ میلادی) ملا کمال الدین کشمیری (متوفی ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوٹی و ملا نمود جونپوری (متوفی ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفی ۱۶۰۷ میلادی) و غیره را نامبرد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبی دارای فرقه های متعدد مسلمان و غیر مسلمان بوده و تفرقه و نفاق و جدالهای فکری و واقعی بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط و مرکز صوفیه و ریشی های مسلمان بود و آنان با کمال آرامش و سکوت و صداقت زندگی خود را سر مشق دیگران قرار میدادند. جهانگیر در تزوین صفات آنان را میشمارد و میگوید که با وجودیکه آنان در علوم مذهبی تبحری ندارند ولی زندگی آنان کاملاً منزه و بی آلاش است. به هیچکس بد نمیگویند و قلب و روح آنان از طمع و حرص و آز پاک است. آنان گوشت نمیخورند و ازدواج نمیکنند و درختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند و از آن هیچگونه منفعت برای خود در نظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری قریب به سی و پنج تن صرفی و ریشی را که در عهد جهانگیر در کشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم و تدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بنا کردند و آنها را "زیارت" گفتند (۳). عده از ریشی ها در کوهها و مغاره ها زندگی میکردند و از هرگونه شهرت و معاشرت با مردم و سلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر و اکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات و دستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم بر این بود

The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge (۱)
Vol. II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵

Kashir Vol I p 97 (۳)

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیا رفتند پایستی در آستانه شاه سجدہ کنند و انکار باعث گردید کہ جهانگیر شخصیتی مانند شیخ احمد سرہندی را بحبس محکوم کند. ولی شاه جهان این رسم غیراسلامی را از بین برد. این پادشاہ علاقہ و توجہ خاصی بترویج مذهب سنت داشت و از فرقہ حنفی طرفداری میکرد و اسکہ های دارای نشان و نامہای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً "مقید بہ انجام آداب دینی و اعمال عبادت بود و تا آخر عمر از آن دست برنداشت. از طرف دیگر این پادشاہ خالی از تعصب مذہبی نبود. در سال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدہای ہندو کہ در عہد جهانگیر بنا شدہ بود منہدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تا رسم ازدواج بین ہندو و مسلمان کہ در بعضی نقاط کشمیر و پنجاب رایج بودہ از بین رود (۱) و علت واقعی آن چنانکہ قبلاً اشارہ کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوہ با جسد شوہر مردہ بودہ است. همچنین شاہ جهان برای بعضی مردم نواحی کہ رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود و قتل و رازہی و بردن اموال مسافرین را حق میشمردند بہ اشد مجازات قایل شد. اہل شرع و علماء و فقہا اسین اعمال را میستودند چنانکہ در تواریخی چون پادشاہ نامہ عبدالحمید لاهوری از او بعنوان "پادشاہ اسلام نواز و کفرگذاز" یاد شدہ است و در جائی نویسد: (۲) "سنت سنیہ الہی بر آن جاری است کہ ہرگاہ کاردین رو بہ اندراس نہد و شعار اسلام رخ بہ انطہاس بتاعید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید تا بہ آبیاری مسائی جمیلہ گرد فتور از ساخت اسلام فرد نشانند و بدستیاری دین پروری و دیانت دری اساس شریعت را مشید گردانند و چون معابد اسلام رو بہ انہدام نہادہ بود و مبانی شریعت رخ بہ انعدام — ایزد کار ساز این پادشاہ اسلام نواز و کفرگذازا اورنگ آرای اقبال گردانید — بنیاد اسلام را چنان محکم و مرموص ساخت کہ تا روز نشور گرد فتور بردا من دوام نہ نشیند" ولی چون از محیط دربار و شخص شاہ وعدہ ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود کہ نہ تنها در محافل صوفیہ بلکہ در مجالس علماء و مشایخ و

(۱) The Cambridge History of India Vol IV p 217

(۲) اقتباس از رود کوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا و شاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسی که در سلك این عرفا میتوان از نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمد است و از عرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهران در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده به جهان گشود. تا پنجاه سالگی در وطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت در آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق و وحدت وجود علاقه خاصی داشت و عبارات فتوحات مکی شیخ الموحدين ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس از يك عمر که به مجرد بسر برد در سال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بریست. شاه جهان و جهانگیر به شیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهور میرفت. محمد صالح کنبره در "عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد: (۱)، حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی بر آن متصور نباشد چنانچه بارها اطوار محموده و احوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودند که از مشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تر یافتیم و از ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله داراشکوه پسر ارشد شاه جهان نیز به شیخ عقیدت بسیار داشت در تذکره سفینه الاولیا ترجمه احوال او را بتفصیل نوشته است.

کشمکشها و اختلاف عقیده در میان صوفیه و علمای اسلام در این عهد نیز مانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار داراشکوه برمیآید روزی پادشاه بحضور میان میر رسید و به سخنان عرفانی آن عارف کامل درباره سلوک و رسیدن بحق گوش فرا داده بود. در این صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتی مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضور داشت. در ضمن صحبت از زبان میان میر بگذشت که چون سالک مرحله عالم ملکوت را کشف میکند او را به بیابان میفرستند تا در سکوت و تنهایی در اذیهای هوی شهرها بعبادت پردازد و از یاد حق غافل نشود. با شنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب با اعتراض بگشود و گفت بدینگونه آن سالک نمیتواند نیاز را

(۱) اقتباس از رد کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامی را که بعداً اختلاف بیشتری پدید کرد روشن میسازد. ملاشاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد داراشکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملاشاه - شاه محمد و وطنش بدخشان است. در آغاز جواشی بکشمیر مسافرت نمود و از آنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود و سالك سلك طریقت شد. چون ملاشاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا داراشکوه و خواهرش جهان آرا خانقاها برای او در دامن کوه بنا کردند. ملاشاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت و بطوریکه داراشکوه مینویسد ملاشاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس و ذکر خفی مشغول بود. (۲) علاوه بر این ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد. ملاشاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیک چشم میدید و هیچگاه تبعیضی بین آنان قایل نمیشد. در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه و سنی بوجود آمد (۳). ولی هرگاه این موضوع در حضور ملاشاه مطرح میشد او طوری بچهره میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت. ملاشاه بهمانند مرشد خود بر وحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب دیگر را بمحضر خود میپذیرفت و عقاید دانکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتی شیخ احمد سهرندی در مکاتیب خود بر علیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت و اهانت آنان تبلیغ میکرد. او و پیرانش حتی حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد در نامه ای که بجواب شخصی بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده او که رام و رحمن حقیقه یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتی میتوان گفت که بخدایان هند و تیرهین کرده

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

است (۱). ولی در مقابل این روش بعضی علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه انکار و نظریاتی که منظور آنها هماهنگی و اتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و با روشن بینی و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابل و دوستی و محبت میشدند. شعصی بنام دلی رام (Dali Ram) در نتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبت‌های داراشکوه و متصوفه دیگر کتمیر — جاه و منصب و ملک خود را ترك نمود و شعله عشق الهی در قلب او فروزان گردید. صاحب‌دستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است — ”در کشمیر بخدمت ملاشاه بدخشی رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفی لا مذهب له — بقید هیچ دین و آئین باز نه بسته بابت و بتخانه آشناست و از مسجد بیگانه نیست؟“ (از این عبارت دبستان مذاهب پی باصل کلتی عقاید عرفا و صوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند و مردم هر مذهب و ملت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند و حتی با امتزاج و اختلاط عقاید مذاهب مختلف کوشش میکردند چنانکه یکی از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است. او میگوید:

آزرا که بجاست بر سر ایمان جنگ	ار مومن وز ایمان ادرا صد ننگ
مومن نشود تا که برابر نشود	با بانگ نیاز خاتوس فرنگ

و جایی میگوید:

حرف دیوانگی است در دل ما	چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرضها همه رفت	چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرأت	روی ما بود در مقابل ما
در ره عشق آنکه ما را گشت	غیر ما کس نبرد قاتل ما
وصل داد این خبر که غیر یکی	نیست موصول ما واصل ما
از سراتحاد این برخاست	میل ما اوست مایل ما

(۱) رود کوثر ص ۲۹۷ — ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ما که جز حق نه ایم از عرفان پس چه پرسی ز حق و باطل ما
مناسب است در اینجا بیتی چند از دلی رام نیز نقل کنیم و از عقیده و نظرش آگاه شویم و میگوئید :

مانه آن خودیم آن توایم	بی نشانی تو ما نشان توایم
این نشانها نشان ذات تواند	مظهر جلوه صفات تواند
پاکی از فکر و از قیاس ما	ای تو پیدا درین لباس ما
مظهر ذات تو همه اشیاء	بی تو ما توئی و خود تو و ما
ذات تو در صفات تو پیدا	صفت عین ذات ای مولا
ماهه هیچ — هر چه هست توئی	ای منزله ز فهم و هم زرد عی
ماهه موج بحر ذات توایم	مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج و اشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد و در این امر پسر ارشد وی داراشکوه نقش مهمی بعهده داشت. داراشکوه در سال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود و در سن بیست سالگی بیمار شد و بمعیت پدر نمود بحضور شیخ میان میررفت و در نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست و بهبود یافت (۱). مقام داراشکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکانی هند بالاتر است او کاتبی بارع و خطاطی خوش قلم و شاعری خوش سخن بود. اولین اثر بنام سفینه الاولیا را در سن بیست و پنج سالگی بسال ۱۰۴۹ نوشت. سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینه الاولیا نوشت و در آن شرح احوال پیر خود یعنی ملا شاه قادری و میان میر بدخشی و بعضی عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت و از خود نیز در باره طریقه کردن مراحل و مسالک طریقت ذکر کرده است. آثار دیگر او مانند — رساله حق نما و حسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست (Jog)

(Bashist) - و مکالمه داراشکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری او می باشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولی ارتباط او با صوفیه و اختیار روش آزادانه در امور مذهبی و دینی او را وادار کرد تا به پیروان و عرفای غیراسلامی مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید و افکار ایشان آگاه شود. تماس داراشکوه با پیروان ادیان مختلف او را به این نتیجه رسانید که حقیقت یکی است و باید نکات مشترکی را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق و آشکار سازد و بدینوسیله راهی برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحاً توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

” چون فقیر بی اندوه - محمد داراشکوه در سنه ۹۰۰ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت ارادت اکمل کاملان رزیده عارفان و استاد استادان - پیر پیران - پیشوای پیشوایان - موحد حقایق آگاه - حضرت ملا شاه سلمه الله تعالی دریافت و چون ذوق دیدن عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود و اکثر کتب تصوف بنظر در آورده در ساله ها تصنیف کرده بود و تشنگی توحید که بمری است بی نهایت دمیدم زیاد میشد سئله های دقیق بنحاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهی و اسناد ذات نامتناهی امکان نداشت و چون قرآن کریم و فرقان عظیم اکثر مرموز است و امروز داننده آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سمادی را بنظر در آورد تا از همان کلام الهی که خود تفسیر خود است اگر در کتابی مجمل باشد دیگر مفصل یا نته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

” نظر بر تورات و انجیل و زبور و دیگر صحف انداخت - اما بیان توحید در آنها هم مجمل و مرموز بود و از ترجمه های سهلی که اهل غرض کرده بودند مطلب

(۱) مقدمه سراکبر یا اوپا نیشاد بسعی و اهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالی نائینی چاپ تهران ۱۳۴۰ - از ص ۳ تا ۳۷.

علوم نگردید در پی آن شد که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیار است و علمای ظاهری و باطنی قدیم هند را بروحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرار داده اند و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سنن توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است رد نمایند و راه زنان راه خدا اند.

”بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان این قوم قدیم - پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسمانی که رگ بید و جگر بید و سام بید و اشهر بید باشد بر انبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل شده داین معنی از همین کتابها ظاهر است.

”و از قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قومی نیست که بی کتاب و پیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وما کنّا معذین حتی نبعث رسولا - در آیت دیگر: وان من امة الا اخلاصها نذیر و در جای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان. پس از این مشخص شد که الله تعالی هیچ قومی را عذاب نکند تا آنکه رسول در آن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتی نیست که در آن پیغمبری نگذشته باشد - و تحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهر و سنازل شده است بایشان کتاب و میزان -

”و خلاصهٔ این چهار کتاب را که جمیع اسرار و سلوک را اشغال توحید صرف در آن مندرج است و آنرا اپنکتهت مینامند و اینای آنزمان آنرا جدا ساخته بر آن تفسیرها بشرح و بسط تمام نوشته اند و همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

”این حق جوی خود مبین را چون نظر بر اصل وحدت ذات بود نه بزبان عربی و سریانی و عبرانی و سنسکرت، خواست که این اپنکتهت ها را که گنج توحید بود و دانشندگان آن در آن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسی بی کم و زیاده بی غرض نفسانی بعبارت راست بر است لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا از اهل اسلام اینقدر پرشیده و پنهان میدارند در آن چه سراسر است.

”و چون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیا سیان (اشخاص تارك الدنيا) را که سرآمد وقت و بیدار اینکتهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید را که اینکتهت ها یعنی اسرار پوشیدنی باشد و منتهای مطالب جمیع اولیا الله است در سنه ۶ هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلی و هر سختی بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست و نمییافت از این خلاصه ۶ کتاب قدیم که بیشک و شبه اولین کتاب سماری و سرچشمه تحقیق و بحر توحید است و مراقق قرآن مجید بلکه تفسیر آن است یافت و صریح ظاهر میشود که این آیت بعینه در حق این کتاب قدیم است: ”اِنَّ لِقَرَانِ کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین“ یعنی قرآن کریم در کتابی است که آن کتاب پنهان است و او را درک نمیکند مگر دلی که مطهر باشد و نازل شده است از پروردگار عالمیان و مشخص و معلوم میشود که این آیت در حق زبور و توریت و انجیل نیست و از لفظ ”تنزیل“ چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست و چون اینکتهت که سرپوشیدنی است اصل این کتاب است و آیتهای قرآن مجید بعینه در آن یافته میشود پس به تحقیق که ”کتاب مکنون“ این کتاب قدیم باشد و ازین این فقیر را نادانسته ها دانسته و ناهمیده ها فهمیده شد.“

دارا شکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل و دو سالگی برشته و تحریر در آورد اظهار میدارد و در این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکی بین مذهب اسلام و آئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین با این بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامی ندارد بهر نامی که خوانی سربرآرد
و پس مینویسد: ”حمد موفور یگانه ای را که دوزلفت کفر و اسلام را که نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بی مثل و نظیر نمیش ظا هر گردانیده و هیچ يك از آنها را حجاب رخ نیکویی خود نساخته :

کفر و اسلام در رهش پویان و حده لا شریک له گویان
در همه اوست ظاهر — همه اوست جلوه گر — اول اوست و آخر اوست

بعد از دریافت حقیقت‌المقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و فائز گشتن باین عطیه عظمی در صدد آن شد که درك كنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضی از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت و ادراك و فهمیدگی و غایت تصوف و وحدایابی و سنجیدگی رسیده بودند مکرر صحبتها داشته گفت و گو نمود. جز اختلافات لفظی دریانت و شناخت تفاوتی ندید. از ایین جهت ستمنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضی از ستمنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سودمند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید^(۱) میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جد خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولی کار خود را خیلی عالمانه و بنموا حسن انجام داد. دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان و درویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد. هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معانی و مطالب و اخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود. دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام «کسب ماه» تأسیس کرد و ایین کار را با اشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد و برای ایین منظور خانقاهی در دامنه کوهی بنا کرد و در آنجا سالکان طریقت شبانگهان در روشنائی ماهتاب بر ریاضت پرداخته به تزکیه نفس و تهذیب قلب و روح اشتغال میورزیدند. زیبایی شب سکوت آرام و نوح بخش و منظره زیبای دلکش کوههای مرتفع و آب نیلگون دریاچه دل که در میان ایین کوهها بدون سرو صدا در جریان بود بر روح و قلب سالک اثر جانگداز و سکون بخش می گذاشت (۲). ایین فعالیتهای دارا شکوه يك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هند و نیز از ایین روش شاهزاده متأثر شده آثار او را بسا سکریت ترجمه کردند و یکی از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr - Sagar) - علاوه بر ایین عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

(۱) نسخه خطی مجمع البحرین - کتابخانه مجلس شورای ملی ایران - تهران

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن و بهرپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هر دو شاعر بودند. از مطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسی سروده شده چنین برمیآید که افکار صوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب او اثر عمیقی گذاشتند. او دوماه داشت یکی مسلمان بنام شیخ محمد صادق و دیگری هندو ناراین بیراگی (Narayan Bairagi) علاوه بر این از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم را استاد معنوی خود میدانست. یکی از مختصات مثنوی بیغم این است که او همانند دارا شکوه سعی کرده است تصوف اسلامی و تعالیم ودانتا را با هم تطبیق دهد و برای این منظور نکات مشترک این دو سلسله مختلف روحانی را بیان میکند. مناسب مینماید در اینجا ابیاتی چند از مثنوی او که در آن مصاحبه شبلی و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم در این اشعار جنید بسوال شبلی جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علم	نیست صرت و نحو و نبط و نجوم
اصل جمله علمها ذات خداست	کز نور غش روشن این ارض و سماست
گفت دیگر چیست - گفتا غیر از این	نیست چیزی در زمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید و روش آزادانده خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغرض تجارت به سند آمده بود در حال محاصره عاشق هندو پسری شد و مال و متاع و حتی عقل و هوش خود را از دست داده ترك لباس کرده و بسیر و سیاحت دور هندو بسلوک و طریقت پرداخت. دارا شکوه را به سرمد عقیدت و ارادت بود و او را بعنوان استاد و مرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات و غزلهای نغز باقی مانده است که شاهد انکار وحدت الوجودی و عارفانه او میباشد. او در میان پیروان مذاهب فرتی نمیگذاشت و کعبه و دیر را یکی میپنداشت:

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن در وادی شك چو گهرهان سیر مکن

هان هیوه بندگی زشیطان آموز يك قبله گزین سجده به غیرمکن
دجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد از دوستی یکی دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم و زکثرت رستیم آخر من ازاد شدم و از من شد (۱)
در حلقه دوستان و مریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فانی شاعر معروف کشمیر و
شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضی اثر فانی
کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بعنوان و آشنا شدن با افکار و عقاید
مذاهب مختلف علاقه داشتند و مساعی آن شهزاده گورکانی بشمر رسید و لی بیماری
پدرش شاه جهان جنگ و خونریزی میان بردران برای حصول تاج و تخت تمام آرزو
های دارا شکوه را نقش بر آب ساخت و او پس از شکست بدست اورنگ زیب اسیر و
با اتهام کفر و زندگه در محبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش و آزاد فکر و صلح دوست بود. او تحت تاثیر
مثنوی و صوفیه و مبلغین مسیحی و پانديتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی
اختیار نمود و معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گربدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

درون هر بتی جان نیست پنهان بزیر کفر ایمان نیست پنهان

او آرزو مند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبر شاه را که آشتی بین مذاهب مختلف بود
بپایان برساند و علمای متعصب را که در عهد پدر و جدش قدرت فراوان یافته بودند بجای
بنشانند. امراء و علمای هند و نسبت بوی عقیدت و ارادت نشان میدادند و لی در عوض
ملایان و علمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم
داشتند مبدا و قایح زمان اکبر باریگر با اساسی استوارتر تجدید شود و دست ایشان یکسر
کوتاه شود. بنا بر این میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبی
عکس العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب و دارا شکوه از هر حیث نماینده

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلی - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب و خشک بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر و کارهای داراشکوه را نمیپسندید و آنها را اخلاص شرع و حتی مضر دین و مذهب میشمرد و بر خلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ را که مبنی بر کتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظر او فقط علمیه از کتاب و سنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را نه میپسند و اخذ کرده بودند دارای اعتبار و قابل اعتنا بود و گر نه هر گمراهی عقاید فاسد خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبی را که هر شخص معمری از روی قرآن و حدیث تفسیر و تعبیر کند نمیتوان بدرستی آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علما از کتاب و سنت و آثار سلف نه میپسند. او فلاح ابدی را در تتبع از صحابه کرام و علمای عظام میدانست. بنظر او درویشانی که اجراء احکام شرعی را لازم نمیشمارند جاهل اند و بدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است و نه سلامتی قلب و فکر. ریاضتهای و مجاهده هائیکه از سنت دور باشد بی اعتبار است ریاضتهای برهمنان و یوگی ها از اینگونه است و نیز حالت رکبیتی که از راه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت و سرمایه بیحد و حصر زندگی خیلی ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه را به جماعت و در اول وقت میگزارد. در مذهب پیرو امام اعظم ابروحنیفه بود و در دین باب تحصیبتی سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب با داشتن یک سیاست متعصبانه مذهبی دوره آغاز انحطاط امپراتوری مغول در هند بشمار میرود. اورنگ زیب بر خلاف سیاست و روش اکبر شاه دستور داد تا معابد هندوان را منهدم سازند و این امر باعث رنجش و کدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد های که در قرن ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبد های هندو

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت و فقط بدین اکتفا نکرد دستور داد تعلیم عقاید را اجرای رسوم غیر اسلامی هنوز از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱). علاوه بر این از جزیه را که در زمان اکبر شاه لغو شده بود مجدداً بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعی از هندوان دهلوی در راه او برای التماس و التجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگی را بین آنها بکند و بدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لکدما شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست و این عید ملی را که اسلاف او با شکوه و جلال خاصی برگزار میکردند ممنوع ساخت. با وجود این همه تدبیر و اسلام دوستی در امور مذهبی که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا و متوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند. حتی محتسبان و فقیهان نیز از تهمت مبرا بودند. عامد مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند و اعم از هندو و مسلمان به پرستش فقراء و درویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه و کرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (۴).

وضع مذهبی و اخلاقی کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافی نداشت. صوفیه و عرفا عهد شاه جهان که بکمال حمایت دارا شکوه در راه اتحاد دیان و صلح کت و همآهنگی گام برداشته بودند باری کار آمدن اورنگ زیب فعالیتها^ی آنان تا حدی خنثی گردید و از سرعت و پیشرفت آنها کاسته شد. ملا شاه مرشد دارا شکوه که اقوال و اشعارش حتی در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود و بسبب این شعر

پنجه در پنجه خدا دارم من چه پروای مصطفی دارم

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱۴۹

(۳) رود کوثر ص ۴۱۳

(۴) A Short History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده دارا واجب القتل دانسته بودند ولی بر ساطت و پشتیبا نی دارا شکوه از قتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره بر علیه او نغمه ساز کردند و پادشاه نیز دستور داد که او را بد هلی بفرستند تا محاکمه شود . ولی این مرتبه بیماری او مانع آمدن چون تمولی در افکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرغ نظر کرد ولی اجازه نداد که دیگر ر کشمیر بماند و به لاهور فرستاده شد . در آنجا ملا شاه زندگی را بعزلت و خلوت گذرانید و به هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیک گفت و روحش بعالم ملکوت پرواز کرد . (۱)

همچنین ملا محسن فانی کشمیری یکی دیگر از دوستان و همفکران دارا شکوه که بعزت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خود را ادامه دهد و علت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فانی را بحضور خود طلبیده با عطاء خلعت و مقرر کردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود . (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه و عرفای اسلام بوده است و آنان بازندگی ساده دبی آرایش در تبلیغ اسلام و ترنیه احوال روحانی مردم بسرودش معصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایانی مینمودند و از جمله میتوان اسم خواجه

(۱) رود کوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فانی - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صفه ابراهیم - ذکر محسن فانی - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه ۴۰۵ خمس و سبعین و الف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص دود هزار روپیه نقد مراعت کرد و وظیفه در خور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر در حاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد . آخر توجه میان محمد امین دار رجوع بنجد آورده تایب شد" و تاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطی کتابخانه تحقیقی سرینگر) مینویسد "..... فانی که در دوران جوانی ادیان مختلف

۱ = ۱ - اشیه در صفحه بعد)

حسین الدین نقشبندی - حواجه محمد بزاز کشمیری - حاجی مصطفی (دومی) نقشبندی
 و حواجه حبیب اله کانی و اخوند ملا طیب و میان محمد داراورد. (۱) بیشتر این صوفیه
 پیرو طریقه نقشبندی بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی
 میکردند و چنانکه حواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین د ار -
 میگوید نامبرده کشف و کرامت از خود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲).
 اوررنگ زیب را بدو علاقته بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سنی بیشتر شده بود و بقتل و
 خونریزی و آتش زدن محانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند و کشمیر در قرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبی بوده
 است. اکبر و داراشکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و
 تقریب پیروان ادیان سعی میکردند و مساعی آنان بوسیله متفکرین و عرفا و صوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلمانی پیشیمانی نمرد و بشاگردی میان
 محمد امین دار در آمده تاحیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد.

(۱) (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸ - ... از اظهار کشف و کرامات اعتراض کتی داشتند. در آنها
 باطل سبحانی ملاقات کرده بودند و چندی آمد و رفت داشتند. پادشاه دین پناه
 از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی ظاهر میکرد در
 جواب گفت که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست و الا نه تمام.

(۳) تاریخ حسن حلد ۲ - ص ۵۳۹ در ذکر حکمرانی سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرئید
 چکنی بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت و حسین ملک بن حیدر ملک
 سرراه نشسته بود و با ایشان به بی ادبی گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین
 ملک از روی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین
 سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و
 سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه گرام بر ملک حسین ثابت نمود لیکن
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

حقیقت را در هر کس و هر شیئی ره نه جامیدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دینی متعصب بود ولی به علت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعی ایجاد نمیکرد ولی اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبی را توأم با دشمنی دارا شکوه در قلب میپرورانید هم خود را برای از بین بردن آثار و نفوذ فعالیت‌های دارا شکوه و پیروان او به خرج داد. در این معرکه و کشمکش‌های افکار مذهبی که علما و صوفیه و عرفای عصر نیز از آن مستثنی نبودند و خود سلسله جناب پشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود و آنان هر عقیده و فکری را که زود فهم و قابل قبول بنظر میآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکی را بردیگری ترجیح دهند. بنا بر این میتوان گفت که علت اصلی و حقیقی انحطاط و سقوط اخلاقی مردم که ذکر مختصری از آن در بالا رفت همین جدال‌های مذهبی بوده است و شاعر ما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقی و اختلافات مذهبی در آن رایج و ارزش‌های معنوی کمیاب و حتی مفقود بود زندگی میکرد و ما باید طبعاً احوال و آثار او را با در نظر داشتن این محیط اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی مورد تحقیق و موجب تنقید و یا تمجید قرار دهیم.

* * * * *

(از حاشیه صفحه قبل)

بر عایت بعضی اعیان در سیاست او توقف در زیده حقیقت حال بحضور نوشت - شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت و شفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک را بعد تحقیقات بفتوای قاضی عسکر قتل کردند و اهل شیعه در مرثیه او گفتند :

حسین ابن حیدر دوباره شهید

شد از ظلم و میداد قرم یزید

در جوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني کشمیری

همچو آتش روشن از من بود شمع هر مزار

منکه مردم کس چرا غني بر سر خاکم نسوخت (غني)

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگي غني کشمیری بپردازیم متذکر میشویم که شخصیت این شاعر نامور و معروف سرزمین کشمیر مانند سایر رجال مشرق زمین در پرده ابهام مستور و در میان داستانهای دوزخ حقیقت نامفهوم مانده است. بنا براین برای کسانی که بعد از سده قرن به مطالعه و تحقیق درباره او میپردازند مشکل است که حقیقت را از افسانه و واقعیت را از داستان جدا سازند. تذکره نویسان ایران دهند درباره غني مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتی در توصیف و تعریف صاحب ترجمه و انتخاب اشعار و یکی دو داستان بی اساس چیزی نوشته اند و این امر کار ما را مشکل تر ساخته است. بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالبی که تذکره نویسان نوشته اند و تطبیق آنها (تا حدیکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مینهیم. بدیهی است در این مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني که ظوت یکسال از تاریخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع و دیوانش را مرتب نموده و مقدمه ای نیز بر آن افزوده است اهمیت بیشتری دارد. بعد از آن تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی از ایران و تذکره کلمات الشعراء تألیف محمد افضل سرخوش از هند که مولفین آنها معاصر غني بوده اند بر سایر

تذکره ها مقدم اند. در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بعدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل و گفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم و نسب و لقب

اسم شا عرما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر و تخلصش غنی است. بعضی از تذکره نویسان او را بلقب ملا (۱) یا مولانا (۲) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمی مولف مخزن الغرایب است که او را "شیخ محمد طاهر غنی کشمیری" مینامد (۳). ذکر این موضوع در اینجا از این نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کلمه ملا و مولانا را برای اشخاصی استعمال میکنند که دارای فضیلت و مقام مذهبی و عرفانی است. ولی بطور کلی کلمات ملا و مولانا و شیخ قبل از اسم بیشتر

(۱) سفینه خوشگو تألیف بندر ابن داس خوشگو - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۰۲ (در این رساله هر جا که به نسخه خطی این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) و مآثر الکرام مرسوم به سر آزاد تألیف میر غلامعلی آزاد بلگرامی - لاهور - ۱۹۱۳ ص ۱۰۳ و نتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گویامری - بمبئی - ۱۲۵۴ ص ۵۱۳ و مرآة الخیال تألیف امیر شیرعلیخان لودی - بمبئی ۱۳۲۴ ص ۱۶۱ و صفح ابراهیم تألیف علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غنی وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (در این رساله هر جا که به این کتاب اشاره شود منظور این نسخه است) و شمع انجمن - نواب صدیق حسن خان ص ۳۳۹ و تاریخ حسن جلد چهارم - پیر غلام حسن شاه ص ۱۹ و Kashir vol II, Sufi, p462 و پارسی سرایان کشمیر دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ ص ۳۶ -

(۲) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن پتنه ۱۹۵۹ ص ۳۴۸ و واقعات کشمیر ص ۱۷۱ و شعر العجم فی الہند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ۶۹ -

(۳) مخزن الغرایب نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ (در این رساله هر جا که پان کتاب اشاره شود منظور این نسخه است).

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارك مراغبـت دنـیای دنـی - مظهر انوار کمالات بسني علم رانقلاب عرفان ساخته بود معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت" (۱). بنا براین استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بهر دو صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم او را طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیک شیخ حمزه

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ ص ۵۴ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱ (۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سرداران بود از قبیلۀ اشائیه در پرده تجارت سعی خدا پرستی و زهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقاً پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر السور مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت قطب اولادیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفا کرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود و عطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند - قبل من قبل بلا علت - خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترك دكان بزازي نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته بی بازار میرفت - با شماره ۶ حضرت خضر که حدیث شرابقاع اسواقها یادش داد از دوکانداری برخاست و زراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقرای میداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیه رو نهاد. از عجائب روزگار بود و اخلاق و اوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹۶۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان آراسته گذاشت در محله فتح کدل آورده است. (بتاریخ غره (بقیه در صفحه بعد)

منمذوم (مترني ۹۸۴ هجري) بود .

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني رابه ایل اشائي نسبت داده اسند . صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱۴۸ میلادی یعنی هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد : ” مولانا محمد طاهر غني از قبيله اشائيها است که لقب معروفیست در کشمیر “ (۱) . تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند . میر غلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثر الکرم مینویسد : ” ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری - اشئي قبيله ایست از قبایل معتبر کشمیر “ (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد : ” ملا محمد طاهر کشمیری از قبيله اشئي است “ (۳) . پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکر ی از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است در باره غني چنین اظهار مینماید : ” ملا طاهر غني از قبيله اشائيها است “ (۴) . مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد در باره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست - شیخ اکمل) . دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ در باره او میافزاید که بقول پیر حسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چک (آخرین فرمانروای چک کشمیر) میخواست نواچه را که در مردم نفوذ زیادی داشت از بین برد ولي از ترس شورش و قیام مردم ازین فعل صرف نظر کرد . نواچه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتي بابرهمني با اسم آدرسوه در در ناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست نواچه اسلام آورد . در اینجا شیخ یعقوب صوفي بابا داود خاکی بمشورت نواچه رهسپار هند شدند تا اکبر شاه را از کشتار و تعصب مذهبي یعقوب شاه چک با اطلاع نموده از او کمک بنخواهند .

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(۴) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

اشائے ها اظهار نموده اند و قبل از اينكه به تحليل نظريات آنان بپردازيم متذكر ميشويم كه اسم اين قبيله يا قوم و يا شايد خانواده در جلد اول تاريخ حسن "عشائي" هم آمده است (۱) و در اينكه اشائيه در کشمير معروفيت و شهرت بسيار دارند شكي نيست چه عده زيادي از افراد اين خاندان در زمينه هاي مذهبي و عرفاني و علمي و هنري كسب شهرت نموده اند و حتي امروز هم محله اي بنام اشائي در شهر سري نگر واقع و معروف است . تاريخ حسن ضمن ذكر اقوام کشمير چنين اظهار نظر ميكند : " قوم اشائي - در زمان سلاطين کشمير در اينجا آمده اند . گویند جد آنها از مقام عيشاور كه دهی است در مهالك خراسان آمده در مصاحبت بزرگ شاه (۲) سرفراز شده بودند . حالا مردم کشمير عيشاور را اشائي منصف کرده اند " (۳) نويسندگان ديگريز در اين مورد اظهار نظر کرده اند . سر والتر لارنس (Sir Walter Lawrence) عقیده دارد كه اشائيه از نژاد مغول اند (۴) و متين الزمان با پير غلامحسن هم عقیده است و اسم ديپه را " ايشادر " و " از مهالك خراسان " ميداند (۵) . حاجي مختار حسن اشائي ميگويد كه اجداد اشائيه با شاه همدان از بخارا بکشمير آمدند (۶) . نظريه ديگري كه دكتور صوفي نقل کرده ائين است كه شاه سيد علي همداني نماز عشا را هميشه عقب جد بزرگ اين خاندان مينخواست و بنا بر اين او را " عشائي " خطاب ميكرد (۷) . ولي دكتور صوفي با وجود تمايل زياد بقبول كردن اين دليل از اين لحاظ متردد است كه اگر اسم ائين خاندان را بجهت امامت نماز عشاء ميگذاشتند بايستي عشائي باشد و نه اشائي (۸) .

(۱) ايضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشيه ۱۰۴ " غني مزبور از خاندان عشائي است "

(۲) بدشاه (باضم اول) لقبی است كه مردم کشمير به سلطان زين العابدين دادند و معنی آن شاه گيراست .

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۴ .

(۴) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(۵) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzaman, p 205

(۶) رساله در نمن شالباقي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) د (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که در مقاله ای تحت عنوان « غنی کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکر شده بدین قرار است : « جد بزرگ غنی خواجه سنگین نام شام را با امیر کبیر سید علی همدانی صرت مینمود. روزی بحضور شان نرفت - آنحضرت پرسیدند عشائی هـ کجاست ؟ و از آن روز ویرا عشائی گفتن گرفتند. ولی در کتب تاریخ و تذکره اسم قبیلۀ غنی اشائی است نه عشائی » (۱).

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم. نظریه پیر غلامحسن شاه درباره اشائیهها بچند دلیل قابل قبول نیست. اول اینکه هر قدر که نگارنده در جستجوی کلمه عشیار و بکنتب معاجم و مسالک و اطلس های جغرافیائی و کتب دیگر اعلام و اماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید و دیهیی بنام عشیار و یا ایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد. ثانیا اگر جاشی یا اسم عشیار موجود بود بایستی مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاری گویند نه اشائی و تغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتی در مدت دراز بعید بنظر میرسد. البته در قبول نظریه پیر حسن شاه و حاجی منتار حسن اشائی دایر بر اینکه جد اشائیهها در زمان سلاطین و بهمیت شاه همدان بکشمیر وارد و بمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالی وجود ندارد و میتوان گفت که آنها از پیران و معتقدین شاه سید علی همدانی بوده و بعدا بنحوی که دکتر صفی در کشمیر و یا دکتر ظفرحان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند و چون میبینیم که اسم این خاندان بجائی عشائی هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بیجورد است و میتوان آنرا بدون تردید پذیرفت با توجه باینکه کلمه عشائی بهرور ایام و بی توجهی به اشائی مبدل شده است. ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگی را بچندین وجه میگذارند که یکی از آنها « صدور عیب و هنر یا وقوع افعال نیك و بد » (۲) است. مولف تاریخ حسن در این مورد میگوید : « مدعا که از نامهای جانوران چرنده و پرنده و وحوش و حشرات ربهایم و از لغات عیب و هنر

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ - ص ۴۳ مقاله دکتر محمد ظفرحان

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۱۱۱

و افعال نيك و بد و كارهاى شايسته و ناشايسته هيچ نامي خالي نمانده است كه بنام مردمان اين ديار لاحق نكرده اند و هر حرفي كه بنام كسي مقرر کرده اند آن لفظ بر قوم و قبيله آنها مدام مستقل مانده است" (۱). بنا بر اين نبايد در قبول نظريه اى در مورد نسبت اين خاندان به نماز عشا هيچگونه ترديدى وجود داشته باشد چه اقوام و خانواده با اسم ملا - مرلوى - ريشي - بابا - شاه و پيرزاده نيز در كشмир موجود و معروف ميباشد (۲).

پير حسن شاه مردم كشмир را بچهار گروه سيد - مغول - پتان و شيخ تقسيم کرده (۳) شرح آنان را بيان نموده است. در اين ضمن اشائي ها را از نژاد مغول و وطن آنان را تركستان يا اعراسان دانسته است ولي وجود بيتي در ديوان غني در قبول نظر پير حسن شاه براي ما ايجاد ترديد ميكند و آن بيت اين است (۴)

زيباست خوى آتش اولاد بولهب را تو را بن بوت را بي بايد كه خاك باشي
اين بيت جز ترك بيتيهائىست كه در ديوان غني بسيار اند و اگر اين شعر را شاعر خطاب بنمود گفته باشد پيوستن نسبتش به حضرت علي عليه السلام كاملاً روشن است بنا بر اين بايد او را از سادات شمرده و نه از نژاد مغول و اين حدس ما از گفته هاى پير حسن شاه و حاجي معتار اشائي كه جد اشائيها با شاه همدان وارد كشмир شد تقويت ميشود زيرا ميدانيم كه شاه سيد علي همداني با هفتصد تن از سادات وارد اين سرزمين شد و بنا بر اين ميتوان گفت كه اشائي ها از خاندان سادات اند و نه از نژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقيق معلوم نيست. تمام تذكره نگاران وطن او را كشмир

(۱) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۱

(۲) اينما ص ۴۱۵ - ۴۱۹

(۳) تاريخ حسن جلد اول ص ۴۱۲

(۴) ديوان غني چاپ سرى نگر ۱۹۶۴ ص ۲۲۴ بيت ۶

نوشته اندولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنهاکسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکترگ - ل - تیکو است که در کتاب "پارسي سرايان کشمير" در ذکر غني ميگريد: "تذکره نويسان معتقد اندوي سال ۱۶۳۰ ميلادی در شهر سري نگر متولد شده" (۱). ولي نویسنده شاهدهی ياستندی در اين باب ذکر نکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات - کتابخانه و موزه دولت استان جمو و کشمير که با اینجانب نوشته اند تصدیق ميشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ايکه غني در آن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده و از آن نگهداری ميشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمير مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دين فوق در کتابي موسوم به تاريخ اقوام کشمير سال تولد غني را ۱۰۴۰ هجری نوشته است (۳) و محمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمير نیز اين تاريخ را تأييد ميکند (۴) ولي تذکره نويسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اندولي در مورد وفات او گفته اند که غني در ايام

(۱) پارسي سرايان کشمير ص ۳۶.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author:

"...The photo of Mulla Ghandi Kashmiri's house where he was born and lived for some time is published by G.M.D. Sufi in his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house'!!

(۳) تاريخ اقوام کشمير منشي محمد دين فوق - لاهور ۱۹۴۳

(۴) واقعات کشمير ص ۱۷۱

جوانی فوت کرد و در این مورد تذکره نویسان معاصرو متأخر با هم متفقند. محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود مینویسد: «با وجود حوادث سن در کمال بی تعلقی بوده. چشم بر زخامت دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهی ندارد نگشود» (۱) و بعد از آن داستانی درباره وفات غنی بیان کرده است. از مطالعه مطالب تذکره نصرآبادی که تالیف آن در سال ۱۰۸۳ یعنی فقط چهار سال بعد از مرگ غنی توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی آغاز گردید چنین برمیآید که غنی در هنگام مرگ جوان بوده است. امیر شیرعلیخان لودی مولف تذکره مرآة الخیال که در سنه ۱۱۰۲ یعنی ۲۳ سال بعد از مرگ غنی تذکره خود را تالیف نمود مینویسد: «اما مرغ روحش در عین شباب بسر پنجه شاهین اجل گرفتار گردید» (۲). تذکره نویسان دیگر که این موضوع را تکرار کرده اند عبارتند از: خواجه محمد اعظم دیده مری صاحب واقعات کشمیر (۳) و احمد علیخان هاشمی مولف مخزن الغرایب (۴) و پیر حسن شاه نویسنده تاریخ حسن (۵) ولی با در نظر داشتن شواهد داخلی و تاریخی قبول این ادعا امکان پذیر نیست و اینک بذکر شواهدی بر رد این عقیده میپردازیم. اول آنکه مسلم شاگرد و گردآورنده اشعار غنی در باره جوان مرگی او اشاره ای نکرده است و اگر غنی به سن طبیعی نرسیده در جوانی مرده بود هم او و هم کسانی که اشعار و قطعاتی در تاریخ وفات او سروده اند حتما اشاره ای بآن میکردند. مسلم در دیباچه دیوان غنی درباره وفات او چنین گفته است: مرغ روح آن سبک سیر شاهراه معنی با طائر سخن تا آشیان ملاء علی شتافته و در نضای عالم ملکوت پرواز طائران قدس یافته پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سخنان بیاغش صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسینعت

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۵ (۲) مرآة الخیال ص ۱۶۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ «در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی به هشت ماه قضا کرد»

(۴) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ «و او در عالم جوانی برحمت حق پیوسته»

(۵) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۲۱ «در کمال ریعان جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی

هشت ماه بملك جاودانی انتقال نمود»

در نسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماعودشاعراست که با سرودن بعضی اشعار از پیری و بزرگسالی و ضعف و نقاهت و ذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد و این موضوع را آنقدر تکرار نموده و بشرح و تفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری و کهولت او نمیکند و اینک اشعاری چند بعنوان نمونه و شاهد بر اثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم:

رباعی: افسوس که رفت نشد عهد شباب سرخوش نشدم یکدم از باد ۶۰ تاب
از بهر تماشای جهان همچو حباب تا دارم چشم رفتیم بنحواب

ص ۲/۲۲۸ (۲)

موی سر کردم سفید اما خیالت در سراسر است
۴/۹۵ انگر پنهان ته این توده خاکستر است
ریخت دندان زدهن رفت جوانی برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد ۱۰/۱۲۸
تن بهردن ده غنی چون قامتت گردید غم
بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار ۴/۱۷۱
از ضعف پیری هست مرا تکیه بر عصا
گردم هنوز هرزه چون طفلان نی سوار ۴/۱۷۰
ز پیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آفرین تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲
ز پیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنب بجای زبان ۵/۲۱۳

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵.

(۲) دیوان غنی با مقدمه علی جوادزیدی چاپ سری نگر ۱۹۹۴ - شماره های سمت راست نماینده صفحه و ارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات در رباعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است.

درد پاره درد اعضا گوید :

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلوی به نقش برریا ۱۱ / ۲۵۲
تکیه از ضعف بدن هر چند دارم بر عصا
بر نمیخیزد ز جای خویش همچون نقش پا ۱۳ / ۲۵۲
پشت ما گردید نعم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲ / ۲۵۳
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده ام
کاش میگردد ز حیرت يك نفس گم دست و پا ۴ / ۲۵۳
گاهی رود بجانب سرگاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نردبان درد ۸ / ۲۵۶
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲ / #

و این رباعی را حسب حال گفته :

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نهاد از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلودارم ۱ / ۲۳۹

و همچنین

جان رفت و نرفت درد جانگاہ هنوز
دل نیست ز خواب راحت آگاه هنوز
ما گرچه رسیدیم بمنزل اما
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غنی در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتی نمیتوانسته است بخوبی حرکت کند و نیازمند بعضا بوده است. مریض سفید

دندانانش ریخته بود این امر از قول مسلم نیز تأیید میشود. او در دیباچه دیوان غنی میگوید: «از پیکر هیرانش پوستی واستخرانی مانده بود.» (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسمانی و عوارض بدنی بطور عموم پس از سالهای شصت دچار میشود بنا بر این میتوان حدس زد که غنی هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت. شاهد سرم. ما موضوع ملاقات غنی با صائب تبریزی است. صائب تبریزی (متوفی در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفی ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی (متوفی ۱۰۴۲) باستانداری کشمیر از طرف شاه جهان مقرر شده بود بکشمیر مسافرت کرد (۲) و آنجا با غنی ملاقات نمود. اکنون اگر قول منشی محمد دین فوق و مفتی سعادت دایر بر اینکه غنی بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتی با غنی ملاقات کرد که او فقط دو سال داشته. در حالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب از اشعار غنی تمجید و تحسین کرده است و غنی با او شعرای دیگر ایرانی همچو محمد جان قدسی (متوفی ۱۰۵۶) و محمد قلی سلیم (متوفی ۱۰۵۷) و ابوطالب کلیم (متوفی ۱۰۹۱) و میرالهی (متوفی ۱۰۹۴) مجالست داشت و بشاعره میپرداخت (۳). و بنا بر این تردیدی نیست که غنی هنگام ملاقات با صائب

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ۴۶ نسخه خطی کتابخانه بانکی پور (هند) ریو در این باره مینویسد:

He left the court, however, to accompany Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H. 1041-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تألیف مولانا عبدالغنی - علی گر - ۱۹۱۴ ص ۹۴ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم و حاجی محمد جان قدسی در یافتة" کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائباً بريك بيت اور شك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه در این عمر گفته ام باین کشمیری میدادند و این بیت ارجن میدادند" و تذکره حسینی ص ۲۲۸-۲۲۹

در مجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است و برای حصول این مقام زحمت بسیار کشید و رنج فراوان تحمل نمود تا توانست ترجمه شعرای معروف ایرانی عهد خود را که در آئینان بکشمیر آمده، حل اقامت افکنده بودند بنحوی جلب نماید. اگر فرض کنیم که غنی شبلی زود بشعر گوئی پرداخته باز هم نمیتوان گفت که سنش در آن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است و برای کسب شهرت و جلب توجه استادان سخن گوی و سخن سنج چون صائب و قدسی و غیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تالیفات و شایستگی معاشرت و مجالست با آنان را بدست آورد. بنا بر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غنی در حدود بیست و پنج سال داشته و باین ترتیب ممکن است گفته شود که او در حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غنی هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه نبلا هم در این مورد بحث کردیم - سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که او بسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولی چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست و بهمین امر اکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیآ آمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

و آثار الکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ و ریاض الشعرا جلد ۴ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ و سفینه خورشید نسخه عکسی کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸۶ و صحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسی از همان کتابخانه و مولانا شبلی نعمانی در شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم - میرزا صائب و غنی این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و هم قلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند.

(۲) مسلم شاگرد غنی قطعه زیر را برای دریافت سال وفات او نوشته است:

از فوت غنی گشت که و مدغمگین هر کس شده در ماتم او خانه نشین
تاریخ وفاتش از بپرسند - بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)
(دیباچه دیوان غنی ص ۵۵)

خانندان غني

اجداد واقوام غني که از خانندان اشائيمهاست در زمان سلاطين بکشمير مهاجرت در آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غني خواجه سنگين نام پيش امير کبير سيد علي همداني تقرب و منزلتي داشت. افراد اين خوانواده با درويشان و عرفا علاقه فراوان داشتند و بطوریکه در ضمن اسم و نسب غني متذکر شدیم، پدر غني اسم او را بنام خواجه طاهر رفیق اشائي، که با عقیدت و ارادتي داشت، طاهر گذاشت. از خانندان غني جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتي درباره افراد ديگر در دست نيست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمير مينگارد: "بصحبت شيخ محسن فاني در صخرسن رسیده و بهره در معاني از خدمت برادر کلان خود (يعني ملا طاهر غني) گردید" (۲) تاريخ حسن نيز اين قول را تا عید ميکند و مينويسد: "از برادر خود کسب فيوض معاني کرد." (۳) نافع چهل سال بعد از وفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (۴) و از اين لحاظ معلوم ميشود که تفاوت سني [دبا غني زياد بوده است. نافع شاعر هم بود و خواجه اعظم ديده مری اين غزل او را انتخاب نموده در واقعات کشمير نقل نموده است. (۵)

مي خرامي بهر قتل مرحبا مي زيبدت
جان فدا مي زيبدت سر مزد پامي زيبدت
پيکرت را تا روپودی جامه ۶ مسطر کشيد
از شميم گل قباي ته نما مي زيبدت
مي کشي دبازي پرسي ! شهيد کيستي
اين غلط اندازی و بازی بهما مي زيبدت

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ۴۳

(۲) واقعات کشمير ص ۲۰۷

(۳) تاريخ حسن جلد چهارم ص ۲۶

(۴) واقعات کشمير ص ۲۰۷ (۵) ايضاً

همچو مي از پرده ۴ زنبوری جام بلور
چهره سازهایی رنگین از حنا می زبیدت
پیرگشتی نافع اکنون هاله سان شب تاسمر
خرمن ماهی در آغوش دوتا می زبیدت

علاوه بر این نافع کتابی متضمن حالات سلاطین تا عهد محمد شاه و بزرگان دین نیز نوشته است که یک نسخه خطی آن در کتابخانه مفتی محمد شاه سعادت در سری نگر (۱)، و دیگری در کتابخانه اداره تحقیقات و موزه شهر سری نگر موجود است (۲). بنظر نگارنده چون احتمال قوی موجود است نافع در این کتاب چیزی درباره خود و باندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگاهی بیشتر احوال غنی مورد استفاده قرار داد و باین منظور اینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتی سری نگر نگاشت تا نسخه عکسی آن بدست آورد ولی از پاسخیکه دریافت کرده معلوم گردید که متأسفانه متصدی کتابخانه مزبور نتوانسته است آن نسخه را پیدا کند (۳).

تحصیلات، مراتب علمی و شغل غنی

بطوریکه در فصل دوم و سوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر و سپس استاندارانیکه از طرف امپراتوران گورکانی هند بکشمیر اعزام شدند در ایجاد مدارس و پیشرفت علوم و فنون سعی فراوان و کوشش بسیار نمودند و در نتیجه چندین مدارس

(۱) Kashir Vol I p.XLVII

(۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۷۰

(۳) اقتباس از پاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتی سرینگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمي و ادبي در سراسر عماك كشمير احداث شد. غني كشميري نيز در يكي از معروفترين
 و قد يمي ترين مدرسه بنام مدرسه قطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را
 سلطان قطب الدين (۶۶۰ - ۷۹۶ هجري) در محله قطب الدين پور در شهر سري
 نگر تاسيس نمود. استادان معروف مانند ملا جوهر نات و محسن فاني و ملا عبدالستار
 مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند و بعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد
 شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملا طاهر غني و محمد
 زمان نافع و خواجه قاسم ترمذي و ملا محمد كارس. (۱) تمام تذكره نويسان حتي مسلم
 شاگرد غني در اين مورد كه شاعرها شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اند و مسلم
 در ديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (۲) " در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف
 معارف حقاني سالك مسلك سهنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي ساير
 المسلمين فيوضاته انتساب داشت و خود را بفناي في الشيخ مي انگاشت. " همچنين
 محمد افضل سرنهوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) در او ايل مشق اشعار خود را پيش
 شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد: " تنها كسي كه در اين مورد با ساير تذكره نويسان
 اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادي است. او در تذكره خود شاعري با اسم فغاني كشميري
 را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد: " فغاني آنهم كشميري است... غني كشميري تعليم از و دارد"
 (۴)

(۱) كشيرج ۲ ص ۳۴۶

(۲) ديباچه ديوان غني سري نگر ص ۵۵

(۳) كلمات الشعرا ص ۸۳ حاشيه ب ۲: " بهره در طالب علمي بكمال داشت در ادا سيل
 مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد "

(۴) تذكره نصرآبادي - تهران - ص ۴۴۸ " فغاني آنهم كشميري است. خوش طبيعت
 و سخن شناس است. غني كشميري تعليم از و دارد و از كشمير به هندوستان رفته
 گويا مراجعت کرده در آنجا است. شعرش اين است.

فاده ايم و تو فارغ ز دست گيري ما	بين جواني خود رحم كن به پيري ما
در راه انتظار فغاني گريست خون	چندانكه يار آمد و از خون ما گذشت

باستثنای ظاهر نصرآبادی هیچ تذکره نریس دیگری ذکر نفائی کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی نفائی کشمیری مذکور را با کدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فانی را استاد غنی قبول کرده اند عبارتند از پندرابن داس مولف سفینه خورشکو (۱) میر حسین دوست سنبهلی نویسنده تذکره حسینی (۲) و میر غلام علی آزاد بلگرامی صاحب مآثر الکرام (۳) و مولانا قدرت الله گوپامری (۴) و نواب صدیق حسن خان (۵) و پیر حسن شاه (۶). بعضی تذکره نویسان با وجودیکه غنی را شاگرد فانی میدانند ولی عقیده آنها بر اینستکه غنی از لحاظ علمی و شعری منزلت و مرتبتی بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مرآة النیال مینویسد: "... شاگرد شیخ محسن فانی بود. بعد طبع در الک در فنون و علوم بر استاد چیره دستی مینمود. هرگاه شیخ را مسئله مشکل شدی (وی استفسار نمردی) (۷) و میر غلامعلی آزاد بلگرامی درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "از بدو شعور در حلقه درس ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

(۱) سفینه خورشکو نسخه عکسی جلد سوم ذکر غنی

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۳) مآثر الکرام ص ۱۰۳ "از بدو شعور در حلقه ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیتی شایسته بهمرسانید."

(۴) نتایج الانکار ص ۵۱۲ "گل وجودش بهم رسانی رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فانی کشمیری در آمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید"

(۵) شمع انجمن ص ۲۳۹ "شاگرد ملا محسن فانی کشمیری - چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید."

(۶) تاریخ حسن جلد ۱ ص ۵۹ و جلد چهارم ص ۱۹ -

(۷) مرآة النیال ص ۱۶۱ - ۱۶۲

(۸) مآثر الکرام ص ۱۰۳

لیاقت و مقام والای غنی را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هر چند شاگرد ملامحسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند در آن عهد همچو او خوش خیال نازک بندی برنخاسته (۱) و علی ابراهیم خان خلیل در صحت ابراهیم اظهار میدارد که ملا طاهر غنی کشمیری و حاجی اسلم سالم "شاگرد به از استاد اند (۲)" و سپید صباح الدین بن عبدالرحمن ضمن ذکر شیخ فانی گوید که بزرگترین دلیل فضیلت علمی او آنست که استاد غنی کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی و شاگردی فانی و غنی را بطور صحیح درک کنیم باید مختصری درباره فانی بدانیم. فانی چنانکه از تذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول در کشمیر که در سن هجری بیایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند و بعد به بلخ مسافرت نمود و آنجا به خدمت والی بلخ درآمد و قصیده در مدح او نگاشت. بعد از مدتی بلخ را ترک کرده به وطن مراجعت نمود و با شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتی در شهر اله آباد (۴) مقام قاضی القضاات را داشت. در سال ۱۰۵۶ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ را فتح نمود از کتابخانه والی بلخ اشعاریکه فانی در مدح او سروده بود پیدا شد و بسمع شاه جهان رسید. وی از فانی بر آشفست و او را از تصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فانی بکشمیر برگشت و بقیه عمر را در آنجا بسربرد و در سال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان برپست. از این مطالب چنین برمیآید که فانی در طول مدت مراجعت از بلخ تا مأموریت در اله آباد در مدرسه سلطان قطب الدین در سری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غنی از محضرات استفاده کرده بعد از مراجعت فانی از شهر اله آباد که یقیناً بعد از ۱۰۵۶ اتفاق افتاد غنی خود شهرت کافی بدست آورده بی نیاز از استاد بود و بی در مجالس علمی و عرفانی که بقول صاحب مرآة الخیال (۵) "در میان

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحت ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فانی

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹۴۸ ص ۱۸۹

(۴) اله آباد شهرست در استان اترپردیش هند (۵) مرآة الخیال ص ۱۶۷

باغچه حویلی نشیمنی مربع باحوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست» شرکت میجست و احترام و ادب استاد را همیشه نگه میداشت و این امر از قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن و میرهن است.

در مورد مراتب علمی او شاگردش مسلم میگوید (۱) «اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ایست از جمال معنی آن نیکوسیر - طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعر سرنورد نیاورده و تدریس دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود و شعرش پرده داری هر دو مینمود. محارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت و از سخنان گوناگون برتعه ای درخت بر بالای هر دو می انداخت چنانچه خود میفرماید» - شعر -

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من چرمیوه که بماند بزم برگ نهان
غنی شوق علم و فضل و ذوق زهد و تقوی را پارت برده بود. او در مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسی و عربی و فلسفه و حکمت و علم طب فراگرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلی همان برنامه متداول در ایران و سایر کشورهای اسلامی آنروز بوده است. در اینمورد قول استاد امیرنیروز کوهی را از مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم و معارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) «مردمیکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفی درس مینمودند اندناچار بوده اند که لا اقل ادبیت و عربیت را بدانند زیرا برنامه و پروگرامی بغیر از کتب ادبی و علمی و فارسی و عربی که ادبیت و عربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت و اهل سوادخواه و ناخواه میبایست این مقدار از دانش را که حداقل دانش عصری بود آموخته

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غنی ص ۴۱

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه و شرح حال بقلم استاد امیرنیروز کوهی —

باشند و ناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل و منطق و مقداری کلام و حکمت که هرکس که میخواست سواد داشته باشد این مقدار و یا لااقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند پس تدریس مسلم این است که مردمانی متعین و دارای وسایل تحصیلی نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت و کلام و امثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

"اقوال و عقاید تذکره نویسانی چون امیرشیرعلینخان لودی - غلامعلی آزاد بلگرامی - مواجه اعظم دیده مری و ابراهیم خلیل و صباح الدین نظریه مسلم شاگرد غنی را درباره مراتب علمی او تأیید میکنند.

از بعضی اشعار غنی چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم و طبابت میگذرانی و زندگی ساده و محقری داشت. اینجا نخواهد بود خنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانی که علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظور از خدمت بنوع بشر نداشتند و این افراد علم خود را برای جمع آوری مال و خواسته بکار نمیدردند. البته اشخاص شریف و ثروتمند بدو نخواه خود تحف و هدایای برآنان میفرستادند و باین نحو از زحمات آنان قدر دانی میکردند. این وضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولی اکنون بعزت عوامل و فشارهای اقتصادی و تغییر ارزشهای مادی و معنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غنی بتدریس علوم و طبابت میپرداخت بسیار کم اند مثلاً جایی میگوید :

افتاده ام از درس ز درد اعضا
کوشا گردی که بهالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

بسربردن غنی هر چند عمر خود بمکتبها
نیاوردم زحمت سرنوشت خریفش سرپیرون ۴/۲۰۸

و در باره طبابت گوید :

جویند ددای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد در مان
آری بنود شکست بازار درست
هر چند که پرز مومیائی است دکان ۵/۲۴۰

خصوصیات جسمانی غنی

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسمانی شاعر ما کمتر مطلبی نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعی همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نصحت اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم و در آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر با ثبات میرسانیم.

از سایر تذکره نویسان فقط بندر ابن داس خوشگو و ابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعر ما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غنی واحد العین بود" (۱) و ابراهیم خلیل نیز تأیید کرده میفرماید: "چشمی از حلیه بصارت عاری و فقر اختیار داشت (۲)" و اینک داستانیکه در مجله هلال در این مورد بیان شده است. ظاهراً چنین بنظر میآید که برپسند مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشد ولی ذکر از ماخذ در آنجا نیست و ما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفر همان احسن در سنه ۱۰۴۰ هجری استا ندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهی او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختی سفر طویل را پایین نظر بر خود هموار ساخت که به سری ^{نگر}

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) صحف ابراهیم ذکر غنی

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳۴ مقاله ای بعنوان غنی کشمیری بقلم پروفیسور غلام

محمی الدین خلوت ص. ۵

آمده و از غنی معنی يك لفظ غریبی را که این شاعر محفلت نشین در یکی از اشعار خود بکار برده بود پرسد. چون به سری نورد سپید و نام و نشان غنی را خواستار شد خیلی تعجب کرد که کسی باین نام اینجا وجود نداشت. غنی که مرد گوشه گیر بود از اختلاط با مردم و کسب شهرت پرهیز میکرد و همیشه در کنج عزلت مینشست. ازین ناکامی صائب خیلی ملول گشت اما رشته جستجو از دست نداد. به سمع ادرسیده بود که غنی. اءور است دینا برین در کوچه و بازار که میگشت باهرا عوری که برمینحورد میگفت — گر تو ابلیس نه ای چشم چپ کور چراست ؟ اکثر به اءدشام میدادند و برخی با اءور آویخته و کتکش میزدند اما ازین کار دست برنداشت و این مصرع را تکرار میکرد زیرا که اءور را یقین در رک. هرگاه غنی این مصرع را بشنود جواب سزاوار و برجسته ای خواهد داد . آءرا الامر روز یکه از " زینه کدل " میگذشت عوری را دید — قدم پیش نهاد و مصرع مزبور را با داز بلند خواند. آن عور تبسمی کرد و فی الفور مصرع ثانی را گفت — گوه منصور لاف مزین این همه تقدیر خداست . صائب از آن جواب دانست که آن عور غنی است " در بی اساس بودن این داستان هیچ گونه شکی نیست و همین قدر کافی است گفته شود که غنی هر قدر هم گوشه گیر و غیر معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار کشمیر قصد ملاقات وی را میکرد مسلما احتیاجی به جستجوی در کوچه و بازار نبود. ثانیاً خیلی بعید بنظر میآید که ظفرحان احسن بگذارد میهمان عالیقدر و هنرمند اد برای جستجوی مرد دلخواه خود کتک بخورد و حیثیت و آبروی خود استاندار از بین برود. با وجودیکه نه شاگرد او مسلم و نه هیچ يك از تذکره نویسان معاصرو یا متأخر (باستثنای بندرا بن داس و ابراهیم خلیل که ذکر آنها بالا رفت) به عور بودن غنی اشاره نکرده اند ولی شهادتیکه از اشعار غنی در دست داریم این امر را برای ما کاملاً روشن و واضح کرده است و اینك به نقل بعضی اشعار غنی در این مورد میپردازیم

آزده ام ز دیدن مردم عجب مدا

گرا و فتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۹

محل پذیر شد از ضبط گریه نورنگاه

ز آستین گله دارد چراغ دیده ۶ ما ۵/۸۳

- سان اشك شمع از تیره بنمستی
 ۷/۹۱ گریزان چشم من از درشتائی است
 زگریه ام نه همین چشم تر سفید شد است
 ۴/۱۰۴ کز آب دیده مرا مری سر سفید شد است
 برنگ آبله پای در سفر مارا
 ۵/۱۰۴ زشوق صبح وطن چشم تر سفید شد است
 بچشم خود نتوان دید صبح پیری را
 ۵/۱۰۴ خوشم که دیده زمر پیشتر سفید شد است
 بسکه آزده ام از دیدن مردم چه عجب
 ۷/۱۰۵ مردم دیده اگر از نظرم افتاد است
 چون نامه که مردم بسفید آب نویسند
 ۴/۱۱۱ در کاغذ این چشم سفیدم رقی هست
 از گریه آب تیشه فرهاد رینمستم
 ۲/۱۲۰ چشمی که شد سفید کم از جوی شیرینست
 دیده ام از دیدن وضع جهان رنجور شد
 ۳/۱۵۲ زخم چشم را سفیدی مرهم کافور شد
 چشم سفید ماست نمکدان خوان عشق
 ۱/۱۸۳ بی مانك چشي نكند میهمان عشق
 نقش گنه ز اشك ندامت نگشت محو
 ۳/۱۹۹ مردم سفید چشم و سیاه است نامه ام

از این اشعار غنی چنین برمیآید که يك چشم غنی بعلت عارضه و صدمه ای معیوب و معلول شده و سفیدی آن بر سیاهی مردمك چشم غالب آمده چشم اربه آب مروارید مبتلا بود چنانکه در این شعر گوید :

چشم سفید زرد در اشك مرا بخاك
 حرفیست اینکه پنبه نگره بان گوهر است

بعلاوه گوش ری نیز گران بود چنانکه از این شعر پیداست.

- رھین منت گوش گران خویشتم
۳/۲۰ کہ تا بک نگررد سخن نمی شنوم
ز سودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
۸/۱۸۷ ز بخشگی مغز سرکردید آخر پنبه در گوشم
در خواب من از شور حوادث محلی نیست
۶/۱۹۳ تا گشت پراز پنبه غنی تکیه ۶ گوشم

مقتصری درباره زندگی غنی

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. از مطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی از همان عهد طفلی پاسبان گزیده بود و زندگی مرفه و آرامی نداشت. چنانکه گفته است:

- معدورم از خانه نباشد خبر مرا
۲/۷۶ آمد چرا شک پیش بطفلی سفر مرا

چشم ناداکره ام بر خاک غم افتاده ام
۱/۱۹۵ همچو طفل اشک در ایام ماتم زاده ام
غنی احتمالاً با پدر خود رابطه خوبی نداشت و پدرش به او التفاتی نمیکرد و بهمین سبب است که غنی در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطره آب
۴/۱۶۰ ز چشم ابر چو افتد در یتیم شود
او تمام زندگی خود را در تنهایی و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم "در ترک و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولانش پوستی، استخوانی مانده بود" (۱). هیچ

دقت همسری نگرنت رحیمی معاشرت باززان را مورد تقبیح قرار میداد چنانکه گوید
 هر مرد که باززان نخواهستن بدتنست
 برعارض خویش غازه از خورای بست
 بنگر به ترا انگشت که در پنجه ۶ دست
 نسبت به ترا انگشت فرو تر پنشست ۴/۲۳
 اتمام زندگی خود را به مجرد گذراند:

چو من به بحر مجرد کس آشنا نبود
 یکی است پیرهن و پوست چون جاب مرا ۷/۷۴
 ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب
 خانه بردوش است و بار خانه اش بردوش نیست ۶/۱۰۰
 چنان پرورد تجردم بد امان تن آسانی
 که میگردد کبود از کسوت تبارا بردوشم ۱۱/۱۸۷

ادبه عزیزان در ابستگان خود علاقه وافر داشت و از مرگ نا بهنگام بعضی از آنان
 خیلی افسرده خاطر و ملول میگشت. با وجودیکه او در اشعارش اسمی از آنان (جز اسم
 عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولی چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه او را ضعیف
 و قلب حساس و فکر دراک او را پراز غم و افسردگی کرده بود. مرگ آنان او را به این دنیا
 کاملاً بد بین کرده و او بر فوت آنان اشک تحسر میرینعت چنانکه گوید: (۱)

زنده در گورم اگر گردش افلاک کند
 به که در مرگ عزیزان بسرم نھاک کند
 میکنم گریه ز آلودگی دامن خویش
 اشک تا دامن آلوده من پاک کند
 باده عیش نشوید ز دلم گردد ملال
 خویش را گر هم افلاک ته نھاک کند

هر که چون گورزند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلک دردهنش خاک کند
آشیان بندی بلبل به گلستان بیجاست
مگراز صمن چمن خار و نصی پاک کند
و اینک رباعیاتی که به رثاء خورشید نوشته است.

چون در غم خورشید فغان بر خیزد
هر کس شنود از دل و جان بر خیزد
بر تربت اوردیده میریزم آب
نماید که از این خراب گران بر خیزد
۵/۲۳۲

از مردن خورشید جگرها نمون شد
درد دل مانسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب کمال
هم خاک نشین در غم افلاطون شد
۵/۲۳۴

از رباعی رثائی که در زیر نگاشته میشود اسم متوفی معلوم نمیشود ولی روشن
است که غنی او را بسیار دوست داشته و در تربیت و پرورش او زحمتهای کشیده آرزو
و تمنای زیاد از او بدل میپردراند -

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گریه نشد هرج آه شد
می آمدم که تنگ در آغوش گیر مت
سنگ سمرزار توام سنگ راه شد
۱/۲۳۳
داین رباعی را برای تسلیت کسی گفته

ای در غم نور دیده چشت نمناک
یعقوب صفت جامه صبر صد چالک

در ماتم فرزند مریز اشك بنحالک

صد طفل مکن برای يك طفل هلاک ۴/۲۳۷

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکر آن بعداً خواهد آمد. زندگي غني در کشمیر خیلی فقیرانه و بی ساز و برگ بود. او در خانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳۶۴ چاپ کرده و اداره تحقیقات کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر در نامه ای بعنوان نویسنده که ذکر آن در بالا رفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتی بنحانه و زندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي از آنها میپردازیم.

از رباعي زیر چنین معلوم میشود که محانه غني نزدیک نهري (۱) واقع و سیل آب همراه آن را تهدید میکرد.

سیل است ز شوق کلبه ام گرم شتاب

آرام بیاد داده این خانه خراب

تا بربل کشتیم زند بوسه هنوز

میگردد آب در دهان گرداب ۳/۲۲۷

محانه غني خیلی محقر بود -

تنگ و تاریک است همچون نغمه بي محانه ام

رنخه ۶ دیوار باشد روزن کاخانه ام ۳/۱۸۸

کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست

چون کمان بیرون کنم از خانه چوب تیر را ۵/۸۹

(۱) نهري باسم مارمن شاعره ای از نهر دِل می باشد و بر فراز آن ۱۴ پل واقع است که یکی از آنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل را گویند) تاریخ حسن جلد اول ص ۳۱۴

- خانه ام را عاقبت، گردید بام و در یکی
 ۶/۱۶۹ بسکه همچو مور گشتم پایمان روزگار
 دیوار در شکسته بود خانه ۶ مرا
 ۲/۲۰۱ رنگش مگر ز رنگ رخ خویش رینختم
 دیوار در خانه ۶ ما گرچه ز هم ریخت
 ۱/۲۴۴ صد شکر که در خانه ۶ ما نست غباری

تقریبی سروسامانی از در دیوار پیدا بود -

- گشته تا باد خزان پرده در خانه ۶ ما
 ۷/۱۳۰ کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است
 مرا بخانه سفالی ز بینوایی نیست
 ۸/۱۱۲ عرشم که در کف من کاسه ۶ گدایی نیست
 خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
 ۸/۷۴ نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا

از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " و از اسباب این جهانش کاغذی و قلمدانی "

- چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاعی
 ۵/۱۹۲ عییم نتوان کرد اگر خانه بدر شمس
 تمام عمر در فقر و بیچارگی بسر برد و خوشی و خوشبختی هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

- بکام دل ندیدم جمیع اسباب معیشت را
 ۹/۱۳۵ که آب دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد
 پیوسته کیسه ۶ ما همچو حباب خالی است
 ۵/۱۶ مارا درم چو ماهی جز بدیدن سنگردد
 روز خوش در زندگی هرگز نصیب مانشد
 ۸/۱۶۹ عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار
 بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
 ۳/۱۶۹ جامه ۶ بی آستین پوشیده ام فانوس دار

شمع فانوس نیم لیک ز بی سامانی
غیر دیوار سرا پیرهنی نیست — ۴/۸۶

ربالاحره

آسودگی بگوشه هستی ندیده ایم
جان داده ایم و کج مزاری نمیده ایم ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غنی خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر و دانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غنی و همچنین شاگرد او مسلم مطلبی در این باب ننوشته اند ولی مولفین سفینه خوشگو (۱) و مآثر الکرام (۲) و شمع انجمن (۳) متفقند که غنی پا از وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسربرد. ولی دقتی با قوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولی باستثنای مسافرتی که بهند نمود در باره مسافرتهاى دیگرش هیچگونه اطلاعی در دست نیست. ۱۰۰ در طفولیت خانه را ترک کرده بود و سپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید و آن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت بر جبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی بر سر ما خانه سلامت ۴/۱۲۱
رفت عمرم در غریبی بر بساط رزگار
گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانه ها ۸/۶۲
خواندم تمام صفحه گیتی چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام ۲/۱۸۹

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

بسان مهره تسبیح در سیر سکون دایم

۳/۲۱۲ بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گردید دامنگیر گرد غریبم طاهر

۴/۲۱۲ که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره
قلبش را برزخ در میآورد -

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

۹/۷۴ در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

برنگ ابله پای در سفر مارا

۵/۱۰۴ ز شوق صبح وطن چشم تر سفید شلاست

در سفر همهم غم وطن است

۱۲/۱۸۷ گل با خار چیدا را مانم

خنده ام در کمین پرواز است

۱۳/۱۸۷ کبک شهباز دده را مانم

تنها رباعی که تا حدی اطلاعی درباره محل مسافرت بمیدهد این است

کردست هوای هند دلگیر مرا

ای بنعت رسان بباغ کشمیر مرا

گشتم ز حرارت غریبی بیتاب

۲/۲۲۵ از صبح وطن بده طباشیر مرا

و تنها بخاطر مسافرت هند در این بیت نمایان است :

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

۱۲/۹۱ عاشقان گوئی که از خون خورش دادند آب

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شاعر ما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته و آنان تصور کرده اند که کلمه غنی که به حساب ابجد برابر با ۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست. اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصر او محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است. (۱) در مینویسد. "غنی تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن اوست" (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) و پیر حسن شاه (۳) نیز همین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنها ببرند ولی مولفین سفینه خوشگوار (۴) و صفح ابراهیم (۵) اسم و قول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگر از محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند و عقیده او را دایر بر اینکه "در کمال بی تعلقی بوده چشم بر زخارف دنیا که در نظرعارت قدر پرکاهی ندارد نگشود" بعلت آن غنی معنوی هم بوده" (۶) قبول داشته با الفاظ دیگر تکرار نموده اند چنانکه در مآثر الکرام آمده: غنی بخنای طبیعی مجبول بود و با وصف بید ستگاهی بحضور خاطر بسر میبرد. از اینجا است که غنی تخلص میکند" (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثر الکرام را تکرار میکند (۸) و مولانا قدرت الله گوید:

"با وجود بی برگ و نوائی بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذرانید و تخلص غنی برنام نامیش زیبا گردید" (۹). با در نظر داشتن اخلاق و خصوصیات فکری و احوال زندگی شاعر عقیده گروه دوم یعنی متتابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست و قابل قبول بنظر میآید. عقیده گروه اول چون با تناقضات زیاد همراه است بنابراین

-
(۱) کلمات الشعراء ص ۸۳	(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹	(۴) سفینه خوشگوار ذکر غنی
(۵) صفح ابراهیم ذکر غنی	(۶) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵
(۷) مآثر الکرام ص ۱۰۳	(۸) شمع انجمن ص ۳۳۹
(۹) نتایج الاذکار ص ۵۱۲	

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان او را قبول کنیم چنین برمیآید که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلاً در مورد تاریخ ولادت غنی داستادی شیخ فاضلی گفته آمد که غنی در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفی بود بنا بر این ادعای سرخوش که غنی در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد بی اساس است. دلیل دوم این امر که غنی قبل از سال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید -

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است

گر گل ابر نمایان است آن هم بی نم است

از بدنهای در هوای گرم میجو شد عرق

گر بود خاک (طوبت) نیز خاک آدم است ۶/۹۴ و ۷

و این اشاره ایست به تحط و خشکالی فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان داستاندارای تربیت خان در کشمیر به وقوع پیوست. (۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غنی با محمد جان قدسی و محمد تلی سلیم و ابوطالب کلیم و میر الهی و میرزا صائب در کشمیر صحبتها داشت و به شاعری میپرداخت. بنا بر این اگر غنی قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسی و سلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستی داشته باشد و ازین جهت کاملاً روشن است که از کلامه غنی تاریخ ابتدای شعر گوشتی و بر نمیآید بلکه شاعر ما این تخلص را بنابه "کمال بی تعلقی بازخارت دنیا" و "غنائی طبیعی" برای خود انتخاب کرده بود و اتفاقاً این تخلص "بر نام نامیش زیبا گردید." شاعر ما غیر از غنی اسم خود را نیز در بعضی جاها بجای تخلص آورده است و این از تمام اشعاریکه تا امروز به ما رسیده فقط دو جای چشم میخورد. جایی گوید :

بان مهره تسبیح در سیر و سکون دایم

بدست دیگری باشد عنان اختیار من

چنان گردیده دامگیر گرد غریبم طاهر

که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من ۳/۲۱۲ و ۴

و جای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رشای میرالهی شاعر
برای تاریخ وفات او گفته و آن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او که لب گور در آید به سخن
بزرگ خاک وی ارباب زمان جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طا هر
برد الهی ز جهان گوی سخن ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضی نویسندگان شده است و آنان از این قطعه
نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً "آخر تغییر داده
غنی اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع " برد الهی ز جهان گوی
سخن " سال وفات میرالهی را ۱۰۵۲ در آورده اند و نه ۱۰۶۴ و بدون شك ۱۰۵۲
غلط است و حتما در حساب اعداد اشتباهی رخ داده است. شیخ اکرام الحق در شعر العجم
فی الهند (۱) و دکتر محمد ظفر خان در مجله هلال (۲) همین نظریه را اظهار کرده اند
ولی عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غنی تخلص میکرد و اسم خود را خلیلی
بندرت و فقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص کار میکرد اگر او طاهر هم تخلص
میکرد اشعار بیغتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غنی

امراء و استانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان ادرنگ زیب
عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند
عبارتند از ظفر خان احسن و اسلام خان و سیف خان. از این سه تن ظفر خان احسن

(۱) شعر العجم فی الهند - شیخ اکرام الحق - ملتان ۱۹۶۱ ص ۷۲

(۲) هلال - تیرماه ۱۳۴۲ مقاله ۶ بعنوان غنی کشمیری از دکتر محمد ظفر خان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعنی دو بار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان و صاحب نظران غنی کشمیری مدیحه سرار قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین و عزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف و توصیف امیر یا حاکمی پرداخته و به دربار هیچ يك از پادشاهان رقت و یا استانداران معاصر پانگداشته بنا بر این نسبت^(۱) گمنام باقی مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافی بدست مانیا مرده است. در تذکره های معاصر و متأخر مطالبی درباره روابط غنی با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمی شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج و سخن گوی بشمار میرود و نقش مهمی در پیشرفت و توسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولی ناچیزی جز اینکه شاید غنی نیز بعضی اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم و بنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که مدح صائب تبریزی است و در سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلی او میرضیاء الدین حسین راجپوت^(۱) است. او از ایام شهزادگی اورنگ زیب عالمگیر در خدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت و تاج هندوستان خدمات شایانی انجام داد و جسونت سنگ و شاه شجاع را از میدان کارزار مجبور به فرار نموده به دریانت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفقی گردید. بعد از مدت دو سال سوء تفاهمی بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد و بدین سبب برای مدتی از منصب و مقام خرد معزول بماند. ولی زود این سوء تفاهم رفع و در سال چهارم جلوس عالمگیر^(۱) یعنی در سنه ۱۰۷۲ با استانداری کشمیر نایل آمد. بقول پیر حسن شاه " در رفاه و امنیت

(۱) حاشیه در صفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بنحوی پر دانت و مسجد عالی
 که از تغییرات سلطان علی شاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود
 مجدداً بکمال زینت و متانت آراست طبعی موزون داشت و الا تخلص
 میکرد (۱) این رباعی ازوست

بی ترشام غم پرور ما شبیخون میزند
 مردم چشم زگریه غوطه در خون میخورد
 وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش

لشکر آه ازدل من خیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری او بود که اورنگ زیب سیر کشمیر آمد دلی زود سبه
 دار السلطنه؟ دهلی برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و با ارتقاء
 مراتب به استانداری اکبر آباد مقرر شد دلی پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.^(۳)
 غشی کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوده ۶ امراء	به سپر داغ شدن صیب سیاه
تا کند فتح ملک باقی را	رخت بیرون کشید زین خرگاه
دور از آن آفتاب اوج کمال	مردمک شد زگریه ابر سیاه
جسته از بسکه برق آه ازدل	حرمن ماه مانده یک پرگاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهی	همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا	همچونی زین مصیبت جانگاه

(هاشیه از صفحه قبل)

(۱) مآثر الامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ

کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۶۴

(۳) مآثر الامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا	لخت های دل است در کف آه
همتش داشت رتبه عالی	بود والا بخلقت اوزین راه
همه کردند فکر تاریخی	از پیری فوت آن مقرب شاه
جست این مصرع از زبان غنی	مرد اسلام خان والا جباه (۱)

سیف خان

نام اصلی او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشانی بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهانی بود (۲) و در مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکی در سال ۱۰۷۵ هجری و بار دوم در سال ۱۰۷۹ هجری - بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب و نساق برد جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسی خیانت و آزار نپذیرسید - اعیان شهر و منصبداران دهرازخوت او میلرزید" (۳) در آن زمان اختلات کوچکی باعث جنگ و کشتار بین شیعه و سنی در کشمیر گردید و چون قضیه بخرج شد او سرداران هردو فرقه را بدلهی فرستاد و آنجا قاضی عسکر حسین ملاک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد و شیعیان در رشای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان در تزئین و آبادانی کشمیر سعی بسیار نمود. محمد طاهر نصر آبادی در تذکره ۴ خود نوشته است: "از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را (غنی کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود و او را با نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است - خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگویم. او فی الفور گریبان خود

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غنی

(۲) مآثر الامراء جلد دوم از ص ۴۷۹ تا ۴۸۵

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۹

را دریده دیوانه دار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)؛ درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. «قابلیت و مساس شعر و سخن داشت. ناصرعلی با همه آزادی و استغنا مدتها به هم صحبتی و شیفتگی داشت. در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله ۶ مسمی به راگ در پن با فوائد دیگر در تقسیم و فوائد آن تألیف کرد.» (۲)

عنایت خان آشنا

ناهش میرزا محمد ظاهر و پسر احسن است. در ایام استانداری پدر خود در کشمیر بود و با سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیز صاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهانی بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهید که بین مردم به کشف و کرامات شهرت پیدا کرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جز برهنگی ندید و گذارش ماموریت خود را باین بیت پیش پادشاه گزرائید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است

کشفی که ظاهراست از و کشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره او گوید «جوانی دلچسپ و در کمال قابلیت و فهمیدگی بود. غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط و کتابت میداشت. وقایح سی ساله شاه جهان در نشر از ملا حمید و دیگران فصیحتر نوشته. صاحب دیوان ضحیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مرآة النیال گوید: عنایت خان پسر

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ - ۴۴۶ (۲) مآثر الامرا جلد دوم ص ۴۷۹ - ۴۸۵

(۳) سفینه خوش گویان عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر آشنا

(۴) ایضا

ظفرخان ناظم صربیه کشمیر دعوی کرد که شعری که از يك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بی معنی است چون غنی شنید این دعوی از وی پسندید و گفت تا حال اعتمادی بر شعر نهی عنایت نمان داشت امروز آن اعتماد برعکس است و بعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد. (۱) از جمله آخرچین برمیآید که غنی و آشنا قبلًا هم صحبت بودند ولی آشنا طرز کلام و ابهام شاعرانه غنی را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعر ما گردید. دکتر تیکو در باره او چنین نوشته است: "آنچه مسلم است غنی و آشنا با هم رابطه خوبی نداشتند زیرا غنی اهل تسنن و آشنا شیعه بود و علاوه بر آن آشنا روش فکری فانی استاد غنی را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند فتادست آشنا حظي ز شيخ محسن فاني نميکنيم (۲)

در آخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت و ده سال در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غنی در هند و کشمیر

شعرائیکه در عهد شاعر ما در هند و کشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی، قدسی مشهدی، علی قلی سلیم، ابوطالب کلیم و محسن فانی. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمتر هستند عبارتند از میرالهی - طغرای مشهدی - ملاشیدا - اسلم سالم - محمد رفیع منشی - محمد علی ماهر - میر معزموسریخان و محمد افضل سرخوش و غیره. مادر اینجا فقط بذکر شعرائی میپردازیم که با شاعر ما رابطه ای و یا مشاعره و مجالستی داشته اند و آنان بدین قرار اند:

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علی صائب از شعرای معروف قرن یازدهم ایران و هند میباشد.

(۱) مرآة النیال ص ۱۶۲ (۲) شعرای فارسی زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جوانی بنا بر عللی از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید. در راه بشهر کابل رسید و آنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق او شده همانجا ماند. سپس در سال ۱۰۳۹ با ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان به استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت. صائب تبریزی تصایدی در مدح شاه جهان - ظفرخان احسن - ابوالحسن تربتی را مرأء دیگر نوشته است. چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد. در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید. هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعرادب بود و مشاعر هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردد. در اینجا صائب با غنی کشمیری که شهرت او را در هند شنیده بود ملاقات کرد. در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که با در کردن آن مشکل بنظر میآید: یکی از آن داستانها همان است که آنرا درباره امور بودن غنی قبل از ذکر کرده ایم. داستان دیگر که مولف تذکره حسینی نقل کرده در اینجا آورده میشود:

”گویند میرزا صائب این مطلع او را شنیده عزم کشمیر نمود:

موی میان توشده کواله پن کرد جدا کاسه سرها ز تن

و دریافته پرسید که کوالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ جدا سازند گفت بلی - باز غنی دیوان خود را که از لك (صد هزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانی نگاه داشته و باقی را به آب داد و اد پیش سیرزا گذاشت میرزا از مطالعه ادبغایت محظوظ شد خصوصاً برای بیت حسرتها خورد و گفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند این يك بیت بمن میدادند و آن اینست.

حسن سبزی بنخط سبزمرا کرد اسیر دام هرننگ زمین بود گرفتار شدم“

صاحب بستان بی خزان داستان ملاقات غنی و صائب را اینطور بیان میکند: "گریند میرزا صائب بر این بیت او:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم
و جد کرد و حظ دانی برداشت و با اراده ۶ آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود
بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشیر رفت - قضا را ارضا کرده بود. حسرت نخورده
گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرف نظر از صحت و سقم
این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غنی ملاقات و صحبتها
داشت و اشعار او را میپسندید - این امر مورد قبول عده زیادی (از تذکره نویسان میباشد
که از جمله میترا ن مولفین مآثر الکرام (۲) - شمع انجمن (۳) - ریاض الشعراء (۴) -
سفینه خوشگو (۵) - مخزن الغرائب (۶) و صفح ابراهیم (۷) را نامبرد - دکتر صوفی
در مثال بدیهه گوئی غنی را بیان کرده است. یکی اینکه صائب در بیاض خود این
مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید و چون این مصرع برای غنی خوانده
شد او فی البدیهه گفت:

کدام سوخته جان دست زد بدامانت

که از لباس تو بوی کباب میآید

و دیگری را بقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت:

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم

به شاخ صندلی پیچیده مار عنبرین دیدم

و غنی همین مضمون را چنین گفت:

سیه چوری بدست آن نگاری به شاخ صندلی پیچیده ماری (۹)

(۱) رک به ص ۴۵ دیوان غنی - سرینگر ۱۹۶۴ (۲) مآثر الکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ۴۸

(۴) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوش گو ذکر غنی

(۶) مخزن الغرائب ص ۲۸۶ (۷) صفح ابراهیم صحیفه المغین ذکر غنی

(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت در مقاله ايکه در مجله هلال منتشر شده است درباره مسابقه شعري غني و صائب مينويسد. "روزي به کشتي نشسته سوي نشاط باغ ميرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رقيب مهروماه بود کنار درياچهديدند که به تبعيت از رسوم مذهبي نمود دست به گل آلوده کرده بود - صائب و غني هر دو از نظاره جمال آن سرولب جويار بيتاب شدند - صائب بر سبيل ارتجال گفت :

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیه مصرع ثاني آنرا گفت که :

شد مرا درد زبان ياليتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم و دريش بوسيد و گفت : " توگري سبقت از ايرانيان برده ای " (۱) از قول تذکره نويسان اين هم برميآيد که صائب دويست بيت غني را انتخاب کرده در بياض خود درج نمود (۲) همچنين او غزلي بر غزل غني سرود چنانکه گريد :

اين جواب آن غزل صائب که ميگويد غني

ياد اياميکه ديگ شوق ماسرپرش داشت (۳)

ولي بايد متذکر گرديد که هيچکدام از ابيات يا غزلي که ذکر آن بيان آمد در ديوان غني و يا در ديوان صائب تبريزي پيدا نميشود بايد آنها را از جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگير برای اولين بار وارد هند گرديد ولي نتوانست موفقيت شاياني بدست آورد - در سال ۱۰۲۸ بايران

(۱) هلال مرداد ۱۳۳۴ ص ۵۰ - ۵۱ (۲) صحف ابراهيم

(۳) شعر العجم فخر داغي جلد سوم ص ۱۶۳

مراجعت نمود بعد از مدتی بهندستان بازگشت و بعد از طالب آملی ملک الشعرائی شاه جهان بوی تغویض گردید. او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها و صلوات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موكب ملوكمانه رهسپار کشمیر گردید و چون هوای آندیار را موافق دل او خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید. در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت. شاعر ما با کلیم در رابط در ستانه و صمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان بریست غنی قطعه تاریخی و رثائیة برای او سرود و از آن معلوم میشود که غنی تا چه اندازه کلیم را دوست داشت و کلام او را میسترد و آن قطعه این است (۱)

حیف گز دیوار این گلشن پرید	طالبان بلبل باغ نعیم
رنت و آخر خامه را از دست داد	بی عصا طی کرد این ره را کلیم
اشک حسرت چون نمیریزد قلم	شد سخن از مردن طالب یتیم
هر دم از شو تش دل اهل سخن	چون زبان خامه میگردد در نیم
عمرها دریاد او زیر زمین	خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یک دگر	گشته اند این هر سه در یکجا مقیم

گفت تاریخ وفات او غنی

طور معنی بود روشن از کلیم - ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فانی

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غنی قبل بیان کرده ایم - او تنها کسی است که تذکره نویسان و مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غنی او را استاد شاعر ما گفته اند - ملا محسن فانی از مریدان ملا شاه بدعشی و دوستان دارا شکوه بود. او طرز فکر دارا شکوه را میپسندید و مشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف او دانسته اند و منظور اصلی وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

است که تمام مذاهب دنیا بريك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و
 فرقی بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب
 در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فانی را بحضور خواند و خلعت و مبلغ
 ده هزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت .

میر الهی

میر الهی از شعرای محدودیست که غنی کشمیری بآنان ارادت میورزید و به
 مرگ آنان قطعه ای سروده است . میر الهی از سادات اسدآباد همدان بود — در
 عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهی گردید . صاحب واقعات کشمیر گوید:
 ” چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد ، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود
 که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد — میر الهی حاضر
 بود ، بدیهه بعرض رسانید :

مصرح سه : خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهی رفیق و امین
 باشد . منظور شد . با ظفرخان در کشمیر آمد . (۲) و همین جا چشم از جهان بر بست .
 غنی قطعه تاریخ وفات او را نوشت که از آن سال وفات او ۱۰۶۴ در میاید . قطعه
 این است (۳) :

” نیست دور از اثر صحبت او	که لب گور در آید به سخن
بر سر خاک وی ارباب زمان	جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طا هر	برد الهی ز جهان گوی سخن “

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فانی صحیفه الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غنی ص ۲۴۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانی که مatakنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسی است که شاعرما اورابه بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهيم خان است. گاهي طغرا و گاهي شيفته تخلص ميکرد. در عهد جهانگیر از ایران به هندوستان آمد و مدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسربرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتي داشت و کلمات هندی را زیاد بکار ميبرد. او شعرای معاصر خود مثل میرزا صائب و قدسي و کلیم و سلیم را همچو گفته و خود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات را برای قدسي و کلیم مولفین شاهنامه جهانی انشاء نمود. (۱)

دو رهن بهم کرده اند اتفاق	يکي از خراسان يکي از عراق
کتابي که از بهر دارای هند	مرتب شد از گفت این دو نثرند
برد لفظ و معینش از دیگران	چو کاتب ندارند حقی در آن

همچنین در رباعي رکيک يکي برای غني که در آن اسم کوچکش ظاهر استعمال شده
ز ديگر درباره کشمير و کشميريان که هر دو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته
شده اند انشاء نمود و مابعد استعمال کلمات رکيک و دور از ادب و احترام آنها را
در اینجا نقل نميکنیم.

از این امر پيدا است که هيچکس از طغرا دل خوشي نداشت و بهمين علت است
که غني نیز بزم این مرد شوخ طبع و ظريف که با گفتار خود قلب مردمان را ميرنجانيد
این رباعي را گفته :

طغرا که بود روح کثيفش چو جسد	با صا صا ضميران شده دشمن رحس
گويد که برند شعرش ارباب سخن	نامش نبرد تا به شعرش چه رسد

(۱) خلاصه الکلام و صحف ابراهيم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشی

شاعر دیگر معاصر که غنی در یکی از اشعار خود با اشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیر است و بقول صاحب داتعات کشمیر " در نظم و نثر طبع بلندی داشت " بجلالمت حکام تن در داد. " و تئیکه تسلی شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کز دسر دیوان سیف خان ناظم نواند، خواهجه عنایت الله که در آنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشی کرد - آن صاحب قدر و استطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان نواند و تسلی را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند. " (۱) و این جواب نیز به بحر طویل است. و چنین بنظر میرسد که غنی بسبک شاعری رفیع اشاره لطیفی کرده میگوید:

نگفته ایم عزل در زمین طرح رفیع که میشود سخن مادرین زمین کم سبز (۲)
شاعری دیگری که غنی در یکی از رباعیات خود با اشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد در شعر به او عرفی و سنج نرسد
هر مصرع او بسکه بلند افتاد است ترسم که باد مصرع دیگر نرسد
ولی هر چه جستجو کردیم شاعری با اسم و یا تنخلص قلندر که معاصر غنی و یا معاصر عرفی و سنج مدرج گویان و قصیده سرایان در بار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلی بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علی عراقی مشهور به قلندر باشد که از عرفای هشتم هجری است و در شهر پانی پت (نزدیک دهلی)، در سال ۱۳۲۴ میلادی فوت کرد - ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (هدایت المعانی) این رباعی را به

(۱) داتعات کشمیر ۱۷۳ (۲) دیوان غنی ص ۱۷۴/۳

شاعری با اسم قاسم منسوب و آنرا هجو ملیح دانسته است ولی این رباعی در بسیاری از نسخه های خطی و همچنین در دیوان های چاپی غنی کشمیری یا فته میشود. (۱)
از جمله شعرا محمد اسلم سالم را تذکره نویسان کشمیر همشاگردی غنی دانست اند. ابتدا از اعیان هند کشمیر بود و بعداً اسلام آورد. از کشمیر بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نیل جنگ شاهزاده از او معروف است (۲). علاوه بر او دو شاعر دیگر کشمیر بنام ناطق و ندیم را هم طرحان غنی گفته اند. (۳) سه شاعر دیگر که تذکره نویسان آنان را در مورد غنی یاد کرده اند عبارتند از محمد علی ماهرو میر معز موسوی خان و حلیم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مینویسد (۴): "دیوانش (دیوان غنی) که سرپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی را فقیر تدوین نموده روزی مطلع تازه گفته پیش شاه ماهر خواند بیت:

بی چراغ است اثر برم خیالم غم نیست
مصرعی ریخته شمعی ست که در عالم نیست

شاه نظر بر اینها مارد شوخی نموده گفت: مصرع ریخته که در عمر گفته باشد همین خواهد بود "و سپس اشعاری را که میر معز موسوی از اشعار غنی برای خود انتخاب کرده یادداشت مینماید. چون به این شعر غنی میرسد:

حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم
میگوید "حکیم صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز. هر دو نوشته میشود
حکیم: خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم
سرخوش: خوردم ز خط نریب جمال عذار ار
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

(۱) دیوان غنی ص ۲۳۳ حاشیه ۳ (۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۸ -

(۳) صف ابراهیم صحیفه النون (۴) کلمات الشعراء ص ۸۴ - ۸۵

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکی از منصب داران شاه جهانی بود - سال ۱۰۵۰ در کشمیر متولد شد (۱)، در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد - چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلی امروز) سکونت گزید و در سال ۱۱۲۶ بدر رود حیات گفت (۲) - او شاگرد محمد علی ماهرو میر معز موسویخان است - سرخوش شاعر خوش قریحه و نویسنده خوبی بود - دیوان او ۴۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست - شاگردان او بندر ابن داس خوشگرو - حافظ محمد جمال تلاش - بیغم بیراگی - شیخ الله گلشن و کم گو کشمیری و حکم چند ندرت معروفند - محمد افضل با غنی ارادت غایبانه داشت و اشعار خود را با و میفرستاد چنانکه در کلمات الشعراء گوید: "فقیر ارا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضی اشعار غنی تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت -

شاگردان غنی

از شاگردان غنی میتوان سه تن را نام برد - یکی برادرش محمد زمان نافع است که ذکر او را قبلاً کرده ایم - دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غنی است - ذکر او احوال مسلم در هیچ يك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ای که او بر دیوان غنی نوشته میتوان به مختصری از حال او مطلع شد از عبارات و ترکیب کلماتی که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده و از شعر و ادب بهره وافی داشته است ، چنانکه از قطعه ای که در وفات غنی سروده برمیآید که طبع موزون داشته و بزبان عربی نیز مسلط بوده - قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸۴ حاشیه

بعربی گفته. است که آن در قطعه این است:

از فوت غنی گشته که ده غمگین هر کس شده در ماتم اودخانه نشین
تاریخ وفاتش از بهر سسند بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین
ایضاً

درش بمن گفت قائلی که غنی مرد نلت اسلت انت لیس ذکیا
اهل دل ای بنمبر بمرگ نمیرند کیف یموت الذی یكون تقیا
نیست وفاتش جز انتقال مکانی کان تقیا ر طاهرا و نقیا
زندگی دیگر است مرگ عزیزان مرد ولی عند من یكون عمیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد قال لنا ان نقول حی غنیا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غنی احترام فراوانی قائل بود و ادراجا دید^ن میپنداشته و شاگردی خود را با این کلمات بیان میکند "چون این هیچ مدان کج معج زبان بجناب آن مخفور نسبت شاگردی داشت و از صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملک الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملک شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی ب تقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمی گردانم"

از اینجاست که دیگر سی آشنا می شویم و او ملک شهید است.

خواجہ محمد اعظم در واقعات کشمیر (۱) و پیر حسن شاه در جلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملک را یاد کرده اند ولی نگفته اند که وی شاگرد غنی است یا خود این در این امر شکی نیست که این شاعر از معاصران غنی و اسلم سالم بوده است - موضوع دیگری که آقای علی جوادزیدی در مقدمه دیوان غنی تذکر داده اند این است که نسخه خطی دیوان غنی که در انجمن آسیائی بنگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷۴ ثبت و در قرن دوازدهم

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸

(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت " باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملك شهید " نیست و از این امر نتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت " الحاقی " باشد و یکی از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولی بعقیده نگارنده بدون این عبارت فقط در يك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگر که در آن زمان و حتی پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملاطاهر غني همانطوریکه قبلاً گفته شد بمرطبی رسید و در پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکی از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد و او حتی از نشست و برخاست کاملاً معذور بود . غني خوب میدانست مرض او لا علاج است و بنابه بیماری دایمی از زندگی سیر شده بود و میخواست هرچه زود تر از این جهان فانی رحمت سفر ببندد و مرگ را بر حیات ترجیح میداد :

تن بمر دن ده غني چون تامت گرديدنم

بهر این خاتم نغیني نیست جز سنگ مزار ۴ / ۱۷۱

او در باره درد اعضا يك مثنوی کوتاه نیز سروده است و علاوه بر آن در بسیاری از اشعار خود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست

تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست ۱۲ / ۹۹

امروز منم شهره عالم ز نحیفی

عمریست که از ضعف نتادم بزبانها ۵ / ۶۶

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ۴ / ۱۷۴

دارم دردی که هست چا نگاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت دلی
دایم تا مرگ هست همراه مرا ۱/۲۲۷

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کمی کم شود از سعی طبیب این تب و تاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب ۴/۲۲۷

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گدانت جسم زارم
جز نام نشان نهاد از پهلوی من
اکثر گویا چو حرمت پهلر دارم ۱/۲۳۹

گودست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست ۸/۱۱۰

وبالآخره این پیشگوئی شاعر ما درست از آب درآمد و او در سال ۱۰۷۹ بمعرض
مناق (۱) چشم از این دارفانی برپست.

درباره وفات غنی اختلافاتی هست که بعضی از آنها را اینجا بیان میکنیم.
مولفین سفینه خورشکو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غنی نوشته اند:
که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمعرض
مناق مبتلا و ازین دارفانی چشم برپست.

(۱) و (۲) سفینه خورشکو نسخه عکسی ذکر غنی (۳) صحف ابراهیم ذکر غنی

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی بهشت ماه تضا کرد در سال هزار و هفتاد و نه" و تاریخ حسن نیز آنرا تأیید میکند (۲) ولی چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعنی "در کمال جوانی بعد واقعه شیخ محسن فانی بهشت ماه تضا کرد" قسمت دوم یعنی "در سال هزار و هفتاد و نه" با هم متناقض اند زیرا فانی در سال ۱۰۸۲ فوت کرده و اگر غنی هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست و چون میدانیم که سال وفات غنی همان ۱۰۷۹ هست و فانی در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غنی بعد از فانی مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاک (۳) سال ۱۰۷۲ - فهرست کتابهای چاپی فارسی سال ۹۵۹ (۴) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دایمی جواد ۱۰۷۷ (۵) را سال وفات غنی دانسته اند و بدون تردید این همه نادرست است و صحیح ترین تاریخ وفات غنی کشمیری همان است که از دو قطعه ای که شاگردش مسلم گفته برمیآید و هر دو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه بر این سه تن دیگر تاریخ وفات او را گفته اند که یکی از آنان محمد علی ماهر است که این قطعه را گفت (۶):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش
که آگاهی سوری دار بقا از دار فانی شد

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ۴ ص ۳۱

(۳) ارمغان پاک - اکرام - لاهور ص ۱۳۸ (۴) فهرست کتابهای چاپی فارسی جلد اول خان بابا مشار - تهران ۱۳۳۷ ص ۷۴۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران - سید رضا دایمی جواد - جلد اول - ۱ ص ۱۳۰۹ ص ۲۶۸،

۲۸۸، ۲۸۹ (۶) مرآة الخیال ص ۱۶۲

داین در مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد بر زمین سخن از رفتن غني (۲)

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفی اظهار شده است. محشي واقعات کشمير در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فاني آرמיד" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تحت سلیمان کشمير جنت نظير بچپو تره کلائي پهلوی قدسي و سلیم مدفون است و آن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" و در ذکر سلیم گوید (۴) "پهلوی کلیم و قدسي و غني آسوده است" از این برمیآید که قدسي و کلیم و غني در يك جا مدفون اند. خلاصه الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵) "آخر کار سکنه در کشمير دلپذیر اختیار نموده بر وظیفه پادشاهی قانع بود تا آنکه در همان خطه جنت نظير بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت" پس يك اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. دلي آقای علي اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهی ایران بهند در کتاب "نقش پارسی بر احجار هند" در ذکر مزار الشعراي کشمير نوشته اند (۶) "در شهر سری نگر پایتخت کشمير در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال بر سر تپه ای مرتفعی که متجاوز از یکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور و اطراف آن سبزه و گل فراوان و در وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده و بدون خط و کتیبه است. و يك قبر که اندکي نقوش بر آن باقی مانده دلي بکلي غیر مقروء است و این قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است و در سری نگر مشهور است که بعضي شعراي

(۱) واقعات کشمير ۱۷۲ (۲) صفح ابراهیم ذکر غني (۳) واقعات کشمير ۱۷۱

(۴) سفینه خوشگونسخه عکسي (۵) خلاصه الکلام ذکر طغرای مشهدی

(۶) نقش پارسی بر احجار هند - علي اصغر حکمت - کلکته ۱۹۵۷ - ص ۶۷

عهد جهانگیری و شاهجهانی در اینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همدانی

ب — محمد قلی سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسی مشهدی

ه — يك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلانی باشد .

پس میبینیم که اختلاف فقط در مورد نفر پنجم باقی است و اکنون به سند دیگر میپردازیم . دکتر صوفی در کشیر عکس قبر غنی را چاپ کرده و نوشته است که آن قبر در زیناکدل سری نگر واقع است (۱) . دلی دکتر تیکو در کتاب " پارسی سرایان کشمیر " عکس قبر غنی را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگی اشائی ها قرار دارد (۲) اداره تحقیقات و کتابخانه و موزه حکومت استان جمو و کشمیر عقیده دکتر تیکو را تأیید و نظر دکتر صوفی را تکذیب کرده است چنانکه در نامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غنی — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگی اشائی ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳) . بادر دست داشتن این سند رسمی و تاریخی تردیدی باقی

است : (۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسی سرایان کشمیر ص ۴۰ (۳) عین عبارت نامه مذکور این

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's grave but there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسی سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیانند که غنی بعد از وفات در گورستان اشاعی هادر شهر سری نگر مدفون گردید.

حکایاتی درباره غنی

بطوریکه در آغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتی و داستانهای درباره شاعر ما نوشته اند که اینک بذكر آنها میپردازیم. بعضی ازین داستانها کاملاً بی اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخی از آنها محتاج بحث و بررسی که درباره آن مشروحاً ذکر نخواهیم کرد.

(۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء طی ذکر غنی این حکایت را نقل نموده است که خواننده بیهض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستی در آن موجود نیست و آن داستان این است: (۱) " هنگام فکر شعرا از جمع مردم انزوا اختیار میکرد. یکی از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (۲) آن معنی از خاطرش رفت. از این امر خلی مضطرب گشت. به غضب تمام برخواست و بیک ضربت تیغ سرش از تن برداشت."

اما بزرانشا صیکه از احوال و اخلاق غنی آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع و گوشه نشین و صلح پسند مانند غنی که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

(۲) حکایاتی درباره ملاقات صائب تبریزی و غنی کشمیری را مشروحاً در ذکر صائب و نیز در بحث نابینائی چشم غنی بیان کرده ایم. در اینجا فقط متذکر میشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که در تذکره حسینی (۲) و بستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظر میآید و ممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ويا محض تقدير و تعریف يك بيت شاعر از دطن پياخاسته
 اينهمه زحمت و رنج سفر طولاني را بر خود هموار سازد. ما ميدانيم كه صائب با
 ظفرخان احسن در كابل آشنا شد و سپس باو نقاط مختلف هند را ديده بکشمير
 آمد و يقين حاصل است كه او اين فرصت را براي ملاقات با غني مناسب دانسته
 بمجالست و معاشرت ميپرداخت. ذكر بديهه گوئي و حاضر جوابي غني و مشاعره
 او با صائب را در بيان موخرالذكر گفته ايم و فقط اضافه ميكنيم كه هيچكدام از اشعاريكه
 در اين ضمن به غني و صائب نسبت داده شده و نه غزليكه صائب به شعر غني
 تضمين کرده و در آن ميگويد:

اين جواب آن غزل صائب كه ميگويد غني

ياد ايا ميكه ديگ شوق من سرپوش داشت

در ديوان غني و نه در كليات صائب كه امروز بدست ما رسيده موجود است و فقط
 در تذكره ها باقي مانده است.

۳) حكايت ديگر كه در باره غني در تمام كشمير شهرت بسيار دارد و نشانه اي
 از منتهاي فقر و گوشه نشيني و استغناي اوست اين است كه غني براي سكونت خود
 اطاق كوچك و محقری برگزيده بود و هنگاميكه از خانه خارج ميشد در را باز ميگذاشت
 و چون برميگشت در خانه را برروي خود ميبست. چون از او علت اين كار غير عادي را
 سؤال كردند پاسخ داد كه بستن در براي نگهداري مال و متاع خانه است و چون
 متاع آن كلبه اش جز مورد او چيزي نيست در هنگام رفتن خانه خالي را باز ميگذارد و
 چون برميگردد در را ميبندد تا در امان باشد. اين داستان را بعضي از نويسندگان
 معاصر ما چون صرفي در كشمير (۱) و شيخ اكرام الحق در شعر العجم في الهند (۲) بحواله
 مشاهير كشمير نگاشته اند. از همه مهمتر اينكه اين حكايت كه نشاندهنده استغناي
 كامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمد اقبال كه هموطن

شا عرماست از آن الهام بگیرد و این واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید: (۱)

غنی آن سمنگویی بلبل صغیر	نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت	چو رفت از سراتحته را را گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی	عجب دارد از کار تو هر کسی
پاسخ چه خوش گفت مرد فقیر	فقیر ربه اقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران راست	در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تانشیند به کاشانه اش	متاعی گرانی است در خانه اش

چو آن محفل امروز در خانه نیست

تهی تراز این هیچ کاشانه نیست

(۴) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غنی نوشته

است این است (۱):

”از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه دلاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه پایتخت نماید. سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن بهمند نمود و او را با نموده گفت عرض کنید که دیوانه است. خان گفت عاقلی را چون دیوانه بگوئیم. او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد.“

تذکره نریسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) و ابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفی نموده بجای کلمه ”پادشاه والا جاه“ اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقضات میشود و از لحاظ واقعات تاریخی درست نمیآید بنا بر این خود محرفان و نیز نویسندگان عصر ما در قبول آن تردید دارند. دکتر امیر حسن عابدی در مقاله ای بعنوان غنی کشمیری (۴) مینویسد ”اما این حکایت ساختگی بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعرا و صوفیه علاقه ای نداشت و ممکن است

(۲) سفینه خوشگرو

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵

(۴) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

(۳) صفح ابراهیم

شاه جهان غني را طلب کرده باشد. ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشدند که سيف همان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمير نبود و او در دوران حکمراني اورنگ زیب دوبار با استانداری کشمير مقرر شد و هنگامیکه غني جان سپردا استانداری کشمير با سيف خان بود. ديگر اينکه در قبول کردن اين امر که اورنگ زیب غني را طلبیده باشد نبايد تردید داشت و اينکه ميگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحيح نيست. او فقط شعرائي را درست نداشت که مديحه گوئي و قصيده سرايي را وسيله معاش خود ساخته بودند و گر نه او از شعراي ديگر تمجيد و تقدير ميکرد و خودش نيز طبع موزوني داشت. براي اثبات اين ادعا ميتوان قول ابراهيم خليل را دابر براي که عالمگير هنگام مسافرت بکشمير محسن فاني را طلبيد و از او قدر داني نموده مبلغی و مبلعتی به او اعطا کرد و ماهيانه براي او مقرر فرمود بدليل آورد. پس ميتوان به يقين گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادي بر حقيقت مبني است و اورنگ زیب غني را بحضور طلبيد ولي وقتیکه امر پادشاه رسيد غني آخرين ايام زندگي خود را که در آن بدرد اعضاء مبتلا بود و از اين مرض شکنجه میکشيد بسر ميبرد و حاضر نشد به اين مسافرت طولاني و زحمت افزا تن در دهد و عذري براي نرفتن پيش آورد و بعد از مدت کوتاه جان بجان آفرين سپرد.

سیرت غني و افکار و عقايد او

تمام تذکره نويسان چه معاصر غني و چه متاخر متفق اند که غني مردی قانع - فقير منش - ديندار گوشه نشين دوست دار استغنا و عزت نفس بود. او بر عيالات عموم شعراي عهد خود شاعري و مديحه گوئي را وسيله کسب معاش و سناخت بلکه قصيده گوئي و ستودن امراء و رؤسا را موجب ننگ و گرفتن صله شعرا باعث بدنامي و دون شان و مرتبت يك شاعر واقعي ميپنداشت و بنا بر اين هيچ وقت بدربار پادشاهان و امراي وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بهشتم آب و رنگي نيست حوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای السوان را ۹/۷۲

را از شعرای که زبان خود را با سرودن مدح دیگران آلوده میکردند ربه توبه بخشش
و عطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند:

سمنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیلک تیربی پراندازند
ز راه حرص عجب نیست گرینهاک نتند
۵/۱۴۳ سبکروان که چو شاهین بلند پروازند
از خودش نیز بر شاهان و نعمت آنان فریفته نشد.

فریب نعمت شاهان منحور که از نفعفور
۶/۱۵۴ صدای کاسه خالی بگوش میآید
داز آنان چشم کرم نداشت.

چشم کرم مدار ز شاهان که جز نمند
۴/۱۲۲ آئینه نعلعتی ز سکندر نیافته است
غنی نه تنها بسلالین و امرا بی اعتنا بود او صله و انعامی از کس نگرفت
غنی چرا صله شعر از کسی گیرد
۲/ ۸۰ همین بس است که شعرش گرنت عالم را
لکه از هیچکس چشم داشتی نداشت.

مرا ز کس نبود چشم التفات غنی
۷/۱۹۷ زیشت آئینه پیدا است صورت حال
از هیچکس سؤال نکرد و دست تکلدی پیش کس دراز ننمود:

لب سؤال غنی پیش ممسکان مگشای
۵/۱۶ که ترسم از دهنت لقمه زبان گیرند
ممنون دست کوتاه خویشم که پیش کس
۷/۲۱۵ بیرون نکرد سرزگر یبان آستین

نی در اشعار خود اشاراتی بسیار بفقرو مسکنت خود دارد ولی هیچگاه شاعر از
بن جهت نتالیده و فغان برنیاورده است و آنچه گفته است از طریق حکایت برده و

نه از راه شکایت و در بسی از مواضع دیوانش فقر و خاکساری و محال نشیني را ستوده
و بنا به حدیث نبوی «الفقر نمری» بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتي است فقر که در کنج اخزا
فرش ني است سایه و فراش آفتاب ۵/ ۹۱
سرمایه من در آستین دست تهی است
بر خاتم دولتم نگین دست تهی است
اصل زرو سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است هبین دست تهی است ۲/ ۲۳۰

غني بوجود فقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسی دراز
ند و از آبروی خویش بگذرد :

کاسه خود پر مکن از خوان کسی
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را ۱۰/ ۷۶

تا فقر شده مقیم کاشانه ما
از گرد امل تهی است ویرانه ما
رفتن بدرخانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانه ما ۳/ ۲۲۵

اوبه مال و خواسته این دنیا هیچ وقعت نمیگذاشت و حتی آنرا باعث خرابي و
دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگین سیلاب باشد خانه زنبور را ۷/ ۷۸
و بترك آن نصیحت میکرد :

خانه محالي کن ز اسباب تعلق چون حباب
تا نیا بد راه در کاشانه ات سیل بلا ۱۱/ ۷۴

ارهیهگاه از بهر دو نان منت دو نان نکلشیده راستقلال نگیری راستغنائی ذاتی خود
را فدای درم و دیناری چند نکرده است و شاید کمتر شاعری بتوان یانت که ازین
جهت بدین درجه از علوهمت رسیده باشد.

آزاده ام ز قید زمین چون نهال شمع
بردم فرد به آب گل خویش ریشه را
۵/۸۰

مرا بخانه سفالی ز بینوایی نیست
خوشم که در کف من کاسه گدایی نیست
۸/۱۱۲
بدست خود چنان بستم حنای بی نیازی را
که همچون پنجه مرجان در از دریا نمیگیرد
۵/۱۴۱
ارجوی حرص بیش نخوردم ز قطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد
۵/۱۶۳
هرگز غمی ز کاسه خالی نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش
۲/۱۷۷
آبروی خویش را در مطبخ دندان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش بیوی آب دندان
۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیشد

بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن
۹/۲۰۶

دلی با وجود فقر و تنگدستی با علوهمت و مناعت طبع زندگی میکرد

غنی اگر چه فقیر است هستی دارد

نشانده است بکونین دست خالی را
۳/۶۸

غنی از ننگ نام زر نگیرد که نام زر گرفتن هم گدایی است
۱۲/۹۷

علوهتم کنی آتش از همسایه مینواهد

بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود
۱/۱۶۳

استغفار بی نیازی جزء ذاتی غنی بوده است و الحق تخلص او اسمی است که
با مسمای خود تطابقت و صدق کلی دارد.

او درویشی برد توکل پیشه و عقیده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسیا

دائم نمبوش دار زبان سوال را ۱۱/۷۰
توکل پیشه را روزی بدست خویش میابد

مکد انگشت خود کودک چو نبود شیرستان را ۲/۷۳

ولی سعی و کوشش و جهاد را برای زندگی و موفقیت لازم میدانست و هدیشی را
که مولانا ی روم در این شعر بآن اشاره میکند

گفت پیغمبر بآواز بلند با تو کل زانوی اشتر ببند

غنی نیز پیروی میکند و میگوید

بی تعب در منزل مقصود کس را یار نیست

نردبان این سرا جز راه ناهموار نیست ۵/۱۰۳

هر کسی گوهر مقصود بیابد از سعی

پای من بسکه دید آبله ای پیدا کرد ۶/۱۴۲

ادبه مقدرات و قضا و قدر نیز معتقد است و گوید هر چه مقدر است پیش آید و بیش از
مقسم کس چیزی نیابد

از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست

کی بشاهین ترازو میتوان کردن شکار ۱۱/۱۶۸

از قلمرو تقدیر پای نتوان بیرون نهاد و آدمی را از طاعت آن چاره نیست

گذار از قلمرو تقدیر یا برون

سرمشق خویش ساز خط سرنوشت را ۶/۸۷

ولی این اعتقاد با کار و کوشش و جد و جهد در طلب منافات ندارد و روزی هر چند
مقسم و مقدر است ولی بر حسب همت آدمیان است

میرسد روزی بهر کس در خور همت ز غیب

کي بدام عنکبوت افتد شکاری جز مگس ۸/۱۷۴

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعی بدون کوشش
آدمی به هیچ مقصود نمیرسد و از خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت
نمیگذرانید

من از قدم سعی بمقصود رسیدم

هر آبله پای مرا تبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست و پای میزنم

پا بفروق روزگار و دست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعی روزی بر نمیدارد مرا از پای خویش

آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

و آنانی که در زندگی کار و کوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت و من از کاهلی مانده براه

بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱۶۲

رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند

چونك پا بخت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگی با ظاهر زنده بودن نیست بلکه باید در پی کسب و کمال بود و حیات ظاهری

بدون پیشرفت معنوی در حقیقت توقف و مرگ تدریجی است

کسیکه زنده با ظاهر زندگی باشد

دمیکه گشت زد معوی خموش گویا نیست ۶/۱۱۸

باید در کسب هنر برد و با شرافت و بزرگی بسر برد. ولي شرافت ذاتی بتقلید حاصل نشود

شرت ذات بتقلید نگردد حاصل گاو و خروا نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمی را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چون نیست چه حاجت بلند پروازی

که کار شیر ز شیر علم نمی آید ۳/۱۴۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر نموشی بر لب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها
است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفانی است

مهر خاموشی بلب نه تا برد عیشت بکام

بی زبانی پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهی دلت کشاده شود و سکوت جوی

غیر از دهن دیگر چه گشاید ز گفتگوی ۴/۲۱۴

او با تمام کمالات و با مراتب و مقامات علمی و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت
اشعارش نیز حاکی ازین معنی است

ترك گویائی زد دل نكته گیران رستن است

بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

بر لب چو آستین زده ام بنحیه ۴ سکوت

انگشت گرزنی بلبم را نمیشود ۵/۱۹۷

دلی حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل
زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان

خاموش شدن مرگ برد اهل زبان را ۳/۷۱

غنی تمام زندگی در گوشه نشینی و عزلت گزینی بسر برد زیرا میدانست

هر کس که بکنج انزوا بنشیند

کی بردر کس چون نقش پا بنشیند

در خانه ۴ خویش هر که پیوسته نشست

نقشش چون نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

و گوشه نشینی را موجب تعلق خاطر در جوع بندها میپنداشت

در گوشه بی تعلقی جای دل است

و ارسته همیشه در تماشای دل است

کشتی چو قلندران به پهلوی بندد

آنرا که برای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

و اختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت و رنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان از آشنائی اختلاط افزون

در آید چون درون دیده مژگان خار میگردد

مکدر میشود دل از سنجگریان بی معنی

برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد

بچشم کم مین گردد کدورت را که در آنهر

برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۳۲۱/۱۴۰

و از رفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطر من از اهل عالم جمع شد چندان

که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۳/۱۸۶

از اهل دنیا شکوه بسیار دارد و از نفاق دوستان منافق مینالد

هر چند که برگرد جهان برگردا دیدم

از کس سخن ملایمی نشنیدم

شد پرده چشم من چون عینک سنگین

از بسکه ز خلق سمّت روئی دیدم ۴/۲۳۸

کردم هر چند جستجو در عالم

یاران موافق بجهان دیدم کم

افسوس که همچو مهره های شطرنج

یک رنگ نیند همنشینان با هم ۴/۲۳۹

شاید علم مقام و درجات علمی و عرفانی سبب گردیده که او محسود تحلیق باشد

نیستم گردون دلی دارند مردم کینه ام

هست چشم عالمی روشن ز داغ سینه ام ۷/۱۹۳

بسیب همین بیزاری از مردم دنیا و گرفتگی از آنان است که بخلوت و عزلت روی کرده

و عالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد

هرکس که گشت عریان در پیرهن ننگد ۱/۱۵۸

غنی نه تنها از مال و منال مستغنی بود بلکه از زخاوت دیوی چون زیور و زینت نیز
بری بوده است

از خود آرائی غنی در بند زینت نیستم

میبرد چون رنگ در از دست من رنگ هنا ۱۳/۷۴

اواز شهرت نیز بی نیاز بود و کمال او دیر از شهرت طلبی مستغنی نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد

هرگز انگشت نهابدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غنی بنا به پیش بینی خودش بمانند دیگران بعد از او شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد

که بعد از مرگ آهوانه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

و اگر چه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم

همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ۶/۶۷

ولی او را از آن ثمرتی نبود

ز شعر من دگران کامیاب و من محروم

زبان ز گوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱۹۲

او را بمانند هنردران با غم الفتی است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم

هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲۴۰

و میدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج در درد اند و ترین محنت و

فقر بردنبخت سیه را اختلاطی با سخنگریان

بود گرمسکن طوطی سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

و رنج و ممن و نگراندیشه از روز ازل مقوم هوشمندان است و کاملان

هرش است که سرمایه صد درد سراسر است

فارغبال آنکه از جهان بی خبر است

در بیضه نمیکند مرغان فریاد

هر چند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد

طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غنی به تاثیر افلاك و آباء علوی در امهات سفلی معتقد است و گوید نباید از

نابسامانیهای کار فلک شکوه کرد و استقلال خود را از دست داد

گر فلک کار ترا بر هم زند از جا مرور

جامه را عیاط سازد قطع بهر دوختن ۴/۲۰۶

دلی گاه خود نیز از جفای سپهر گردون و اختران دون بستوه آمده آرزو برآورده است

شکل گردون گره و صورت گردون گره است

کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/۱۱۲

هر چند جفای روزگار غدار بسیار است در جنبه‌های عالم خاک بیشمار دلی باید در

دوران حیات کشاده روی و دندان برد

چون قفل اگر گزینگی گیری پیش

آخردلت از تیغ جفا گردد ریش

دادند چو صورت کلید ابرر را

پیوسته کشاده دار پیشانی خربیش ۲/۲۳۶

باید ایام زندگانی گذران را بعیش و شادکامی گذرانید خاصه روزگار جوانی را که

چون شب تاریست بطرب و شادمانی طی کرد

در جوانی بطرب کوش که این مری سیاه

شب تار است با فسانه بشر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل و سنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشی" چید و از

لذات طبیعت و عیش و عشرت بهره‌ور گردید

- عني فصل بهار آمد گل عيشي توان چیدن
 ۶/ ۲۰۸ برون آدر چو برگس ز زخاڪ و صرغ ساغرلن
 بر خيز غني هواي سرور دین است
- ۵/ ۲۲۹ مي نوش که وقت باده ایں است
 باید از شراب یا قوت کړن مدد طلبیه تارنج گیتی فراموش شود و مصائب دهر از یاد رود
 خوشاروزی که اسباب طرب را بنیم آماده
 ۱/ ۲۱۸ نباشد جز کدوی ساز ظرفی خالی از باده
 اگر باده نباشد باید از نغمه و آواز دل بست
 گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
- ۵/ ۱۵۲ چون ز صهبا میشود خالی کدور ساز بند
 در اینجا لازم میدانیم یاد آدر شویم که غنی را اشعار نیست در باره باده نوشی و ساغر
 کشتی و از آن جمله یک تعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل می کنیم
 توبه از می نکنم در پیری
- ۳/ ۱۰۹ میکشی در شب مهتاب خوش است
 از کنارم دختر ز کرد تا پهلوتاهی
- ۲/ ۱۱۱ کار من اکنون غنی با طفل اشک افتاده است
 چنان ز سیر چمن دل شکسته ام بی می
- ۶/ ۱۲۰ که سبزه در ته پایم چوریزه مناست
 همچو مینا زور بازوی که دارم از می است
- ۲/ ۱۳۵ گر نباشد باده دستم آستینی میکند
 معطر است دماغم ز خوردن صهبا
- ۳/ ۱۵۹ مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود
 دو ختم از بسکه چشم خویش را بر جام می
- ۴/ ۲۲۲ مینماید در نظر چون کاسه سر جام می
 از بس لباس خود را رهن شراب کردم
- ۷/ ۲۲۲ چون شیشه نیست ما را جز دست و آستینی

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
 پستان بلب ما است حباب می ناب
 ما را نبود بغیر می نوشی خواب
 گهواره ماست کشتی عالم آب

۱/۲۲۸

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در باره آن چنان می گوید:

ساقی بجام ریز می پرتگال را
 ماه تمام ساز بیک شب هلال را

۱۰/۷۰

ممکن است مطالعه اشعار فوق و اشعار دیگری چون

محنت کجاسردی ری می کشیم ما
 از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما
 چند در مرسوم سرما شرار از سنگ کشیم
 گردد دست زمیفا می گلرنگ کشیم

۳/۱۹۰

می نیست چو در کاسه مرار عشه در اعضا است

دستم بنظر پنجه طنبور نواز است

۴/۹۹

در نظر بعضی دلالتی بیاده نوشی شاعر ما بکند. دلی بادر نظر گرفتن مقام علمی و اخلاقی این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم "تارک مراغبه دنیای دنی و مظهر کمالات سنی" بود نمی توان او را محض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت بر استادی و چیره دستی شاعری کند مرد شرابخواره و رند بد مست معرفی کرد. در این امر تردیدی نیست که اشعار که در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفانی در دیوان غنی موجود است) دلی نباید فراموش کرد که این اشعار جزو غزلیات است و شاعر ما سرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و با اقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم زمی و مل زده اند و نیز سرودن این ابیات پرداخته است و اینگونه شعرا در تاریخ دب فارسی بسیار اند

غنی هیچگاه شادی و شادکامی را با تردامنی و نابکاری نمی آمیزد و به مبانی

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار سناه
را باب سوبه شست و بدرگاه حضرت باری تعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش
گشت و منظور نظرش

از در سیاهی پاك نگردي هرگز

تا سر نهمی بسجده مانند نلگین ۸ / ۲۴۰

غنی را چهار توجیهی بوده است و بادای این فریضه دینی میپرداخته است و بی غرض
و از ادای صلوة نه رجای بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسوس خاطر
دفع شد و وسوس خاطر از نماز با حضور

مابدست بسته را کردیم قفل بسته را ۴ / ۲۵

و عشق به دوست و حب و شوق بدو

از نماز نیست مطلب غیر جستجوی دوست

میروم از اشتیاق افتان و خیزان سری دوست ۶ / ۱۰۲

اوبه حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق و محبت
بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایه ۴ -

دی شاه و گدا توانگر از مایه ۴ -

درها تم صنع سر نزد نقش دو کون

تا صرغ نشد سیاهی سایه ۴ - ۱ / ۲۴۲

تادین تو را کرد بر اقامت در خیر

بر روی زمین نیست نشانی از دیر

چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه

کز پیرریت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳۵

کسی بر در جزا سر نبرد تواند شد

که خاک پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳۶

شود براه یقین پیر دستگیر ترا

امام سبحه گراز خالك كریلا باشد ۳/۱۳۶

غنّی در مکتب عرفانی ملا محسن فاضلی درس خوانده بود و از مجلس و صمبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تعقلات زده شود و جسم و جان را صفایی پیدا گردد و مرغ روح را رهی بکوی جانان افشاند لازم میدانست که سالک مسالک ربانی در هر دو طریقت عرفانی بر ریاضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح در روان قوت گیرد (۱)؛

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل

تا کدو خشک نگردید می ناب نیافت ۳/۱۳۳

و خود نیز عمری بر ریاضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بجاهداتی

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صرفیه و درویشان کشمیر این دوره مانند ریشی ها و یرگیها بر ریاضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکی از شش مکتب فلسفه هندو است که اصول آن مبتنی بر آداب ریاضت و ورزش بدنی میباشد و جوگی بمعنی مرتاض استعمال گردیده و مقصود از آن آماده شدن فرد برای انجام دادن کار سخت و تحمل مشقات و یا خودداری از خواهش ها و لذات است. جوگی با ضبط حواس جسمانی و دماغی درون خود را از جمیع خواهشها و آرزوهای خالی میکند و به عالیتترین حالت که حالت بیخواهشی است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر بر ریاضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولی او خللی وارد نیاید. جوگی بهر چه نصیبت میشود مسازد و مهربان درم. دل است او با آزادگی و بیتعلقی و ربی نسبتی جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند و سپس میتواند به پیروی از طریقت ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه های هندو رجوع شود به مقدمه سر

اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالی نائینی - تهران - ۱۹۴۰

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش

سنگ بستم برشکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکرد الله ذکر اکثر از ذکر حق
غافل نبود

غافل از ذکر مشوگر نبود سبجه بدست

رشته بند بر انگشت مکرر بستند ۱۰/۱۴۴

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضی خاصی دارد که
روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خراب

بیاض دیده را کی روشنائی است ۱۱/۹۷

درد دل شب سالک عاشق راست که بر خیزد و عبادت باری تعالی نایستد و بر از نیاز
با معشوق و محبوب ازلی بر دازد و از خراب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش

یک نفس، غافل مشو از خود که خوابت میرد ۷/۱۵۹

۴۵، از زاهدان ریا کار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکرگسترده
اند و عوام کالانعام را گرد خود فرا آورده اند و در بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده
است و از اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بی آبرو گر بربل دریا رود

میشود مرج حصیر (از زهد خشکش مرج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر حام نگیرد

کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گر زاهد خشک است رهبر بی تمیزان را

که نایبنا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشك
زاهد بر دواز باغ که چون مهره تسبیح
از چشم بدت دانه انگور شود خشك

۳۰۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواك
كجا زدست دهد همچو آتیا مسراك

۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
نیضی نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب ز مروج بوریا نتوان شد

۲/۲۳۲

ای یافته از ذکر خفی دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار تنفس
خواهی که دلت گشاده گردد چو حباب
در ترك هوا کوش نه در حبس نفس

۴/۲۳۵

بازار نمد پرشی ارباب ریا
گرم است گر امروز نیا شد فردا
خواهد که ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله نفس زود نشیند از پا

۴/۲۲۶

زبزم می بروای محتسب که دستارت
چو پنبه ۶ سر میناست بار خا طرها

۳/۶۶

پیرشد زاهد و از راز درون بیخبر است
۱۲/ ۹۵ قدح گشته او حلقه بیرون در است

نماز پارسا بی مطلبی نیست
۳/ ۹۷ سلام او سلام دوستایی است

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
۲/ ۱۱۹ زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است
و بالاخره او از زاهدان ریا کار و محتسبان کنه جو کناره میگیرد و صحبت رندان پاک
سرشت را بر آنان ترجیح میدهد

محتسب خواهی کنی بیکار گر چهار را
۳/ ۱۱۸ ششهای دانه انگور میاید شکست

بامرده دلان چند نشینی به مساجد
۹/ ۱۰۴ خممانه نشین باش که خم زنده بگور است
او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق و حقیقت را در هر حای که باشد
یکی میدانست و فرق دیر و حرم را روا نمداشت

رشته را از پنبه ترحیل تا منصور یافت
۷/ ۱۰۳ اختلافی در میان سیحه و زنار نیست
چشم هر کس که شد از سرمه عرفان روشن
۱۰/ ۲۱۱ آتش طور زهر سنگ تواند دیدن

او عقیده دارد که سالک در سلك محتاج پیرو رهنما است و بدون راهنمایی نمیتوان
مراحل را بخوبی پیبرد

سالک نرسد بی مدد پیر بجای
۹/ ۲۲۱ بی جور کمان ره نبرد تیر بجای

دلي باوجود این آنکه در راه طلب "دستگیر" طلبد از پیشرفت باز میماند و نمیتواند
نبوغ نعره را چنانکه باید و شاید بظهور رساند و مثال آنان که بکسان دیگر متکلی اند
چون آسیا سنگ است که همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجای نرسد

دستگیر آنکه طلب کرد رهی پیش نرفت

آسیا گرد عصا گشت بجای نرسید ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نیست

چون شمع پس قافله اشک روان باش ۴/۱۷۷

او مرد آزاده ای بود و براه قناعت و آزادگی تدم بر میداشت

روشن بقناعت شود آئینه باطن

ماهی که دل افروز بردن جبین است ۵/۹۸

کاری بفلک مردم آزاده ندارند

هر سرو که دیدیم غنی بهاک نشین است ۱۰/۹۸

مراجع است اسباب تعلق لیک آزادام

سراپا پنجه ام چون سرو دامانی نمیگیرم ۶/۱۹۶

و بالاخره

آزاده ام ز نیر زمین چون نهال شمع

بردم فرو به آب دگل خویش ریشه را ۵/۸۰

فصل پنجم

بررسی اشعار غنی و سبک آن

۱- تعداد اشعار و ذکر نسخ مطبوعه و مخطوطه دیوان غنی

شاعر ما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت و بقول او «سخنی چند که از ذات شریفش یادگار مانده بود و جز بصفحه روزگار ثبت نمی نمود و خلفی چند که طبع لطیفش بجای خود نشانده چون یتیمان بی پناهان در سفینه های مردم کوچه بکوچه میگردید پیش از آنکه مسوده اشعارش جمعیت پذیرد و سمنان بیاض صورت دیوان گیرد رشته حیات از هم گسینمت» (۱) سپس مسلم که بشاگردی غنی «علم مفاخرت میافراخت» در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع کرده بصورت دیوانی ترتیب داد. ولی تذکره نویسان در این مورد نیز اختلاف دارند و نظریات و داستانهای متعدد بیان داشته اند. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا مینویسد (۳) - «دیوانش که سراپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داده چنانکه دیوان میر معز و ناصر علی را فقیر تدوین نموده» و سپس اشعاری را که میر معزالدین مرسوی (احتمالاً برای بیاض نمود) انتخاب نموده درج میکند. دیگر میر حسین درست سنجهلی است که ضمن ذکر داستان ملاقات صائب با غنی و پرسیدن معنی کلمه کرالین اضافه میکند (۴) «غنی دیوان خود را که از لك (۵) بیت برگزیده و هزار بیت بیافتی نگهداشته و باقی را

(۱) د (۲) دیباچه دیوان غنی - سرینگر - ص ۵۵ (۳) کلمات الشعراء ص ۸۴

(۴) تذکره حسینی ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك یعنی صد هزار

بآب داد و او پینش میرزا گذاشت.“ در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غنی اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علی ماهر دیوان غنی را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غنی بکملک همشاگردی بنام ملک شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هر یکی نظریه ای را تأیید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غنی در اواخر زندگی بترتیب اشعار خود توجهی داشته ولی مرگ با و فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته و در همان سال وفات غنی آنرا تکمیل نمود. ولی بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غنی است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علی ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطی کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولی آنرا در این مورد اشتباه دست داده است مثلاً والد یمیر

(۱) صاحب سفینه خرگوش مینویسد — “چنانچه از کشمیریان که هرسال شنیده ایم مسلم شاگرد غنی دیباچه دیوانش نوشته گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگی بود نگهداشت و باقی بحضور خود مطالعه و ضایع ساخت.” مولف واقعات کشمیر مینویسد — “دیوانش که سراپا انتخاب است میرزا محمد علی ماهر ترتیب داد” در مخزن الغرایب آمده — “از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقی را شست” و علی ابراهیم خان در صحف ابراهیم نوشته است “دیوانش میر محمد علی ماهر ترتیب داده و بقول در حالت استیلا مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقی را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثریک بیت و دوزبیت و بعضی بی مطلع و بی مقطع است” و صاحب تاریخ حسن گوید — “دیوان اشعارش که میرزا محمد علی انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست”

م- تاریخ حسن جلد ۴ ص ۱۹

ایوانف در فهرست نسخه های خطی مربوط به انجمن آسیائی بنگال دیباچه دیوان غنی را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷۴ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولی نگاهی به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غنی است. همچنین چارلز ریور در فهرست نسخه های خطی موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است و دیباچه ای را که باین رباعی

ای ذات تو سر دتر افراد وجود
هر بود و نبود را از بود تو نمود
تا دصف جمیل تو نیا مد بمیان
حرفی بجهان نبود از گفت و شنود

شروع میشود دیباچه ماهر میدانند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپی موجود و بدون تردید تحریر مسلم است را و تقریباً پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "اما بعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه بر این تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب و محرر آن محمد علی ماهر است.

اشعار غنی بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان درآمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعنی فقط یکسال بعد از وفات غنی آماده شد در اکادمی فرهنگ و هنر زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود و بدون تردید قدیمیترین نسخه دیوان غنی میباشد. آقای علی جواد زیدی در مقدمه ای که بر دیوان غنی چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطی را که در کتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است و در هنگام ترتیب و چاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). از آنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومی محراب بخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هر یکی از کتابخانه های کشمیر و انجمن آسیائی بنگال در کلکته و کتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) و یک نسخه از هر یکی از کتابخانه شخصی قاضی عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the
Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow
page 351

(۱) دیوان غنی سرینگر ص ۴۹ - ۵۲

مسجد جامع بمبئی و موزه بریتانیا لندن میباشد. علاوه بر این کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشد و ما اینجا از دو نسخه دیگر ذکر میکنیم. نخست نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولی فهرست نگار متخلص شاعر را غنی لاهیجانی نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعرمانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غنی کشمیری است و نسبت لاهیجانی یا اشتباه بلوشه است یا سهو کا تب نسخه. این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بنحیث متعلق نوشته شده است. دیگر نسخه ایست که ذکر از آن در کتاب "الذریعه الی تصانیف الشیعیه" (۲) آمده. این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگونی مقیم سامراء میباشد و در آخر آن رباعی که مسلم بر وفات غنی سروده و از مصرع پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است. علاوه بر این خان بهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (۳) در فهرست نسخ خطی کتابهای عربی و فارسی دارد دانشگاه بمبئی دیوان غنی را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنوی را بنام "جنگ نامه" تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غنی نسبت داده متذکر میگردد

Bibliothèque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans (۱)
 par E. Blochet, Bibliothèque de la Bibliothèque Nationale.
 Tome Troisième. Nos.

(۲) الذریعه الی تصانیف الشیعیه تألیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی القسم الثالث
 من الجزء التاسع - چاپ تهران ص ۷۹۳

A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu (۳)
 Manuscripts in the Library of the University of Bombay,
 by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غنی درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند —

غنی چون بر صف آن جهان برتر است بمقصود باز آمدن بهتر است
آقای علی جواد زیدی در مقدمه دیوان غنی (۲) این شعر را اینطور نوشته اند —
غنی چون زو صف آن جهان پرور است بمقصود باز آمدن بهتر است

و بنا بر این میبینیم که اینجا کلمه غنی بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای « بی نیاز » و بعنوان صفت « جهان پرور » استعمال شده است و بنا بر این دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غنی است. همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲۴۱۹ کتابخانه خدا بنش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات در بابایات الحاقی است که بعضی از آنها از ابوطالب کلیم میباشند و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپی دیوان غنی چاپ مطبع مصطفائی در شهر لکنئو (هندوستان) است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو برد که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپی دیوان غنی کتابی است که اکادمی هنر و فرهنگ دزبانهای هندو کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطی و چاپی و بیاضهای شخصی با مقدمه ای از علی جواد زیدی در سال ۱۹۶۴ از سرینگر چاپ کرده است

This is a poem by Ghani describing the war between (1)
Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies
ff 42-58 and begins with

خدا یا همه ملک عالم تر است جهان پادشاهی مسلم تراست
On ff. 143 b, there occurs the takhlilus of the poet in the
following couplet

غنی چون بر صف آن جهان برتر است بمقصود باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غنی ص ۱۹ - ۲۰

دیوان فنی دارای غزلیات - قطعات - مثنویها - تصاید - رباعیات - و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار فنی تمام و کمال بما نرسیده است و مویید این مطلب آنست که غزلیات فنی که بهمارسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتي و سه بیتي و چهار بیتي در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه فوقاً گذشت برای ما میسر نیست ولی میتوان تعداد ابیاتی را که بشکل غزلیات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات فنی اغلب به اوزان مانوس است و بچهره هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان فنی چاپ سرینگر ۹۲ است ولی دو رباعی از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعی دو در نعت حضرت رسول اکرم یکی در مدح اورنگ زیب پادشاه یکی در هجو طغرای مشهذی - یکی در تعریف قلندر شاعر و سه رباعی در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار - شکوه از مردم دروزگار - شکایت از بیماری در رنجهای بدنی توصیف بهار در وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقی - عرفانی و فقر و استغناء است.

در دیوان فنی سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکی از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائید است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نرگشور موجود نیست فقط بیت اول آن جزو ترك بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان فنی چاپ سرینگر از نسخه خطی متعلق به قاضی عبدالودود در شهر پاتنا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنوی است سه بیتي که در پایان آن شاعربیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود	گفتهش زین جستجویت چیست سود
در جواب گفت آن زنار دار	نیست در دستم عنان اختیار
”رشته در گردنم افکنده دوست	میرد هر جا که خاطر خواه دوست“

از قطعات موجود در دیوان غنی سه قطعه در تاریخ وفات ابر طالب کلیم - میر الهی و اسلامخان است و دو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجر اسپ . این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میا شد .

همانطوریکه که در ذکر سیرت غنی گفته شد او شاعر مدیحه سرا نبود و تصایدیکه او سروده در مطالب اخلاقی و صفت زمستان و یاد در وصف بیماری خود است و تعداد ابیات این تصاید ۷۷ میرسد .

دیوان غنی دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ و ردیف ست ۱۰۲ و ردیف دال ۱۴۴ - ردیف ش ۲۰ و ردیف میم ۷۵ و ردیف نون ۳۲ و ردیف یا ۶۲۵ فرداست . ردیفهای جیم و هاء و حطی و خاد سین و طاء هر يك يك فرد و ردیفهای داور و راء و غین و گات سه بیت و ردیف کات و لام چهاربیت و ردیف باء و قاف ۵ و ردیف زاء و هاء هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد .

چون تمام ابیات دیوان غنی را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولی مطمئناً شاعر ماضیلی بیش از این شعر سروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسی پیدا نکرد و یا آنها را نه پسندید و رد دیوان جا نداد . این حدس از قول خود غنی تأیید میشود و در بعضی مواضع دیوانش بکثرت شعر گوئی خود اشاره کرده چنانکه گفته است —

مارا چو شمع مرگ بود بحا مشی غنی

اظهار زندگی بزبان میکنیم ما ۸/۶۸

ما بصد معنی باریک نگریم حموش

گهر است اینکه بیک رشته دهن میبندد ۵/۱۶۱

و نیز چنانکه گویند در اشراشتغال بشعرو استغراق در نظم اشعار گروشه نشینی گزیده بود .

کرده ز جهان شغل سخن گوشه گزینم

تا خامه مسافر شده من بمانه نشینم ۲/۱۹۴

گزشته از اشعار يك قطعه منثور نیز از غنی بجای مانده است که بدیوان غنی چاپ سرینگر ملحق شده است و این قطعه را غنی بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر و خطاب به « نغمه پردازان بزم سخن آرا می » نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است . کاتبی این بیت غنی را

نی جای درون رفتن دخی پای برون شد در مانده این دایره ام همچو جلاجل
به منتخب التواریخ بدایونی الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غنی فیهرت
یافته بود بعضی دشمنان شاعران را متهم بسرقت کردند . شاعر حساس ما از این اتهام
بی اساس هیچ بسیار برد و تاریخیکه موضوع بعد از تحقیق آشکار ، اتهام بر طرف رخصت
کاتب ظاهر نشد غنی به سنجگویی و شعر سرائی دهن نگشود و این نشر را بعدا بعنوان
دفاع از خود نگاشت و در پایان آن " از سخن پردازان انصاف پیشه و معنی طرازان
عدالت اندیشه " تقاضا نمود " که اگر این بیت را در نسخه ای از نسخ تاریخ بدایونی مرقوم
یابند حمل بر الحاق مضمون دزدی را بنحاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبندند " . (۱)
و این قطعه نشر را به این بیت بانجام میرساند —

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازک سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غنی در مضامین غنائی است و این اشعار را میتوان به چند دسته
تقسیم کرد . قسمتی از اشعار در توصیف بهار مناظر طبیعی و گل وریحان و سنبل و ضیمران
و ترگس و شمشاد و سرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب منده از دست در فصل بهار	
رشته ۶ گلدسته ۶ عیشت بود تار رباب	۴/ ۹۲
از بمجالت بر نمیدارد چو ترگس سرز پیش	
هر کرا فصل بهاران نیست در ساغر شراب	۲/ ۹۲
نوبهار است چمن رونق دیگرگون یافت	
شاه انجم بجهان دولت روز افزون یافت	۳/ ۱۱۳

(۱) دیوان غنی چاپ سرینگر ص ۲۵۹

- تافصل بهار روی به گلشن آورد
 هنگامه امسره دلی برهم خورد
 از حیرت عشق و شوخی حسن بیباغ
 ۴/۲۳۲ بلبل به سبد گل به نفس باید برد
 سبزه دشت اگر هو شر با نیست چرا
 ۳/۱۹۳ هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد
 بیا بلبل بین در پرده گل آفتابی را
 ۷/۸۳ چرا از سادگی محبوب خورد کردی نقابی را
 آشنایش گره خاطر گلبن باشد
 ۴/۱۲۸ عندلیبی که ز گل میل بنعاشاک کند
 ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
 ۴/۱۲۷ بر روی آب همچون حباب آغیانه بند
 موسم گل میرود تا چشم برهم میزنی
 ۶/۱۷۱ همچو نرگس جامه ها بر سرمکش در نو بهار

غنی در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکی از آنها این رباعی است

- چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
 گردد دست زمین می گلرنگ کشم
 رشته شد تن من از ترحم کوی باشد
 ۲/۱۹۰ که چو گلدسته ترا در بر خود تنگ کشم

دیگر تصیده ایست بمطلع

- موسم سردی شده سرگرم یخ بند است آب
 ۳/۲۵۴ بطاسیر پیضه فولاد گردید از حباب
 و نیز مثنوی کوتاهی است بعنوان شتاییه که مطلع اش اینست
 در این موسم از بسکه یخ بسته آب
 ۱/۲۳۶ شد آئینه خانه سرای حباب

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتی در معاشقات و مغاللات در وصف مهر و پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبایی اندام و اعضای آنان مانند

- آن چشم مست باده کشی را چو عام کرد
 ۵/۱۳۳ نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد
 رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
 ۶/۱۳۱ محک را هر کجا بینی سرود کارش به زرباشد
 مگر در وصف چشمت نسیمه ای خواهد که بنویسد
 ۲/۱۹۸ که نرگس را دوات رخساره و کاغذ بکف دیدم
 ز دراز دستی حسن شب و روز داد خواهم
 ۳/۱۹۵ بزمین رسیده زلفت ز فلک گذشت آهم
 کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از محبت
 ۷/۱۷۹ تهی کرد آنچنان قالب که آردند بر درشش
 هر کس شراب آن لب جان بخش خورده است
 ۳/۱۰۷ آب حیات در نظرش خون مرده است
 مژه ام بر مژه از جوش حلاوت چسپید
 ۳/۹۴ دیدم از بسکه بخواب آن لب شیرین امشب
 زنده نتوان برد بی لعلت که مشتاق ترا
 ۲/۱۰۵ یال شیرین تو یا جان شیرین بر لب است

از رنج فراق و شوق وصال و رشک رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائی از یار نیز فراوان یاد شده است

- زخم مجر و امید وصال آن محبوب
 ۲/۹۳ گدازمت خامه و بالید در کفم مکتوب
 خاک از تیغ فراقم بجگر زخمی داشت
 ۶/۱۰۱ کفم مرهم کافور بران زخم گذاشت

دصف مي يا قوت رنگ دشراب چون رنگ و مجالس باده گساری و باده پیمائی که اصطلاحاً
عصریات گویند نیز فرادان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ۴/۵۸
بعد مردن هم نگردم سیراز صهبای کشتی
می به هم نوشم چو گردم خاک در میخانه ها ۹/۶۲
به مجلسی که برد باده از لب دلدار
می در آتش باشد بجای آب حمار ۷/۱۷۰
در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضی نبرد هیچکس از زاهد خشک
سیراب ز موج بوریا نتوان شد ۳/۲۳۲

دیوان غنی از فرائد تاریخی خالی نیست و برخی اشارات و دلالتها بر وقایع و در ادب
تاریخی در آن می یابیم مانند مراشی که در حق شعراء و معاریف عهد محمود سروده است
که ضمناً ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بردارد و از آنجمله قطعاتیست که در وفات
کلیم و مرگ میرالهی شاعر و وفات امیرالامراء اسلام خان سروده است. در بعضی موارد اوضاع
کشمیر را بما نمایانده است مانند بیت زیر—

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است
گر گل ابری نمایان است آنهم بی نم است ۶/۹۴

و این بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب و دانه اند
هر کرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است ۴/۱۳۰

به اشارت به قحط و غلا در دیار کشمیر کند. همچنین اغعاریکه دال بر خصوصیات
نردی و حیات شخصی شاعر باشد نیز در دیوان اریانست می شود و نمونه های ازان را در
حین ترجمه احوال ایداد کردیم

اعلام تاريخي و جغرافيايي و اسماء كتب و بلاد و رجال و معارف و انبياء و اولياء و شعراء و عرفا و غيره آنچه در ديوان غني آمده است ذيلاً با ذكر صفحه ياد ميكنيم

آدم	۱/۹۵ و ۷/۹۴	شيرين	۳/۱۳۷ و ۱/۱۹۱
	۳/۱۳۴ و		۷/۲۱۶
اسلام خان	۸/۲۵۰	ضحاك	۳/۱۶۸ و ۴/۱۶۴
الهي	۱۰/۲۴۱		۱۱/۲۵۱
ايران	۲/۱۵۲	طغرا شاعر	۱/۲۳۴
برثراب	۶/۲۲۴	طور	۱۴/۲۵۵
بولهب	۶/۲۲۴	عرفي	۷/۲۳۳
بيستون	۷/۱۳۷ و ۹/۲۱۶	عيسى	۱۰/۱۶۷ و ۱۰/۱۰۷
جام جم	۵/۷۰	نرهاد	۲/۱۲۰ و ۱۱/۱۰۴
جم	۹/۲۵۱ و ۱/۸۰		۳/۱۵۵ و ۴/۱۴۸
جمشيد	۶/۵۹		۷/۲۱۶ و ۱/۱۶۱
نسرود	۱/۱۹۱ و ۳/۱۳۷	نغفور	۶/۱۵۴ و ۸/۷۸
نخسر	۲/۱۰۴ و ۶/۱۵۹	فلاطون	۶/۲۵۱
	۶/۲۲۲ و ۳/۱۷۷	قارون	۱۰/۲۴۲
رفيع شاعر	۳/۱۷۴	قدس	۵/۲۴۹
زليخا	۴/۱۳۷ و ۳/۹۳	قلندر	۷/۲۳۳
	۷/۱۴۶	كربلا	۳ و ۲ و ۲/۱۳۶
سكندر	۱۲/۱۳۳ و ۴/۱۲۲		۱۴/۲۵۱
	۷/۱۴۰	كشمير	۴/۲۲۵ و ۳/۱۱۴
سليم	۵/۲۴۹	كعبه	۱۲/۶۴
سليمان	۳/۲۳۵ و ۱/۱۷۲	كليش	۱۴/۲۵۵ و ۷/۲۴۹
سنجر شاعر	۷/۲۳۳	كنعان	۱۳/۷۲ و ۷/۵۸
شيرين	۲/۱۰۵ و ۱۱/۱۰۴		۱/۲۲۳ و ۹/۷۳

کرهکن	۵/۱۳۷ د ۳/۱۷۱	دادی ایمن	۸/۶۹
	۵/۲۰۶	هندوستان	۲/۱۵۸ د ۴/۹۴
لیلی	۳/۱۱۶		۴/۲۲۵ د ۷/۲۲۴
مجنون	۹/۱۰۵ د ۹/۱۳۷	یدبضا	۳/۱۴۸
	۲/۲۰۶ د ۹/۱۴۴	یعقوب	۴/۱۳۷ د ۳/۹۳
	۱۰/۲۱۹ د ۹/۲۱۲		۷/۲۴۷ د ۱/۱۵۱
مسیحا	۱۲/۹۸ د ۳/۵۹	یوسف	۵/۱۱۳ د ۳/۹۳
مصر	۳/۱۲۱ د ۱۲/۷۲		۴/۱۳۷ د ۳/۱۲۱
	۳/۲۲۰		۴/۱۶۲ د ۷/۱۴۶
مطفي	۱۲/۲۵۳		۳/۲۲۰ د ۲/۱۶۶
منصور حلاج	۱/۱۸۶ د ۷/۱۰۳		۱/۲۲۳ د
موسي	۷/۲۱		

چنانکه قبل نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی و مناعت طبع و علوهیت بستایش جابره ۴ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته و زبان بیدج نیالوده و چون برخی شاعران درون دمت چنین لفظ "در دری" را بمانند حکیم قبادیان "در پای خوکان" نریخته و تنها مدیح و ستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم در رباعی در نعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) و در بیت در مدح شهدای کر بلا (ص ۱۳۶) و یک رباعی احتمالاً در ستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) و یکی در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد. غنی را مثنوی است که در ذکر حجام سروده است و با این بیت آغاز میشود.

مرا بر تن زبانی گشت هر مر

شوم در وصف حجامی سخننگر ۱/۲۴۴

و نیز در ضمن مفردات بیتي در وصف او دارد

ز نقد بی نیازی کیسه ۴ او آنچنان پر شد

که از دست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده و از رکاکت الفاظ و .

بذات لسان در برده . هیچگاه در بیان مقاصد احساسات خود حتی در مضامین عاشقانه
و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که « لطیفه الهی » اش خوانند به سنجانی یاره
و بیپرده بی ارج نساخته است . تنها در ضمن رباعیات و رباعی می بینیم که در دم
حاسدی « طغرا » نام سروده است

طغرا که بود روح کشیفش چر جسد

با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد

گوید که برند شعرش ارباب سخن

نامش نبرد تابه شعرش چه رسد ۱/۲۳۴

میل به تجرد و حوی عزلت گزین گوشه نشین غنی و محیط پرورش و نشاط ادب با
روح حماسی و رزم جریانه منافات کلی دلالت و لهذا غنی هیچ شعر رزمی سروده و
شاید اگر هم میسر شده دارای اهمیت و لطیف نبود . در جزم مفردات بیتی می بینیم که
وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم

همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

داین یگانه شعر رزمی شاعر ما می باشد .

قسمتی از اشعار نیز وصف الحال شاعر است و بیان آلام و مصایبی است که از جور
گیتی بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای ادرا عارض گشته و دیده اش از
نیرد افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا

پیکر من میزند پهلوی بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبل از نیز قسمتی از اینگونه اشعار را یاد کردیم و ذیل برخی از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه

پفتم ز بار سایه دیوار بسکند ۹/۱۴۹

بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس

سیر پای من در دن کورچه کفش است و بس ۴/۱۷۴

- حبان بلب از ضعف نتواند رسید
 ۳/۱۹۸ ما بجز در ناتوانی زنده ایم
 نهاند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی
 ۷/۱۹۹ نگینی مینماید گر نهند آئینه در پیشم
 از ضعف دست بامن گیرایی نهاند دست
 ۱/۲۰۸ آخر چسان توانم راه عدم گرفتن
 بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
 از گرمی تب گداخت جسم زارم
 جز نام نشان نهاند از پهلوی من
 اکنون گویا چو حرف پهلر دارم
 ۱/۲۳۹

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته‌های اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

- روشن بقناعت شود آئینه باطن
 ۵/۹۸ ماهی که دل افروز بود نان جوین است
 تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
 ۵/۱۴۸ آسیا صاف چو آئینه نگردد ز غبار
 ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش
 بیهوشی مردم بته هوش بپوش
 بینی ز کسی اگر بدی یا شنوی
 در پرده چشم و پرده گوش بپوش
 ۱/۲۳۶ ای دل نغموری فریب ارباب دغا
 غافل نشوی ز دشمن دوست نما
 ۲/۲۲۶ بدگرچه دمی چند به نیکان بنشست
 سر رشته نیکیش نیفتاد بدست

- از تیره دلی پاك نشر خاکستر
 ۲/۲۳۰ هرچند که با آتش و آیینہ نخست
 هر کس که بنحیشتن گمانی دارد
 چون در نگری عیب نهانی دارد
 عمریست که در باغ جهان گردیدم
 ۲/۲۳۳ هر میره که دیدم استخوانی دارد
 گر نیل شری پای منه بر سر مور
 فافل مشراز جوهر تیغ پر مور
 عالم شده در چشم سلیمان تاریک
 ۱/۲۳۵ تا گشته عیان سیاهی لشکر مور
 زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش
 ۵/۱۷۸ افتادن سرکش بود افتادن آتش
 از نم احسان کس دست طلب را تر مکن
 ۹/۱۷۴ آبرو خواهی بنان خشک چون آیینہ ساز
 بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابله‌ایست
 ۱۰/۷۱ پای بوس سیل از پا انگند دیوار را
 مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده و ادعای نیکه از عزلت و خلوت و فقر کرده
 است خود از معانی صوفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرّد
 و تجرید و سالک و پیر و فنا در اشعارش دیده می‌شود مانند
 یوسف مصر تجرد (۱) دا سدر
 ۳/۱۲۱ پیر هن هیچ کم از زندان نیست

(۱) "تجرّد بمضمّن برهنه کردن و شمشیر از نیام بدر کشیدن و بریدن شاخه‌های درخت تا آزاد شود و در اصطلاح درویشان تجرید از خلایق و علایق و تفرید از خود" دیوان غنی چاپ نوک‌شور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ۴۹ حاشیه ۱

- سالک نرسد بي مرد پير بجای
 ۹/۲۲۱ بي جور کمان ره نبرد تير بجای
 عاشق بفنا سير ز معشوق سگردد
 ماهي طلب آب کند گرچه غذا شد
 عنان نفس کشیدن جهاد مردان است
 ۸/۱۰۳ نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است
 بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
 ۳/۱۲۳ تاکدو خشک نگرديد مي ناب نيافت
 از سلوک صاحب باطن کسي آگاه نيست
 ۷/۱۱۱ ميرود بر آب و نقش پای اودر راه نيست
 ۳- نقد اشعار و سبک آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواریخ و قرائن شعری شعراء و تصریح برخی از آنان برمیآید شعر گفتن به ابتذال کشیده بود زیرا هر نااهلی با انگیزه ۶ حسن شهرت طلبی با عدم مایه علمی و ادبی به شعر گوئی میپرداخته است و بدین سبب است که برخی شاعران نیکو سخن و مایه در مجبور به صمت و سکوت میشدند و آنانکه میدان را در دست نااهلان میدیدند بگوشه عزلت میخیزدند و در تنهایی و خلوت سکونت میگزیدند چنانکه غنی نیز باین امر اشاره میکند

- آخر که بود در همه فن دست تمام
 نامش نبرد ز بی تمیزی ایام
 طفلی که ز بوستان بنحواند در قی
 ۵/۲۳۸ چون سر بر آورد ز موزونی نام
 لات موزونی زند مانند سرور
 هر که خوانده صفحه ۶ از بوستان
 ۷/۲۱۴ از بسکه شعر گفتن غدمبتذل درین عهد
 ۶/۲۱۵ لب بستن است اکنون مضمون تازه بستی

این متشاعران بی مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند و بگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعرائین صنعت را انتخاب کرده اند و در آن باب بغایت چالاک دماهرند" (۱)، و اشعار غنی نیز از سرقت یغماگران ادبی مضمون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده می گوید:

یاران بردند شعر ما را

افسوس که نام ما نبردند ۵/۱۶۵

ز مضمون دزدی یاران نمیباشد غمی ما را

چنان بستیم مضمون را که نتواند کسی بردن ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرحدی از سخن دارم

برد رنگم چو دزدی معنی رنگین برد از من ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متأثر نشده باشد و بنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معانی، اوزان و توافی تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولی این امر شدت ضعف و کثرت رقت دارد و بستگی دارد بقوه ابتکار و ادب از طرفی و نیروی تقلید شاعر از طرفی دیگر. هر چند غنی از پیشینیان خود متأثر شده است ولی بهمانند برخی متشاعران اندک مایه که مضامین دیگران را اخذ کرده و در قالب دیگری می نمایند یا همان الفاظ و معانی را بتقدیم و تاخیر بنام خود جلوه میدهند را به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را

طبع نازک سخن کس نتواند برداشت ۷/۱۰۱

از نزاکت اوست مضمون من

گر بمضمون کسی پهلر رند ۴/۱۴۰

اصولا غنی معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد و خود طرح سخن کند

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر ميل سخن داری

۲/ ۴۱۲ چرا بايد تصرف در زمين ديگران کردن

دگر نه آن به که دهان بر بندد و لب نگشاید

ترسمن از خود نداری به که بر بندای زبان

۲/ ۲۰۵ تابکي چون خامه راني حرف مردم بر زبان

فني خود بحداثت و تازگي اشعار خود اشارت کند و گوید

برد گویا طفل نرفتار شعر تازه ام

۱/ ۱۶۰ کز لبم تارفت بیرون بر زبانها اونداد

اشعار غني محتوی معاني باریک و خیال تازه و مضامین بکر میباشند و این از خصایص

بارزه اشعار است. و همواره در پی جستن معاني و مضامین بدیع برده است و در

اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دغلي

۱۰/ ۹۴ غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را

جامم بغیر کاسه زانوی فکر نیست

۱/ ۹۰ باشد خیال تازه شراب کهن مرا

جلوه حسن تر آورد مرا بر سر فکر

۳/ ۱۹۷ توحنا بستي و من معني رنگين بستم

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی

۱۴/ ۹۲ هست هربيتي درر عشرتسرای عندلیب

از این رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریک بینی در اشیاء طبیعت که

اصولاً باید از خصایص ذاتی یک شاعر واقعی باشد ذات ادرا لازم و مقارن برده است.

معانی دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریک بینی

است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تحلیل

شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دردی شاهوار

نیافته است و لولویی نایاب بهشت نمي انداخته از پای نمي نشست و به

هزفت بسنده نمیکرد و به جلوه آن نیپرداخت.

از فکر تا سخن نشود قابل رقم

مانند نامه سرزگربیان نمیکشم ۴/۱۹۷

شاعربه نرگس مینگرد و "جام خالی" آن جلب نظر اود را میکند ديك معني عالي عرفاني استنتاج مي نمايد و ميگويد

شاني نيست درمخانه خاك از مي عسرت

ز جام خالي نرگس همين آواز مي آيد ۸/۱۲۶

يا چون سنگ آسپارا از نظر ميگزراند چنين مضموني در خاطر دقاد شاعر نقش مييابد

فتد چون رخنه در كار تر بكشايد در روزي

ز سنگ آسپا در گرشم اين آواز مي آيد ۱۰/۱۲۶

دامثال و نظاير اين افراد است و از حد شمار بيرون

يكي از خصوصيات شعراء دقت در استعمال كلمات و الفاظ و رعايت تناسب درميان

آنهاست مثلا در اين بيت

بیمار عشق در خم محراب ابرو پيش

عواهد چرخش او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳۴

تناسب و مراعات النظير بنحو عالي مشهود است و نيز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میترانند باشارت نماز مگزارد (و در بیان صنایع اشعار غنی در ضمن مراعات النظیر شراهدی بر این معنی خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفی بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سختم نیست کسی راسخني ۲/۲۲

يكي از خصايص شعر غني و همچنين ديگر شعراى سبك هندی چنانكه اشاره كرديم ايراد معاني دقيق و باريك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عاميانه و همين موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمين كه موصوف به

داشتن معانی و مصامین دقیقه است می باشد زیرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نیز خود دارای غلاقت و عدم استیناس برای مردم این زمان می باشد و حال آنکه سادگی در الفاظ و عبارت یکی از خصوصیات سبک غنی و شعرای همسبک درست چنانکه خود گوید

می نماید سخنم ساده ولی بی ته نیست

از ته چشمه آینه کسی آگاه نیست ۹/۱۰۶

و شاید سبب همین سادگی و عوام فهمی است که اشعار شعرای سبک هندی در نزد عامه مردم مقبولیت دارد و بسیاری از آنها را مردم در صحبت های عادی و علمی بنحوی مثل و شاهد میخوانند و از خواندنش لذت میبرند.

اگرچه غنی در جایی تمام اشعار خود را منتهی پنداشته و سرتاسر دیوانش را "بیاضی" و قابل نقل دانسته است و گوید

طلب از من چه کنی دیوان را

که بیاضی است همه اشعارم ۴/۱۹۹

ولی این امریست غیر قابل قبول و هیچ شاعری را نمیتوان یافت که جمیع اشعارش در لطف و دقت و رقت یکسان باشد حتی اساتذده متقدم و بگفته غنی

شعر اگر اعجاز باشد بی بلند و پست نیست

در پد بیضا همه انگشتها یک دست نیست ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه این بلندی و پستی در اشعار شعرای سبک هندی بیشتر مشهود است زیرا آنان همواره در پی کشف "خیالی تازه" و ابداع معانی بکری بوده و هرگاه بدان میرسیدند آن را در بیانی بیان میکردند و سپس این بیت که ماده ساختن غزل یا قطعه ای میگشت که با اصطلاح برخی آنرا بیت الغزل گویند و چون غرض از انشاء ابیات دیگر تکمیل شعر بوده است لهذا اغلب دیده میشود که غزلیات این گروه از شعراء بالتمام دارای معانی بدیع و لطافت و جزالت نیست و انتخاب از غزلیات آنها و تنظیم منتخبات متعدد از شعرای این دوره علت این معنی است. بهر حال پستی و بلندی در شعر "مرشگانان" این عهد فراران دیده میشود و اینکه غنی

گوید

نبود بلند و پستی در شعر مرشگافان
یکدست باشد آری انگشتها ی شانه ۶/۲۱۸
سنخنی است گزاف و اگر در حق نمود نیز گفته است

بسکه پستی و بلندی شد ز شعر مبرطون
میشود هر مصرع با مصرع دیگر طرف ۴/۱۸۱
راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقی با مراجعه بدیوان او در مییابد که
تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتی "تازگی خیال" که منظور نظار
برده است یکسان نیستند.

در میان غزلیات غنی تعداد ابیات برخی از حد متعارف کمتر است مثلاً غزلهای سه
بیتی و چهار بیتی بسیار است مانند این غزل بمطلع زیر
نشئه پا بوس خود زین بیش مگذار آب را
ای نهال باغ حسن از خاک بردار آب را ۲/۸۳
که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است
بروز هجر کی سیر گلستانم هوس باشد
که گلبن بی گل روی تو در چشمم قفس باشد ۴/۱۳۹

و علی هذا القیاس . و چنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد در رسمی است
که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و
دیگران نیز دیده میشود ولی میتوان اینگونه اشعار را اصولاً غزل محسوب نداشت (هر چند
معنا اطلاق غزل بر آنها صادق است) و در شمار قطعه دانست با آنکه مطلع آنها مصرع
و مضامین آنها در مغاللات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)
غنی در بیتی تکرار مضامین را بی لطف شمرده و میگوید :

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کی دهد رنگ از کسی بندهای بسته را ۳/۶۵

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسی - زین العابدین مؤتمن ص ۵۲ و ۵۱

ولي در ديوان او با شعاری بر ميخوريم که آنها مکرر در ديوان آمده است و برهي تشبيها
و تشيلات با الفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرار شده است ، حتي گاهي بيتي عيناً
با اسقاط جزئي مکرر گرديده است چنانکه در ردیف تاء اين بيت -

تکمه نبود که سراز جيب برون آورد است

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برد است ۵/۱۱۳

آمده است و سپس با اسقاط " است " بعينه در ردیف هاء بدینگونه نقل شده است

تکمه نبود که سراز جيب برون آورده

جامه ات گوی ز پيراهن يوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامين تکراری ديوان غني را در اين ابیات مي بينيم

توانگران نرساتند نفع مفلس را

که هست زاغ کمان بي نصيب از پر تير ۵/۱۶۷

مفلس نبرد بهاره ز پهلوی توانگر

کي تير پر خویش دهد زاغ کمان را ۵/۷۱

ايضا

خارا از سمعت جاني فرهاد ساخت رد

بر سنگ خارا صورت شیرين بهانه ايست ۱۱/۱۰۴

پيدا نبود صورت شیرين و بيستون

خارا از سمعت جاني فرهاد ساخت رد ۷/۲۱۶

ايضا

نيست مروج جوی شیر از سنگ خارا آشکار

کوهکن را شد سفيد از گريه چشم انتظار ۵/۱۷۱

چشمش سفيد شد بر انتظار دوست

حرفنيست اينکه کوهکن آورد جوی شیر ۹/۱۷۱

ايضا

تا رقيم زد خامه رصف قامت محروب ما

جزالف حرفني نداد کاغذ مکتوب ما ۵/۷۹

- تارصف قد نازك او پيش گرفته
 ۷/۸۹ حرفي بزبان غيرالف نيست قلم را
 از تشيلات تكرارى ميتوان ابيات ذيل را براى نمونه ياد كرد
 روشن زمن جهان ومن از بخت تيره داغ
 ۱/۱۸۱ كي تنايه چراغ شود محو از چراغ
 هر جا بود روشن دلي باشد ز بخت تيره داغ
 ۲/۱۸۱ تاريخي پاى چراغ زائل نگردد از چراغ
 مضامين ابيات زير نيز مكرر آمده است

- آب چون نيست گذارد بدهن تشنه عقيق
 ۶/۲۵۱ دده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم
 لخت جگر بدیده ام از تحط گريه است
 ۷/۱۸۲ چون آب نيست تشنه نهد در دهن عقيق

ايضا

- نفس ما شده از سوختگي خاکستر
 ۶/۷۸ سزد آيينه اگر صاف شود از دم ما
 نفس من شده از سوختگي خاکستر
 ۱۲/۹۴ گر شود آيينه روشن زدم من چه عجب
 بايد توجه داشت كه اينگونه تكرارها خاص غني نيست و در دوادين شعرای سبك
 هندی چون صائب و حتي متقدمين خاصه مولانا بكثرت ديده ميشود.

۴- برنهي نكات دستوري در اشعار غني

در سيرديوان غني ببرنهي از نكات صرف و نحوی ياد خورديم كه ذيلآنها را
 ذكر ميكنيم و اين را نيز ياد آوريم كه آنچه ذكر ميكنيم تماما از مشخصات خاصه اشعار
 اونيست بلكه آنچه از قواعد و ضوابط دستوري و خلاف قياسهای نحوی در اشعار
 اوديده ايم متذكر ميشويم.

۱- در مقام تمنی و ترجی گاهی افعال بسیاق قدماء بایاء تمنی آمده است مانند

تا چشم آن تغافل پیشه میشد آشنا

کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/۷۹

دختر از نگاه گرم افتد در حجاب

کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/۹۱

دیده در رخسار خویان دودن خوش دولت است

کاش هر مژگان من چشمی چو سرزن داشتی ۱۸/۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان

کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا ۴/۲۵۳

در برخی موارد نیز بدون یاء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ

ای کاش پرد زرد ز رخساره من رنگ ۸/۱۸۳

میالیدند تا مرا استادان

ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده ام

کاش میکردم زحیرت يك نفس گم دست و پا ۴/۲۵۳

حلقه های دام ماهی همچو عینک شد ز یخ

کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۴/۲۵۴

آمر دلم شکسته شد از درد استخوان

ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهی افعال بایاء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودى سنت ردا ز شرم میگردد آدب ۵/۲۵۴

۳- در بعضی اشعار در دیوان غنی بضایری بر مینموریم که قبل از مرجع آمده

است و با اصطلاح اضممار قبل الذکر است مثلاً در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درد

آشيان بلبل ما ميشود آخر قفس ۵/۱۷۴

که مرجع ضمير "او" "آشيان بلبل" است و قبل از آن ياد گرديده است. در بيتي ديگر گويد

آيينه شد از عكس رخسار محمل ليلي

حق بر طرف اوست که ديوانه خویش است ۳/۱۱۶

که اگر مرجع ضمير "ش" را "ليلي" بگيريم ضمير قبل الذکر است و شارح و محشي ديوان نيز متذکر اين معني گرديده است و در معني بيت چنين آورده است (۱) "يعني محمل ليلي از عكس رخ ليلي بمنزله آيينه رونما شده است. اگر ليلي روی خود را در آن ديده ديوانه حسن و صفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار ديوانه شدن است" ولي چنانچه بترانيم مرجع "ش" را محبوب ذهني شاعر بدانيم ديگر اين امر خلاف قياس پيش نخواهد آمد.

۴ - گاهي فاعل يا مستداليه در جمله بقرينه جمله ثاني در جمله اول حذف

گرديده است و نمونه های از آن در ابیات زیر مي بينيم

خبر می آورد گاهي زکوی دوست مجنون را

سگ ليلي از اين ره خوشتر از آهوست مجنون ۳/۷۸

شده چشم سگان کوی جانان چار از شورتش

بچشم کم نه بينيد ای رقيب استخوانم را ۱/۸۸

تا نسوزد نکند ميل يلندی چو سپند

چشم بد دور از اين اختر طالع که مراست ۲/۱۱۰

هر دم از گوشه خاطر سر جستن دارد

معني تازه غزاليست که بستن دارد ۲/۱۳۳

در دهان ماگره گرديد چون دندان غني

دانه ۶ گرشد نصيب ما ز کشت روزگار ۱۱/۱۶۹

از عمر دمی بیش نصیبش نبود

هر چند حباب سرزد از آبمیات ۶/۲۲۰

۵- در هنگام عطف دو مصدر گاه یکی بصورت مصدر مرخم (أ) استعمال

شده است مانند این بیت

نی جای درون رفتن دنی پای برون شد

درمانده این دایره ام همچو جلاجل ۴/۱۸۵

۶- شارح رمحشی دیوان در این بیت

شام عم کز چشم من دور آن مه پر نور بود

چون لگن يك ميل نور از دیده ما دور بود ۷/۱۴۸

تأثیل بتقدیر حرف 'در' گردیده است و اصل کلام مصنف را "در شام" دانسته است و

گوید (۲) "تقدیر حرف بحرف و غیره اکثر در کلام اساتذہ میشود. صائب راست

تشنه معنی تازه است مراساً و رگوش متوان کرد مرا خواب با فسانه خط

یعنی "بنحواب" ولی باید دانست در کلماتی که خود ظرفت زمان یا مکان هستند هیچ

احتیاجی بتقدیر حرفی مانند "در" و "ب" (که افاده ظرفیت کنند) نیست و در دایره های

چون "بمهرگان" و "در زمستان" و "در بهاران" تأکید ظرفیت منظور بوده است و

کلماتی چون شام و صبح و بهار و مهرگان و غیره خود بخود مفید معنی ظرفیت هستند

۷- حذف حرف اضافه از مفعول غیر صریح (۳) در این بیت

پروانه گو بمیرز غیرت که شمع را

روشن کنند خلق بنماک مزار ما ۶/۸۸

(۱) البته بمعنای مصدری زیرا مصدر مرخم گاه بمعنای حاصل مضمر و گاه بمعنای

مصدر بکار میرود (رک بدستور زبان فارسی تألیف پنج استاد ۱۳۳۴ - ص ۱۳۵ - ۱۳۶

(۲) دیوان غنی نولکشور لکنو ۱۹۳۱ ص ۹۸ (۳) یا حذف علامت مفعولی صریح زیرا

"را" مفعول صریح گاهی جانشین برخی حرف اضافه میشود (رک دستور زبان

فارسی غلام حسین کاشف اسلامبول ۱۳۲۹ ه ق ص ۴۵ - ۴۶

که در اصل "به پرزانه گو" یا "پروانه را بگو" بوده است

۸- گاهی شاعر به تشبیه وجودش پرداخته بدین معنی که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است و از خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غنی دل بستم

هرکه شد گوشه نشین در دل ما جا دارد ۸ / ۱۴۶

و این نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست

گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹- "را" ی نك اضافه گاه بدون تقدیم و تاخیر مضاف و مضاف الیه

استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زده خنده دندان نهار روی سگ لیلی

که از شادی نگنجد استخوان در پوست مجنون را ۴ / ۷۸

ز شوق گوشه ۶ دستار از بسکه بیتاب است

پرد مانند شبنم هر نفس چشم هوس گل را ۸ / ۸۰

آدمی در عهد پیری بیخورد گردد غنی

میشمام طفل خود را ریخت دندان مرا ۷ / ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فاکه اغلب و اکثر در هنگام تاخیر مضاف و تقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰- در بیت ذیل

تا بر نیامد دست ز کام زبان غنی

چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸ / ۹۱

(۱) دیوان حافظ میرزا محمد قدسی شیروازی بهجی ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) در جمله ایکه فعل متعدی یا یکی از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فک

اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت

اضافه را حذف کنند- رک اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

نعل ماضي نقلي (نيامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است و در سين
موضوع بايد "نيامد" گفت - بقرينه نعل بعد (نداد)

۱۱- مصدر "نمودن" بصورت معين فعل نیز بکار رفته است چنانکه در ا سين

بيت کلاه از نخوت شاهان ر بوده

سران را زير دست خود نموده ۲/۲۴۴

ه - توافي اشعار

هرچند بصيرت و آگاهي و دقت نظر در وجود شاعر ما فراهم بوده است ولي
گاهی توجه بسيار به انشاء مضامين و معاني و ابداع خيالات تازه سبب گرديده است
که سخن پرداز کشمير از بعض قواعد و قوانين علم توافي دور افتد و تحليلي به توافي
اشعار برسد مثلاً در قطعه (غزل چهار بيتي) زير -

قوت بازو نيابد بي صفای دل بکار
تيغ تا در زنگ باشد برگ بيدی بيش نيست
آتش از سوز دلم چون دود مپيچد به خويش
شعله در زخ بچشم برگ کاهي بيش نيست
زور بازو مرد را وابسته مشيت زر است
دست خالي در حقيقت آستيني بيش نيست
کم ز حيوانات باشد پيش ارباب تميز

آدمي کنز انفعال جرم سر در پيش نيست (صفحه ۱۰۲)

خطاهای رخ داده است. نخست آنکه درين قطعه "بيش نيست" ردیف
مياشود و در بيت آخر از اين معني غفلت شده است و اصلاً روی
د قافيه ای وجود ندارد. ثانياً شاعر "بيدي" را با کاهي "و"
"آستيني" قافيه کرده است و اين نادرست است. نیز در
قطعه زير

تارقم زد خامه رصف قامت محبوب ما
 جزالف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
 تابچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
 کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۷۹/۵ و ۶

«کاغذ مکتوب ما» بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است .
 همچنین در قطعه زیر (۱)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
 گرچون حباب خواهي بر روی آب رفتن
 جای که باده باشد گومحتسب نباشد
 شگرددرا نزید بر روی آب رفتن
 جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
 کي از سراب باشد بیم در آب رفتن
 « بر روی آب رفتن » یا « آب رفتن » مکرر بدون اختلاط معنی آمده است و این خط
 است (۲) در تلك بيتي زیر

ازان در دلبرها طاق مي بینم دو ابرویش
 که از پیوستگی باهم یکی گشته دو ابرویش ۱۷۸/۶
 چنانچه غرض شاعر تصریح دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است
 تصریعی نادرست و قافیه ای نابسامان است . از اینگونه مسامحات و تکرارات در
 ترانفي اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برعي از آنها را یاد میکنیم . مثلاً در
 غزلي در صفحه ۹۱ « آفتاب » با « ناب » و « سراب » و « حباب » و « کتاب » و « آب » هم قافیه
 است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه « آب » در غزلي که با این

(۱) دیوان غني لکنو ص ۱۰۹ سطر آخر و ص ۱۱۰ سطر ۱ و ۲

(۲) در نسخه طبع سرینگر ص ۲۱۰ قافیه بیت دوم « در آفتاب رفتن » آمده است و
 در این صورت اشکالي پیش نمیآید .

مطلع شروع میشود

آدم نخاكي زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پنخته چون گردد نمیترسد ز آب
چهار بار آمده . در غزلي که مطلعش

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳ / ۸۷
”زین است“ در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است . و ”گوهر“ در این
ابیات از غزل نه بیتی در صفحه ۹۵

کس زینص بحر جودش در جهان محروم نیست
پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهر است
بسته شد هر چند دريك بحر معني های تر
معني مردم حباب و معني من گوهر است
باتر شیرین رانسجد کوهکن در دلبری
در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است . و ”دامان را“ در ابیات اول و دوم از این غزل
هفت بیتی که دنبال هم نیز میآید

بریش زیر بار خود در آور ساده لوحان را
بفشان سیم وزر چندانکه بردارند دامان را
زدست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را

که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را ۷۳ / ۴ و ۵
”دهان ما“ و ”آسیای ما“ و ”رقم پیدا“ و ”قلم پیدا“ نیز در غزلیاتی بر صفحه ۶۴ و
۶۹ و ۷۰ و ۷۲ تکرار شده است دامثال این بسیار است و ذکر همه آنها در اینجا میسر
نیست

از میوب ملقبه قوافی چون شایگان در غزل زیر در صفحه ۲۱۰

هموار گردد از فقر هر جا درشت خوئیست
 نقش حصیر باشد بهتر ز موج سرهان
 دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم
 من نیز شعر خود را دزدیدم از حریفان
 گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد
 کردیم خاک بر سر در ماتم عزیزان
 که "حریفان" با "عزیزان" تانیه شده است و نیز در تصیده ای که بدین مطلع
 سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیان
 بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵
 "رهروان" را با "بلبلان" تانیه کرده است و علاوه "سلطان" و "دهان" نیز مکرر آمده
 است. نیز در غزلی بدین مطلع
 بهشتم آب و رنگی نیست نهران پادشاهان را
 که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲
 "پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت
 نباشد بی سر زلفی سر بوئیدن مشکم
 که بوی نافه باشد موی بینی بیدماغان را ۱۳/۷۲
 تانیه کرده است.

ایطاء مخفی را در غزلی در دو بیت زیر
 درشن به تناعت شود آئینه باطن
 ماهی که دلا فردز بود نان جوین است
 ساغرزدن سبز خطان بی مزه ای نیست
 صها کشتی ریش سفیدان نمکین است ۶ و ۵/۹۸
 در دو لفظ "جوین" و "نمکین" می یابیم

اغلب اکثر اشعار در دیوان غنی مردت اند، بردیفهای اسمی و فعلی و حرفی

و غیره. در میان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینك اشاره ای به آنها میکنیم

دست و بینش

قسمت مازین گلستان خار حرمانست و بس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است و بس ۴/۱۷۵

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبک در آغی
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن ۲/۲۱۰

بیش نیست

قوت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ۱۱/۱۰۲

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانیه تازه ایست ۵/۱۰۶

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ۶/۲۰۳

خویش مرا

ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۳/۶۰

در خواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که در خواب رفته است ۹/۱۰۱

دامانم

در سفر هر هم غم وطن است
گل با خار چیده را مانم ۱۳/۱۸۷

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کز آب دیده مرا مری سر سفید شده است ۴/۱۰۴

شد چشمش

ز خواب ناز نتواند می بیدار شد چشمش
مگر با سرمه نعت میاهم یار شد چشمش ۵/۱۷۷

که دارد

آن سروردان جای در آغوش که دارد
دستی به نوازش بسرودش کی دارد ۵/۱۳۴

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تاز تار رگ گل دام نسازد صیاد ۴/۱۳۵

۴- صنایع بدیعی

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غنی و اقراش بگاه استعمال کلمات در انتهای و تلفیق آنها توجه و دقت خاصی داشتند و همین التفات و توجه به خصوصیات الفاظ و در نظر گرفتن خصایصی برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد. همواره بتناسب لفظی و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر است که در اشعار غنی صنایع بدیعی را بعد و فور می بینیم و حتی گاه در یک بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتی است بنام "ابداع" یا "سلامة الاختراع".

از صنایعی که در اشعار غنی بیشتر بچشم می خورد تمثیل و جناس را می نامیم و مراعات النظیر است که تقریباً هیچ بیتی را از آن خالی نتوان یافت. صنایع دیگر نیز - عواء لفظی یا معنوی - در اشعار آمده است که ذیل آنها را بازگردانیم

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

”مثالیه“ بطوریکه مولانا شبلی نعمانی گوید ”ادعائی کردن ربرای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است.“ (۱) و بقول او ”باشی این طرز کلیم — علی قلی سلیم — میرزا صائب رغنی هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تاخاتمه شاعری هم رواج داشته است.“ (۲) و جای دیگر گوید ”مضامیر مثالیه ابتدا هم معدود دانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعنی صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — رغنی آنرا گویی يك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند ربا هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است.“ (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که رغنی ”در مراتب نظم بفکر رنگین شانی عظیم پیدا کرد و از معدن طبع متین جواهر نازک خیالی بکف آورد. کلامش در تمثیل گویی بی نظیر است و اشعار آبدارش یکسر دلپذیر“ (۴). استاد بی رغنی در صنعت تمثیل حتی امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامی از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده روا جي که از فکر رغنی گیرد خراجی

رغنی گاهی تمثیل را در مصراع ننمست میآورد مانند —

جای بینائی سواد دیده باشد نی بیاض

هیچکس در روز فیض شب نسی بیند بنحواب ۱/۹۲

(۱) و (۲) شعر العجم جلد سوم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی - تهران ص ۱۷

(۴) تذکره نتایج الافکار - بمبئی ص ۵۱۲

(۳) ایضا ص ۱۸۲

(۵) کشمیر جلد دوم ص ۴۵۲

- ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
 ۶/۱۵۱ حیرتی دارم که چون شد دیده گریان سفید
 دندان مار گرچه با فسون توان کشید
 ۳/۶۳ از زلف او جدا نتوان کرد شانه را
 چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
 ۳/۷۴ ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا
 ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
 ۱۲/۹۰ نیامدست بکاری کمال خویش مرا
 دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
 ۲/۱۶۰ شمع در بازار خوبان خوش دکانی گرم کرد
 نور کم می دهد از روغن ناصات چراغ
 ۶/۱۷۶ کلفت از دل نبرد می چو نباشد بیغش
 موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
 ۴/۲۰۵ عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان

د گاه در مصراع ثانی

- بجود در زهمجنسان نشاطی گر طمع داری
 ۳/۷۳ چون میبینی جدا از یکدیگر لبهای خندان را
 نمیباشد مخالف قول و فعل راستان با هم
 ۳/۷۰ که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیرا
 نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
 ۱۳/۹۱ بی نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب
 خرمن عمرش تلف شد هر که از کس زر گرفت
 ۱/۱۱۲ داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت
 روشن دلان ندارند از هم غبار کلفت
 ۲/۱۲۵ کی تیرگی پذیرد آئینه از دم صبح

- بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد
 ۲/۱۵۱ طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد
 ربود دل زمن و شد رقیب زمین بیدل
 ۹/۱۷۰ چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دوکار
 حسن سبزی بنحط سبز مرا کرد اسیر
 ۱۰/۱۹۱ دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم
 چاره سازان هم ز درد نبرد غنی بیچاره اند
 ۱۲/۲۰۸ کی تواند بنحیه زد سوزن بزخم خویشتن

شاعر مادر اشعار فوق بیشتر دلایل رتشیلهای شاعرانه بکار برده ولی اصولاً
 شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد و آنچه را که در اطراف او روی
 میدهد با دقت مطالعه و با چشم گشوده میگرد و حتی حوادث کوچکی که در نظر عموم
 بی اهمیت است برای شاعر درآید و حساس مرضعی قرار میگیرد و از جهت اثبات
 ادعای خود در اشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعرمان نیز اینگونه تمثیلات فراوان
 است مانند -

- بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
 ۳/۱۲۳ تا کرد و مشک نگردید می ناب نیافت
 زند ربط بهم پیوستگان را گفتگو برهم
 ۷/۱۳۸ سخن چون در میان آمد دولب از هم جدا گردد
 رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند
 ۵/۱۵۱ چوپای خفته پای دیگر از رفتار میماند
 توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد
 ۱/۷۳ مکد انگشت خود کردی چون بود شیرپستان را
 با تو نزدیکم ولی دورم ز فیض عام تر
 ۱/۲۰۴ موم در زیر نگین خالی است از نقش نگین
 در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
 کم دهد رنگ ارکسی بندد حنای بسته را
 ۳/۶۵

(ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تشعیل و تثریه (۱) یکی از صنایع بدیعی است که در کلام غنی فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سخن سنجان متأخر ادستادی او را در این فن قبول کرده اند چنانکه بندر ابن داس خوشگو او را " سرخیل ایهام بخدان" خطاب کرده است (۲). غنی این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعی طوری مورد پسند شعرای متأخر واقع گردید که شاعری با اسم گور بنحش حضوری در جواب هر بیت غنی شعری سروده دیرانی فراهم آورد (۳) اینک نمونه های از آنها در ابیات ذیل می بینیم -

- مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
مانند نی بدیده فغان می کنیم ما ۵/۶۷
نتوان چو زاهد از ره خشکی بکعبه رفت
کشتی بیحرباده روان میکنیم ما ۷/۶۷
کس وقت نزع بر سرم از بیکسی نبود
شرمنده ام ز عمر که آمد بسر مرا ۳/۷۶
آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار
گرا دفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶
زبان نی با آواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چرب را صاحب نفس گویا ۱۰/۶۳
اشعار آبادارم تا شد محیط عالم
انداختند در آب یا ران سفینه هارا ۳/۸۸

(۱) لك به المعجم ص ۲۳۶ - ۲۶۴ و حقائق المداث ۵۶ - ۵۹ و دقائق الشعر ص ۴۰ - ۴۲

و دره نجفی ص ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

- هرکه چون من زد قدم در راه استغنا غنی
 ۴/۱۰۳ اطلس گردون بپای همتش پاتا به ایست
 مدام از حباب است ساغر بدست
 ۴/۱۱۲ شده می بدر لبست می پرست
 نی زپای هم خبر دارم نه از دست سبزو
 ۵/۱۱۸ دست و پا گم کرده چون من در این میخانه نیست
 کسی که زنده با ظها رزنگی باشد
 ۶/۱۱۸ دمیکه گشت زدعوی خموش گریا نیست
 بکام دل رسانیدست می از دوستی ما را
 ۵/۱۲۹ الهی تادم آخر بکام دوستان باشد
 نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
 ۷/۱۱۵ زبیم آنکه بگویند ناتوان بین است
 غنی ز ترک محبت بسی پشیمانم
 ۱/۱۶۸ ز زلف یار گرنتم دل و شدم دلگیر

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیر که نامهای دیگر آن تناسب (یا متناسب) و مواخاه و
 ایحلاق است (۱) مستعمل ترین صنعت در اشعار غنی است که ذیلا نمونه های از آن
 ذکر میشود

- به بیداری خیال زلف خوابان میکند شبها
 ۶/۷۳ زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را

(۱) المعجم ص ۲۸۳ - ۲۸۴ و حقائق الحقایق ص ۴۶ - ۵۰ دقائق الشعر ص ۵۲-۵۳
 و ترجمان البلاغه ۷۵ - ۷۶

- مگر زد پرتو خورشید حسنت در جهان آتش
- ۸/۷۳ که برج آبی چاه است منزل ماه کنعان را
سعی بهر راحت همسایگان کردن خورشست
- ۴/۶۲ بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها
تر همچو آسیا نشد از آب نمان ما
- ۱/۶۴ از تشنگی است خشك زبان در دهان ما
از بسکه دصف چشم سیاه تو کرده ایم
- ۴/۶۴ گردید میل سرمه زبان در دهان ما
تا کرده ایم در ره شوق قدم ز سر
- ۷/۷۲ آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما
چاره کار بدست من و من بیچاره
- ۴/۷۴ بند انگشت به ناخن نتوان کردن را
شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
- ۳/۷۱ خاموش شدن مرگ برد اهل زبان را
کرد سر با نامه آن ماه قاصد راه را
- ۸/۷۶ ای کبرتر پر مکن از اشک حسرت چاه را
رشته را از پنبه توحید تا منصور یافت
- ۷/۱۰۳ اختلافی در میان سبزه و زنا نیست
سالکان راه عشق آسان ز خورد بگذاشته اند
- ۴/۱۱۵ تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است
بیمار عشق در غم محراب ابرویش
- ۱۰/۱۳۴ خواهد چو چشم او با شارت نماز کرد
بر زبان قانع اگر حرف لب نمان گیرد
- ۱۰/۱۳۹ زود از شرم زبان در ته دندان گیرد
جوی شیراز بر فرهاد مگر می آید
- ۱/۹۱ که بهم خسرو شیرین شکر آبی دارند

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غنی بسیار است و در اینجا بمصادق
”القلیل تدل علی الکثیر“ نمونه های از آنها را یاد میکنیم
تشبیه ”حروف مکتوبه“ به ”زنجیر قلم“ (ص ۴/۷۰)
بدست از زلف او تا سر خط دیوانگی دارم
چو کلکم شکل زنجیر است از نقش قدم پیرا
و تشبیه ”ابر“ به ”مصرع“ (ص ۱۱/۹۶)
یک مری فرق نیست میان در ابرویت
خوش مصرعی به مصرع دیگر رسیده است
”آبله پا“ به ”قبله نما“ (ص ۵/۱۳۲)
من از قدم سعی بمقصد رسیدم
هر آبله پای مرا قبله نما شد
تشبیه ”زبان“ به ”بال“ (ص ۱۱/۱۲۶)
ز تحریک زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یک بال در پرواز می آید
و ”زخم“ به ”گرداب“ و ”بنحیه“ به ”موج“ (ص ۶/۱۵۰)
در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بنحیه بر زخم تو گوئی موج در گرداب بود
”درم“ به ”چنار“ (ص ۱۱/۱۷۰)
گلی نچید ازین باغ جز تهیدستی
کسیکه تکیه کند بر درم بسان چنار (۱)
”دندان“ به ”ژاله“ (ص ۱۰/۱۳۸)

(۱) زیرا در چوب چنار نقش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان زدهن رفت جوانی برباد

آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و "مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم ترنگس سپرز برگ انداخت

چو دید جمع سیاهی لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت

عالمی را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخی از تشبیهات که غنی در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه

از آن نیز که به چشم خورد در زیرنگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار

غبار آلود" (ص ۴/۱۹۵)

زند بی دوست زنبور نگه صد نیش بر چشم

بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست

گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است

گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتی از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور

بدو قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفی آتش صهبا
هلال عید دامن گرگ ابری شود پیدا

آیینہ آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینہ آب را

آیینہ آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هر شرابا باشد چپرا
پیش دم صبح هست آیینہ آفتاب

آیینہ باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینہ باطن
ماهی که دلا فروز بود نان جوین است

آیینہ زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بی زلف بتان دست زدم بر زانو
صورت شانه گرفت آیینہ زانوی ما

آیینہ ماه (۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بی رحمت آیینہ ۴ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بی تو ابر دیده ۶ مارینمت بارانی
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضه ۶ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

بادهٔ عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب ز لعل تو میکشیم
باشد می در آتشف آب خمار را

بهر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چرخاها از ره خشکی بکعبه رفت
کشتی بهر باده روان میکنیم ما

بنحیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

بر لب چو آستین زده ایم بنحیه سکوت
انگشت گرزنی بلیم را نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته از بسکه برق آه از دل
خرمن ماه ماند یک — پرگاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷۴)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس برده چون جرس

پرگاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلک که میپرد از شوق ابرویت
بردیده مینهد پرگاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

در شب وصلت چرخاها بزم ما روشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ۴/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پرشیدم در خوابی بفراموشی کردم

تنور نلك (ص ۳/۹۴)

گوئی که در تنور نلك تحط هیزم است
تا اشتها نسومت نشد پخته نان ما

تیر مژگان (ص ۵/۹۶)

ناوك ناز تو در دیدن من جا دارد
تیر مژگان ترا مردم چشم سپر است

تیر فراق (۱۰/۲۵۰)

بسر رفتی و از تیغ فراق پیهم
زخم چندان بمن آمد که نیاید بقلم

تیغ گریبان (ص ۱/۸۳)

ز درد عشق ضعیف است بسکه پیکرم
شود به تیغ گریبان جدا ز تن سرما

جام خالی نرگس (ص ۸/۱۲۶)

نشانی نیست در مخانه خلك از می عشرت
ز جام خالی نرگس همین آواز میآید

جامه دیوانگی (ص ۶/۲۰۰)

جامه دیوانگی چون بر قد خود دوختم
بخیه ها از خار پا بردامن صحرا زدم

چراغ آیینہ (ص ۴/۲۳۲)

نتوان نفس گم شده را پیدا کرد
افروختن چراغ آیینہ چه سود

چراغ لاله (ص ۱۱/۱۳۹)

تا بصحرا هر طرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۲۵۵ / ۱۰)

آسمان چون چرخ حلاج است کز گردش بھاك
پنبه ودانه زبړت دژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۷۰ / ۵)

غني تا چند پرسي د ستگاه اهل دنيا را
كه باشد وسعت آن از حصار جام جم پيدا

حصار خط (ص ۶۳ / ۱۲)

رهد كي در حصار خط زردان معني روشن
كجا مھراز كلف محفوظ دارد خرمن مه را

نخامه ايجاد (ص ۱۳۸ / ۵)

چون نباشم در ندامت كز پي تصوير من
رنگ خجلت بر جبين نخامه ايجاد بود

نخانه زنجير (ص ۷۷ / ۱)

چنان بياد سر زلف او گرفتاريم
كه غير نخانه زنجير نيست منزل ما

نخم افلاك (ص ۱۲۸ / ۳)

باده عيش نشويد ز دلم گرد ملال
نخوش را گر نخم افلاك ته خاك كند

نخواب مرگ (ص ۱۰۴ / ۱۲)

غافل مشر ز عاقبت كار خود غني
دل نه بخواب مرگ كه دنيا فسانه ايست

در اشك (ص ۱۰۹ / ۵)

چشم سفيد زد در اشك مرا بنحال
حريست اينكه پنبه نگهبان گره راست

ریگ شیشه ساعت (ص ۵/۱۴۹)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۵/۱۱۰)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است
که زال چرخ به چشم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش حجام
هر کس که سرکشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۱۴/۹۲)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی
هست هر بیتی در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (ص ۳/۱۷۴)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۶/۸۳)

محنت کجاست از سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۲/۱۶۵)

توان ز شاخ تنزل گل ترقی چید
نفس به نی چو فرود شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم می روشن
سرت کردم مکن خاموش ساقي شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰۱)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خراب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/۶۴)

از صیدگاه دهر نگشتیم تا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معنی (۸/۱۴۳)

آید از تار نفس طائر معنی در د ا م
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیرکه هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشک (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلوی تهی
کار من اکنون غنی با طفل اشک افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بی لعنت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین بر لب است

غنچه خا طر (ص ۱۴۲/۱)

در لحد غنچه خاطر ر کفن بگشاید
دل غربت زده از صبح رطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۹۱/۱۳)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بی نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۵۸/۱)

جنونی کوکه از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

د سه نرگس (ص ۱۶۵/۳)

نیست حسن بی بقا شایسته دلبستگی
با چراغ برق یک پروانه همراهی نکرد

کلاه حباب (ص ۱۱۷/۷)

تا دید سر برهنگی طفل اشک ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۹۴/۸)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تنم اشک من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۱۱۶/۷)

سنبل زلف که در گلشن بزم است امشب
که گل شمع زبریش گل شبوشده است

گلیم بخت (ص ۱۹۴/۷)

شب بی بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱/۱۶۴)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
با آب زرقم زده نامش هلال کرد

نہال شمع (ص ۵/۸۰)

آزاده ام زقید زمین چون نہال شمع
بردم فروبه آب دگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۸/۷۸)

چون برآرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه در یوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۱۰/۷۳)

غنی تا نقش خط گشت از تلگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبو (ص ۵/۱۱۸)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۳/۲۵۵)

پنجه خورشید را از دست بردی نهانند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ۴/۱۶۲)

فنی مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید

دست رد (ص ۴/۱۰۲)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه بر گیسوی خوبان دگر دست دراست

دهن سوزن (ص ۱۲۶ / ۵)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هر چند زیان در دهن سوزن کرد

(نخسار شمع (ص ۱۸۰ / ۸)

چشم دلسوزی نمیباید زدشمن داشتن
آستین کی پاك سازد اشك از نخسار شمع

زانوی فکر (ص ۹۰ / ۱)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم نی (ص ۹۹ / ۹)

هر زخم نی ز نغمه شیرین لبالب است
ز نبور خانه ایست که از انگبین پراست

گوش جام (ص ۱۳۸ / ۱۰)

گوید زیان شیشه نهانی بگوش جام
هر کس که سر کشد بجهان سرنگون شود

گلری شیشه (ص ۹۰ / ۵)

بسکه بر لب جانش از رنج خمار می رسید
در گلری شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۲۰۹ / ۶)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
نخن لعل از رگ ما را نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۷۴ / ۳)

چون مه نوکه نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا

(هـ) تلمیحات

- صورت معشوق هر جا جلوه گر گردد خوش است
کوهکن داند به از آیین سنگ خاره را ۴/۸۹
از گریه آب تیشه فرهاد ریختم
چشمی که شد سفید کم از جوی شیر نیست ۲/۲۰
غنی مشکل بود دل کنند از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید ۴/۱۶۲
گندم از بهر طمع نموده بر آدم دارد
یارب این در بجهان برخ کس باز مباد ۳/۱۳۴
غنی تا چند پرستی دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن از حصار جام جم پیدا ۵/۷۰
حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنا بندی ز خون کوهکن دارد ۳/۱۳۷
مرید خضر توان شد که با حیات ابد
تن از حجاب باظهار زندگی ندهد ۶/۱۵۹
چون قبله نما خضر ره اهل جهان باش
سرگشته خود در راهنمای دیگران باش ۳/۱۷۷
چاک پیراهن یوسف نبودی معنی
خنده بر پاکی دامان زلینما دارد ۷/۱۴۶
چشم کرم مدار شاهان که جز نمید
آئینه خلعتی ز سکندر نیافت است ۴/۱۲۲
ای که خواهی رخنه در ملک سلیمان انگنی
در زمین خاکساری خانه چون مور گیر ۱/۱۷۲
تن ضحاک کشید از رگ گردن آزار
تصه مار که مشهور شد افسانه شمار ۳/۱۶۸

- میزند پهلربه نخل طور از آتش چنار
 ۱/۲۵۵ زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان
 دم بریدن سر شمع میکند روشن
 ۱۰/۱۶۷ که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر
 فریب نعمت شاهان منخور که از نغفور
 ۴/۱۵۴ صدای کاسه خالی بگوش میآید
 دولت ظاهر باطن شود از می حاصل
 ۹/۲۵۱ خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم
 تاردن ته خاک رفت از طول امل
 ۱۰/۲۴۲ تابردارد درم ز پشت ماهی
 مگر آن شاه خربان کرد مصر حسن را غارت
 ۱۲/۷۲ که باشد برجین داغ غلامی ماه کنعان را
 نمی بینم نهالی سایه افکن بر سر مجنون
 ۱۰/۲۱۹ مگر گاهی که بنشینند بزیر شاخ آهوی
 نه دار آخرت نی دار دنیا در نظر دارم
 ۱/۱۸۴ ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم
 براه جستجوی او قدم نهמידه نه سالک
 ۷/۲۱۰ که مرسی بی عصا این راه نتوانست طی کردن
 چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
 ۸/۶۹ شمع نخل دادی ایمن بود پروانه را
 کس ز هم رنگی ما مدعی مان نشود
 ۳/۱۴۸ که کف بحر حریف ید بیضا نشود
 غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
 ۷/۵۸ که نور دیده اش روشن کند چشم زلینا را
 خضاب موی زلینا مگر کند یوسف
 ۳/۹۳ که برده است سیاهی ز دیده یعقوب

زبزی جامه مینازد بخورد یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق در یک پیرهن دارد ۴/۱۳۷

(د) تضاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد — تطبیق — مطابقه — طباق و تکافر نیز نامند (۱) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غنی است و نمونه های از آنرا در ابیات زیر میبینیم

- به بیداری خیال زلف خوابان میکند شبها
۶/۷۳ زبس پیروسته بیند چشم من خواب پریشان را
خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
۱۳/۷۳ به که آبی بزند تیغ تو بر آتش ما
تونونهالی و ما همچو ریشه ایم ترا
۲/۹۰ برد ترقی حسنت گل تنزل ما
آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتناب
۹/۹۱ کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسد ز آب
بحث کج در طبع شاعر میخلدني دخل راست
طاعت بخار است ماهي را و تاب شست نیست ۲/۱۰۱
حساب روز و شب هجر را چه میپرسی
که روزنامه ما چون سیاه شب بود ۵/۱۵۸
هست رویش گل روی سبد باغ وجود
گرچه باشد دهندش غنچه گلزار عدم ۱۴/۲۵۰

(۱) المعجم ص ۲۵۶ — ۲۵۷ حدائق الحقایق ص ۲۷ — ۲۸ و دقائق الشعر ص ۲۹ ر

درة نجفی ص ۲۹ و ترجمان البلاغه ص ۳۱ — ۳۶

(ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (ا) نیز در ابیات غنی ملاحظه میشود.

- شکل گردون گره و صورت اختر گره است
کارم از انجم و افلاک گره در گره است ۲/۱۱۲
کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/۱۱۴
پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ۶/۱۸۴
پیکر ساقی سراپا گوئی از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/۱۸۴

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامی بسیار است و در کتب علوم بدیعی شرح مفصل و مبسوطی درباره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غنی یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

- بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم انتا دست ۷/۱۰۵
دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسی بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

(۱) المعجم ص ۲۵۴ - ۲۵۵ ردقائق الشعر ص ۱۷ - ۱۹ و دره نجفی ص ۱۳۲

- گرد خود گرد غني چند کني طوف حرم
۶/۷۴ رهبری نیست در این راه به از قبله نما
شدیم خاک زبس در خیال عارض او
۲/۷۷ سزد اگر گل خورشید روید از گل ما
ترك خواب آن ترك خوریز از پی ننچیر کرد
۵/۱۴۲ پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد

تجنیس زائد

- زنقش پای تو گلها شگفت قالي را
۱۳/۶۷ نهال ساخته سرو قدت نهالي را
ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
۱۲/۶۰ نیامدست بکاری کمال عویش مرا
آتش می تیز سازد شعله آواز را
۳/۸۴ برکودی باده باید بست تار ساز را
یکتن در این زمانه بی داغ ماتهی نیست
۲/۲۲۱ کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهی

تجنیس مرکب

- شد شکر آب ز شر م سمن شیرینم
۱/۱۰۰ گرمیان من و طوطی شکر آب است بجاست

تجنیس مطرف

- خاره ز سمت جانی فرهاد ساخت رو
۱۱/۱۰۴ برسنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست

نگاه تیز می بینم بسوی ادغزالان را
نگه دارد خدا از چشم بدان تیرمژگان را
۱۰/۷۲

تجنیس خط

جزشکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ خنی پیشه عشق
۳/۱۸۲
دولت ظاهر دیاطن شود از می حاصل
نعم روایت ز فلاطون کند دجام ز جم
۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر نهم
که به زبالش پرهست بال خویش مرا
۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غنی ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پراست
گهر زمهره ماراست در خزانده ما
۱۰/۶۰
بدرشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آفرش که دارد
۷/۱۳۴

لف و نشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرای بندشد
۹/۱۳۷

مبالغه و اغراق

در مرجع خیز گریه من میکند شنا
دریا به پخت خویش کدوی حباب بست
۵/۱۱۶

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل فرد هر جا که پا انشوده ام
۸ / ۱۹۹

اشتقاق

محرم است آئینه و آب ز عکست محروم
آب عواهد که به آئینه رساند خود را
۸ / ۷۹
بحرف قتل من روزی زیانت گشت میتزم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد
۵ / ۱۵۷
کمی زند پهلر بمن مجنون که در خالف جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن
۲ / ۲۰۶

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقیداتی چون وزن و قافیه شاعر را دامیدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفی کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضی حذفها و اسقاطها در عبارات از ینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز به مقتضای همان قیودی که وزن و قافیه برای شاعر پیش میآورد تصرفاتی چون تنخیف و تسکین و تصحیف و غیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند "یجوز للشاعر ما لا یجوز لغيره" و در کلام غنی نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر مینموریم مانند اماله الف عیسی به یای در بیت زیر—

اهل دل از ترك خواب سیر فلک میکنند

عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است ۱۰ / ۱۰۷

و همچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه "خورد" در رباعی زیر— (۱)

(۱) دیوان غنی چاپ نرگشور لکنو ص ۱۲۳ ولی دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
 هنگامه افسرده دلی برهم خورد
 از حیرت عشق و شوخی حسن بباغ
 بلبل به سبد گل به قفس باید کرد

تخفیف کلمات یکی از تصرفات شایع شعراست و هیچ دیوان فارسی را تهی از آن نخوان یافت. اما کلمات منخفه از شمار "محذوفات مستحسنه" است که کلمه فصیحتر و ملایمتر گردد یا حذفی مشهور و متداول باشد" (۱) و از محذوفات مستکره و حذفهای نا روا در اشعار وی دیده نمیشود و اگر قاعده ای را که صاحب لسان القلم در مورد استکراه محذوفات بیان داشته و آنرا تخفیف مشدد دانسته (۲) در نظر بگیریم باید تخفیف "دکان" (۳) را در شعر زیر

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت

شمع در بازار خوبان عوش دکانی گرم کرد ۲/۱۶۰

حذفی مستکره بدانیم. ولی باید گفت که تخفیف مشدد همواره مستکره نیست چه بسیار مشدداتی که پارسی زبانان به تخفیف استعمال کنند و ضعیفان متقدم نیز بکار برده اند چنانکه همین کلمه "دکان" را مولانا مخففا استعمال کرده است و میفرماید—

بر دکان بردی نگهبان دکان	نکته گفتی با همه سوداگران
جست از سوی دکان سویی گریخت	شیشه های روغن گل را برینخت (۴)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بجای "باید کرد" "باید برد" نوشته و در دو نسخه خطی دیگر نیز "باید برد" آمده است و در اینصورت تصرفی و تغییری در حرکات کلمه "خورد" لازم نیست.

(۱) لسان القلم فی شرح الفاظ العجم تألیف عبدالقهار بن اسحق شریف مصحح ادیب

هروی تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸. (۲) ایضا ص ۳۸

(۳) به تشدید تائب رجوع کنید المنجد چاپ بیروت

(۴) مثنوی معنوی مصحح رینولد نیکلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخفایه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید —
 « فارسیان بتخفیف استعمال نمایند » (۱) بنابراین در کلمه « دکان » حذفی مستکره
 نیافتادست و عرف مستعمل و مصطلح فارسی زبانان است . مادر زیر مخففات دیوان
 غنی را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلاً بترتیب حروف تهجی می نویسیم (۲)

آگهی	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آیینہ	ص ۱۴		د ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۳۸	دھن	ص ۱۰ و ۱۱ و ۴۷ و ۴۳
استادگی	ص ۱۰ و ۸۴		د ۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹۴		د ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۲۸ و ۴۷ و ۵۱
اگہ	ص ۳۴ و ۴۰ و ۱۳		د ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵۴ و ۸۹ و ۱۳۱		د ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و ۷۳
بیہدہ	ص ۵۵		د ۸۳ و ۸۵ و ۸۶
پیرھن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و ۵۱		د ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳
	۷۴ و ۸۰ و ۹۲		د ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰
چار	ص ۸۱ و ۹۲		د ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چر	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		د ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۳۶
خامشی	ص ۱۳ و ۵۷		د ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقہ	ص ۴۵ و ۸۰	رہبر	ص ۱۴
خمرش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رہنما	ص ۶۵
خمرشی	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱۴ و ۳۰ و ۴۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰۴ و ۱۳۰ و ۱۳۵		د ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۲۵

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاتی تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غنی چاپ نرگشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

ص ۱۰ و ۴۰ و ۵۶	گهر	ص ۱۵ و ۲۹ و ۳۱ و	سیه
د ۷۷ و ۹۳ و ۱۳۶		ص ۳۵ و ۴۰ و ۵۲ و ۵۶	
د ۱۰۷		د ۵۸ و ۶۲ و ۷۴ و ۷۱ و	
ص ۸ و ۱۳۷	گهواره	ص ۷۵ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۰۱ و	
ص ۵۰ و ۵۴ و ۶۷	لیک	ص ۱۱۳ و ۱۲۳	
د ۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۵		ص ۹۶ و ۱۰۰	فتادن
د ۱۱۶		ص ۶۲	نند
ص ۳۹ و ۶۰	ملائك	ص ۳۱ و ۳۹	نسانه
ص ۱۴۸ و ۲۶ و	مه	ص ۵۸ و ۶۸ و ۹۱ و	کنز
د ۲۷ و ۳۴ و ۶۰ و		د ۹۴	
د ۶۵ و ۶۸ و ۷۳ و		ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۱۳۸ و	کنون
د ۸۵ و ۸۹ و ۱۰۱ و		ص ۵۰ و ۱۱۳ و	کوته
د ۱۱۴ و ۱۳۳ و ۱۹۹ و		ص ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و	گر
ص ۱۶۹	نار	د ۵۲ و ۶۵ و ۸۸ و ۸۷ و	
ص ۲۸ و ۳۲ و ۴۵ و	نگه	د ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و	
د ۴۶ و ۵۰ و ۵۷ و		د ۱۰۶ و ۱۲۶ و ۱۲۸ و	
د ۵۹ و ۶۴ و ۷۷ و		۱۳۰	
د ۸۳ و ۹۲ و ۱۰۰ و		ص ۶۵	گرينه
د ۱۰۷ و ۱۱۶ و		ص ۴۰	گمره
ص ۸ و ۲۰ و ۷۳ و	هشيار	ص ۲۹ و ۵۶ و ۱۵ و	گنه
د ۱۱۲ و		د ۸۶ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و	
ص ۱۲۹	همره	۱۲۲	
ص ۸۷	همره ي	ص ۸۰ و ۹۳ و ۹۶ و	گه
ص ۱۶ و ۶۶ و	هيچگه	د ۱۱۴ و	

(۸) مصطلحات علمی و فلسفی و غیره

بمراتب علمی و مقامات دانشی غنی پیش از این اشارت کردیم. در اشعار وی بندرت با اصطلاحات علمی و حکمی برمیخوریم و شاید سبب آن باشد که اشعار موجود غنی اکثر غزل است و مضامین آن مطالب عاشقانه و توصیفات شاعرانه است و اصولاً اگر در قالب غزل که باید حقا محتوی مضامین لطیف و دقیق باشد مصطلحات علمی و فنی را ایراد کنند آن لطافت و رقت که لازمه آن است از دست میرود ولی خواه ناخواه در اشعار شاعری که مدتها عمر خود را در مکاتب و مدارس بسر برده و بتفحص کتب و تصفح رسالات اشتغال داشته اثراتی باقی خواهد ماند و این معنی در اشعار غنی مشهود است چنانکه در بیت

در عالم مثال مثال نبوده است

هر چند کز دریچه آینه دیده ایم ۷/۱۸۶

اشاره به "عالم مثال" کرده است (۱)

و درین بیت

حسن و جمال ذاتی است دشمن زیب عارضی

سرمه فبار خاطر است چشم سیاه یار را ۲/۸۶

بدواً اصطلاح "ذاتی" و "عارضی" برمیخوریم (۲)

با آنکه محقق نیست که غنی خود سالک طریقت و رهرو مسالک عرفانی بوده است

(۱) "عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است و فراتر از عالم ادواح و عالم شهادت سایه عالم مثال و عالم مثال سایه عالم ادواح است و آنچه در این عالم است سایه عالم ادواح است و آنرا عالم نفوس نیز گویند و در خواب چیزی که دیده شود آنرا صورت عالم مثالی گویند" دیوان غنی نولکشور لکچر ص ۹۴ حاشیه ۱۰

(۲) "ذاتی - ذاتی و ذاتیات اشیاء امری هستند که شیئی را از غیرش جدا ممتاز

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

دلي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد"
و "سالک" و "پير" و "فنا" وغيره در اشعار زير

- چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور زهرسنگ تواند ديدن ۹/۲۱۱
در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي تانله اشک روانم ۷/۱۹۱
چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
که ميگردد کبود از کسوت تارا برد در شمس ۱۱/۱۸۷
گرانجان کي بقطع راه تجريد آشنا گردد
که خواهد زاده گر گردد چون آسياه گردد ۶/۱۳۸
از سلوک صاحب باطن کسي آگاه نيست
ميروء بر آب و نقش پای او در راه نيست ۷/۱۱۱
سالک نرسد بي مدد پير بجای
بي جور کمان ره نبرد تير بجای ۹/۲۲۱
عاشق بغنا سير زمعشوق نگرده
ماهي طلب آب کند گر چه غذا شد ۷/۱۳۲
همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم مينخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميازند ذات هر چيزی عبارت از نفس آن چيز است و اعم از شخص است. و در هر حال ارکان وجودی و مقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات که امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نميباشد. و عارضی منسوب است به عارض و "عارض عبارت از امري است که خارج از اشياء و موجودات باشد"

(فرهنگ علوم عقلي دکتر سيد جعفر سجادی تهران ۱۳۴۱)

- ز سودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
 ۸/۱۸۷ زعشکي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم
 صبادمیکه بسودای (۲) زلف او بر نماست
 ۳/۱۱۲ مرا ز رشک به تن همچو شانه مو بر نماست
 چه خوش بالیده است از گریه بر خرد مردم چشم
 ۲/۲۱۹ فتاده در میان آب گریا تنهم ریحانی
 گشتم ز حرارت غریبی بیتاب
 از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵
 و نیز با مصطلحات برخی بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت
 در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
 این انجم و فلک را دارند بیضه و طشت (۳) ۸/۱۰۸
 و اصطلاحات شطرنج در این ابیات
 رفت عمرم در غریبی بر بساط روزگار
 ۸/۶۲ گرچه همچون مهره شطرنج دارم خانهها

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهی و نام خلطی از اخلاط اربعه در فارسی بمعنی دیوانگی و این مجاز است زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غنی چاپ نوکلشور لکهنوس ۴۴ حاشیه ۶ و نیز بمعنی عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه و طشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند و باز پیدا می‌آرند" دیوان غنی نوکلشور لکهنوس ۴۱ حاشیه ۶. مولف برهان قاطع در ذیل "طشت و خایه" آورده است: "نوعی بازی باشد و آن چنان است که بیضه ای را خالی کنند و از شب نیمه پرسیازند و راه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند و اگر هوا گرم نباشد اندک آتشی زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پیران گردد تا از نظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکتر معین طبع دوم تهران ۱۳۴۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
 شد خانه نشین چراسپ شطرنج ۱/۱۳۵
 جای خود چون مهره شطرنج خالی میکنیم
 دشمن ما میشود در خانه ما میهمان ۳/۲۰۵
 سیلی نخوری تازکف اهل زمانه
 چون مهره شطرنج مردخانه بنخانه ۳/۲۱۷

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غنی از زبان و معارف عربی که نسبتاً زیاد هم نیست به چند گونه است -

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غنی از واژه های مانوس و آشفته است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعنی خواننده بهنگام مطالعه اشعار غنی با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل و تفکریا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمی خورد آنچه از لغات عربی بکار رفته است آنهايي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است و لباس فارسی پوشیده است و صرفنظر از ریشه آنها جزء لغات فارسی بشمار میآید مانند احوال (ص ۱۷۰/۲) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲/۲۸۰) برقع (ص ۵/۱۵۹) بنط (ص ۱/۱۰۹) تردد (۹/۱۲۹) تشریف (ص ۷/۱۵۲) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) قصا (ص ۶/۹۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخی از لغات عربی را نیز بصورت متصرف فارسی چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۴۰/۶۰ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) و تماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۲۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) و مدادا (ص ۱/۲۰۷).

ترکیبات عربی اصلاً در اشعار غنی دیده نمی‌شود جز در دو مورد. یکی «لایموت»
در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی

خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرت استعمال شده است زیرا «لایموت» در
عربی جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخی افعال عربی دیگر مانند «لایعلم»
بصورت صفت استعمال گردیده است. و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷۴)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطنی

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قراءه در زبان عرب: یکی از تاثرات غنی از زبان عرب تبعیت از قواعد
آن زبان مانند قاعده جمع و تشبیه و استعمال جموع عربی است. مثلاً لفظ «کونین»
که مثنای «کون» است در این بیت

غنی اگر چه فقیر است هم‌تی دارد

نشانه است بکونین دست خالی را (ص ۳/۸۶)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - عدما - همچنین احباب و ارباب - اسباب -
اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاک - الران - اوراق - ایام - جواهر - حوادث -
عشاق - کتب - مساجد و غیره نمونه های از جموع عربی مستعمل در دیوان غنی
است و چنانکه دیده میشود همگی مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه
غراب و مهجوریت ندارد. و جمع بستن کلمات عربی با علایم فارسی مانند
قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ۴/۱۰۶) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷۴) و
شهیدان (ص ۲/۱۳۶) بکثرت دیده میشود.

۳- امثال سائره عرب: مضمون برخی از امثال سائره عرب در اشعار غنی مشهور
است که مسلماً غنی با مراتب علمی و فصاحتی که دارا بوده است بهنگام انشاء
این اشعار بدانها نظر داشته است مثلاً مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت در میان باغد تکلف گویم باش

شیر مادر در خلوت بی نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون " بین الاحباب تسقط الآداب " و " من الادب ترك الادب
(۱) " (۱) و " شرط اللفت ترك كلفت "
و در این بیت (ص ۱۰۵ / ۶)

عاقل از نام برد پی به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آینه است
اشاره است به این مثل " الغافل یكفیه الاشارة " (۲)

و مضمون این مثل " كل شي يرجع الي اصله " (۳) درین بیت (ص ۱۶۹ / ۴)
هر کجا فرع است آرد در باصل خود غنی
سربای نخل آخر میگذارد برگ و بار
و این بیت (ص ۲۳۷ / ۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریزدانه سبجه بخالک
اشاره است بدین حدیث معروف و مشهور " الدنيا مزرعة الاخرة " (۴)

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غنی از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است و بسی از لغات نادره و ترکیبات
بدیعه و مصطلحات و اوصاف مستحدثه را در آن میابیم و در باره هریک از آنها
جداگانه بحث خواهیم کرد.

(۱) امثال و حکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ۹۱

(۲) امثال و حکم دهخدا ص ۲۵۸

(۳) ادیب صابر گوید - باصل باز شود فرع و هست نزد خرد ؛ مر این حدیث

مسلم این متن مضروب (امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)

(۴) ایضاً جلد اول ص ۳۴۷

۱- لغات : لغات دوازه هايي که در محاسبي خاص بکاررفته يا آنهايکه در زبان پارسي جديد الاستعمال هستند بسيارند و ذکر تمام آنها موجب اطباب و تطويل ميشود بنا برين ذيلا برخي از آنها را ياد مي کنيم

افتادن = تراضع و فروتني (ص ۱۷۸/۵)

زنهار مکن تکیه بر افتادن سرکش

افتادن سرکش بود افتادن آتش

ريزش = سخاوت و بخشش (۴/۷۳)

بر ريش زير بار خود در آدر ساده لوحان را

بيفشان سيم دزر چندان که بردارند دامن را

رنگ ريختن = طرح عمارت افگندن (۱) (ص ۵۸/۵)

شکست از هر در و ديوار مي يارد مگر گردون

زرنگ چهره مار ريخت رنگ خانه مار را

شايد = بصورت ادات ترديد رشك استعمال شده است و نه بصورت فعل از مصدر

شايدستن چنانکه نزد قداماء معمول بوده است (ص ۵۹/۴)

غني سا غريکف جمشيد پيش مي فروش آمد

که شايد در بهاي ياده گيرد ملک دنيا را

بياي يار افتادم که شايد

بدست زلف پيغام مي فرستد ۱/۱۹۶

غازه = گلگرنه ايست که زنان بر روی مالند (ص ۱۴۱/۸)

رياض حسنش از خون دل من تازه ميگردد

زرويم ميپرد رنگ و بروديش غازه ميگردد

هر مرد که با زنان بخواهدش بنشست

بر عارض خويش غازه خوراي بست ۷/۲۳۰

(۱) ديوان غني چاپ نرگشور ص ۷ حاشيه ۵ ايشا راجع شود به شعر العجم ج ۴ ترجمه فخر داي ص ۱۹۶

گل = بمعني قطعه وپاره استعمال شده است در "گل ابر" و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و مرجب نابینائی شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب

کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۹۱ / ۱۱

افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشک

دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است ۹۶ / ۱۳

گلگون = لعل سرخ (ص ۱۰۴/۱۰)

دایم براه شوق جلو ریز میرود

گلگون اشک را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شک و تردید بمعني "شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

همائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو

مگر میل حنا بندی زخون کوهکن د ۱ رد (ص ۱۳۷/۳)

می پرتغال = پرتغال "نزد بنضی بالفتح و تاء فوقانی موقوف عربی نام ملکی و قریبی از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعی از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتغال نام شهر است که شراب آنجا شهرت دارد" (۱)

ساقی بجام ریز می پرتغال را

ماه تمام ساز بیک شب هلال را ۲۰ / ۱۰

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از "نازک" فارسی بقیاس عربی ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئی فرور بندیم جا دارد

که نبود از نزاکت تاب بستن معنی مارا ۵۹ / ۴

راشردن = بمعني های مختلف آمده مانند

(۱) دیوان غنی چاپ نولکشور ص ۱۶ حاشیه ۱۳

گره بند قبايت بشد از دستم را
 ۱۲/۷۳ بند انگشت شد آخر گره بند قبا
 آيد مر از عنده گل اين سخن بگو ش
 ۱/۱۳۵ داشت دل کسي که سر کيسه باز کرد
 گراثر دارد نسيم آه گلچينان فصل
 ۲/۲۱۱ غنچه ۴ گوی گريان تر دا عوا هد شدن

دا کردن = در ۱۴ مورد در ديوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بيتي
 چند در اینجا مينگاريم

چاره کار بدست من و من بيچاره
 ۴/۷۴ بند انگشت بناخن نتوان کردن را
 در دلدارا کردم رقييم شد د چار آنجا
 ۸/۸۴ زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا

را گشتن =

در فيض سخن هرگز بدست سعي نگشايد
 ۸/۱۴۲ بدندان دانميگردد گره چون برزيان افتد
 نباشد از تغافل گر بما گویا نميگردد
 ۲/۱۴۸ لب او بسکه شيرين است از هم دانميگردد
 ز شرم پيش لب يار دانميگردد
 ۸/۱۶۷ دهان تنگ بتان گشت غنچه تصوير

۲- از صفات جديد و بدیع که در ديوان غني آمده است ميتوان صفات زیر را شمرد.
یاده سر بهر

زان لب ميگون غني را ياده ده سر بهر
 ۱۱/۷۱ کز سرش بيرون رود باد همه پندارها

(۱) برای موارد ديگر ملاحظه شود ص ۱۰۸/۱۰ و ۸/۱۳۰ و ۲/۱۸۶ و ۸/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و

۷/۲۰۶ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ۴/۲۲۸ و ۴/۲۳۵ و ۹/۱۴۴

پای بخواب رفته

تابوت مرده ۶ دوش هشیار کرد مارا
پای بخواب رفته بیدار کرد مارا ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیا مدست ز کامم زبان غنی
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸/۹۱
تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناوڪ انداز

ز چشم ناوڪ انداز تو دارد وعده زخمی
باین امید آهون خون خود را مشك میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشینی بمسا جدر
نمخانه نشین باش که خم زنده بگوزاست (۲) ۸/۱۰۴

سحن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سحن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سحن زیر لبی

امشب نفسی زمزمه داشت مغنی
نی کرد بلند این سحن زیر لبی را ۷/۸۸

- (۱) "بیان جفای فلکی است و مشابَهت سیاه کاسه بر عایت معنوی با دوات و مشال
زبان بقلم که از کام بیرون می باشد" دیوان غنی چاپ لکهنوس ۱۵ حاشیه ۱۹
(۲) "یعنی در زندگی خود را مرده و آرزو ساز از زمره مردان متواتر با ش
راز اینکه خم را بخاک نرو می برند نسبت زنده در گور بودن یاد نمود"
دیوان غنی نرگسخور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

هیچگه از سینه صد چاک ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها
۷/ ۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گرداری مکن کسب کمال از ناتقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس
۱۰/ ۱۷۴

مرغ ریخته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس در تن
رسامی نیست در پرواز مرغ ریخته برپا را
۴/ ۵۸

مصرع ریخته (۲)

بی چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعی است که در محفل نیست
۵/ ۱۱۸

می در آتشه

بمجلسی که برد باده از لب دلدار
می در آتشه باشد بجای آب نهمار
۲/ ۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بیچشم آفتاب
۱۱/ ۹۱

-
- (۱) "شراب خام ناتمام که بمراد خورد نرسیده باشد در رسیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن" دیوان غنی - لکنو ص ۸۵ حاشیه ۵
- (۲) "مصرع ریخته مصرع بی تکلف که بی مخنت و فکر طبع مرزون شود - طغراگوید داریم خیال تا آنکه روی دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیرا که شمع ریختن بمعنی ساختن و تیار کردن شمع است" دیوان غنی لکنو ص ۱۱ حاشیه ۴ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

۳- مصطلحات و کنایات : برنهی اصطلاحات در اشعار غنی می بینیم که خاص اد
داقران و امثالش میباشد و از آنجمله است:

آب سیاه (۱)

معنی مصطلحات و کنایات که در پارقی نوشته میشود از حواشی دیوان
نوت: غنی چاپ نوکشور لکهنو - ۱۹۳۱ نقل شده است و شماره صفحه و حاشیه
در پارقی از آن دیوان است

از بسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲۴۲

آب گردش (۲)

دارد بیزمستان جام شراب گردش
زاهد نیاید آنجا از بیم آب گردش ۱/۱۷۶

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) "نگاه گرم نگاه تیز در نگاه محبت - گل ابر یعنی قطعه ابر - صائب راست:

تازه میگرد ز چشم اشکباری جان ما گلشن مارا گل ابری گلستان میکند

گل بمعنی داغ سینه بسیار می آید و گل چشم آنچه بصورت آبله از چشم بر آید
و موجب نابینائی گردد - یعنی دختر از نگاه گرم محبوب دستور میشود کاش
قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعنی آفتاب در ابر
پوشیده گردد که باده نوشی در ابر و باران میسر آید." دیوان غنی - لکهنو - ص ۳۰ حاشیه^۳

(۱) آب سیاه نام مرضی که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگرد سفید

کی توان کردن بلای تیره روزان را علاج

و حقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت چشم ندارد و نیز در کلام اساتذہ دیده
میشود و آن مشهور است این مرض با سپان میشود که در هند "رس" گریند بنفخ رای

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و سین مهمله " ص ۱۲۸ ج ۱

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادویش

۱۱/۱۷۵

تخته بندی دکان (۲)

مرا جر تخته بندی پاد کانداری نمیشد
شکست افتاد تا از سستی طالع ببا زارم

۴/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بنحیه آستین خط جام است

۱/۱۰۴

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعنی زبرنی آب و هوا و تغییر آب و هوا که بیمار را از حبابی بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا - تاغیر گوید - "غم برنت از دل می بینش بفریادم رسید : چاره آخر بگردش بود بیمار مرا" ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غنی را سند آورده است دلی مصرع اول آنرا اینطور مینویسد - "در محفلی که دارد جام شراب گردش" مصطلحات الشعراء تالیف امام قلی رازی دارسته - نورلکشور کانپور ۱۳۱۶ هجری ص ۴

(۱) "آهوی آهوگیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سردهد که آنرا بهمراهی خود نزدیک دام صیاد آرد و باین هیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانیده باز طرن دام می آرد" ص ۷۶ ج ۶

(۲) "چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تخته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطانت معنی ظاهر ص ۹۳ ج ۶

(۳) خط جام نشی که از پر شدن جام بر دور نمودار باشد چون برای پاک ساختن (بقیه در صفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معنی سالگره نهمیدم ۳/۲۰۲

شانه بینی (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نیست
هر دم آن زلف پریشان شانه بینی میکند ۴/۱۳۵

فتیله داغ (۳)

چون غنچه بخشک گشت غنی مغز در سرم
زیبداگر فتیله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تا آن غزال گرم ز پیشم گذشته است
مهربتم فتیله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸۴

قند مکرر (۵)

دیده چون آن دو لب شیرین دید
معنی قند مکرر نهمید ۳/۱۴۳

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

اشک آستین بر روی رچشم میگذارند میگرد که اشک چشم شراب رنگین من
است و آستین که بصورت اربجام مینماید بنحیه اش خط جام است - حاصل
که شراب من اشک و جام من آستین و بنحیه آستین بمنزله خط جام در حق
من است " ص ۳۸ ج ۴

(۱) رشته سالگره رشته ایست که برای تعیین سال باشد برای توضیح رجوع شود
به قسمت این رساله " تاثرات غنی از محیط هند و کشمیر "

(۲) شانه بینی فال دیدن دآن معروفست که فالگیران بر شانه گوسپند از احوال گذشته
و آینده خبر میدهند ص ۵۹ ج ۱

آتش مي تيز سازد شعله آراز را
بركدوى باده بايد بست تار ساز را ۳/۸۴

و

تاتورفتي مي نذارد كار با ميناي ما
ازكدوى سبز فرقي نيست تاميناي ما ۵/۸۴
گره بر باد = يعني گره زود گسل

تكيه تاچندكني برنفتي همچو حباب
چشم بگشاي كه هستي گرهي بر باد است ۸/۱۰۵

لنج روان

چرا دوزد غني چشم طمع بر نعمت
كه از نقد سخن گنج روان در هر زمين دارد ۷/۱۴

مقرى تسبيح (۱)

بگوئيم اين صدا از مقرى تسبيح مي آيد
كه صد دل مضطرب گردد چريك دل يابد آرامي ۵/۲۲۱

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

- (۳) فتيله داغ عبارت از پنبه مرهم كه بر سر داغ گذراند - ص ۹۱ حاشيه ۶
(۴) داغ پلنگ همان نقوش سياه كه بصورت داغ بر پوست او باشند يعني از گرم و شتاب دى
از موبرتن من فتيله داغ شده است مانند پلنگ كه موى او فتيله داغ است ص ۹۲ حاشيه
(۵) مراد از قند بسيار صاف زيرا كه چون او را مكررا القوام آرند لطيف مي باشد.

ص ۹۴ حاشيه ۵

(۱) مقرى بضمميم و سكون قاف امام سبجه و دانه كلاني كه واسطه العقد تسبيح
باشد از آنجا كه امام تسبيح در شمار نمي آيد و چون مهره هاى تسبيح گردش
نيارد و مشابه يك دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشيه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتی دیگر بصورت فعل در دیوان غنی دیده میشود که آنها را با ذکر معانی نقل میکنیم

شماره صفحه و سطر

دیوان غنی چاپ لکهنر

که اصطلاح در آن درج است.

معانی

اصطلاحات

۱۱/۵۳ و ۱۲/۲۰	کنایه از اضطراب	آتش زیر پا داشتن
۵/۵۹ و ۲/۵۸	نا راحتی و بیقراری	
	آفتاب کنایه از شراب و	آفتاب دادن
	آفتاب دادن چیزی یعنی	
	انداختن آن به آفتاب که	
۷/۲۹	خشک یا گرم شود	
۱۵/۳۳	حقیر و عوار شدن	از دیده افتادن
۱/۵۶	بی صبر و بی حوصله کردن	از جا بردن
۱۸/۱۰۵	بیقرار و بی صبر شدن	از جا رفتن
۱۷/۵۵	در گرفتن آتش	افتادن آتش
۵/۹۷	شرمنده شدن	الف کشیدن
۱/۶۰	کنایه از استدعای سخن کردن	انگشت بلب زدن
۳/۶۰	کنایه به خونخواری	انگشت بنمون آورده
		در دهن داشتن
	بکمال رنجانیدن	بجا رنجانیدن
۳/۲۹	حقیر و کمرچک انگاشتن	بچشم کم دیدن
۱۴/۳۳	کنایه از کمال نایابی	بخواب ندیدن
۸/۶۸	کنایه از کرامت ادلیام است	بر آب رفتن
۲/۱۳۹ و آخر	ایضا	بر روی آب رفتن

۳/۹۷	کنایه از تواضع و عا کساری	بردر پستی زدن
۱/۱۷	مشهور شدن	بزیان افتادن
۶/۸۳	تمام نوشیدن	برسر کشیدن جام
۴/۷	ترك کردن	بر طاق نهادن
	سراغ چیزی یافتن و کنایه	بو کردن
۶/۷۳	ببرسه زدن	
	ترقف کردن و دریك جا	پا قایم کردن
۹/۲۷	ایستادن	
۳/۱۸	کنایه از غایت شادی	پای بزمین نرسیدن
	کنایه از ملال خاطر و گله	پر بودن دل
۵/۳۶	مند بردن	
۴/۱۱۵	عزت و اعتبار نداشتن	پشیم در کلاه نداشتن
۱۶/۱۰۵ و ۳/۶۸	برابری به آن کردن	پهلوی چیزی زدن
۴/۸	کناره گرفتن	پهلوی تهی کردن
۱۱/۱۲۱ و ۶/۳۳	خود را بیلک جانب کشیدن	پهلوی زدیدن
	از جای خود تعظیم ایستادن	جا خالی کردن
۱۵/۱۱۶ و ۲/۷	و تواضع کردن	
۹/۸۱ و ۶/۲۷	کنایه از غایت اشتیاق	چار چشم شدن
۱۰/۱۱	کنایه از بیقراری بسیار	نهار از پهلوی رد گردیدن
۸/۱۵	کنایه از بیداری	عواب بستن
۱/۷۷	افزونی و ترقی دادن آتش	دامن بر آتش زدن
۱۷/۱۹	مستعد شدن بکاری	دامن بمیان بر زدن
۴/۸۲	آسوده نبودن	دانه گره گردیدن
۵/۶۰	کنایه از کمال اختلاط	دریك پیره ن بردن
۵/۶۳	موجود و حاضر داشتن	در آستین داشتن

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در	هر جا	۳/۷
دست بر چیزی	ترك کردن		۴/۱۳
افشاندن	کنایه از بیکاری و مفلسی		۱۵/۹۴
دست در بغل کشیدن	غم و غصه بدل خوردن		۷/۱۴
دل برداشتن	استمالت کردن		۴/۲۳
دل دادن	اصطلاح آنکه چون از کسی		
رشته برانگشت بستن	و عده گیرند رشته ای برانگشتش		
{	پیچند که آنرا دیده و عده یاد		
{	بیادرد		۱۲/۱۶
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هر کسی رو		
	بآفتاب رود چشمهایش		۸/۲۹
	نخیره شود و چیزی نبیند		
رو ساختن	شرمنده شدن		۱/۳۹
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسی یافتن		۲/۲۸
زبان در دهان کسی	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن		
کردن	و بحرف آوردن		۱۵/۵۵
زربه سپردادن	زربکثرت دادن		۷/۲۲
سرکردن	ظهور نمودن		۱۳/۵۳
سفید کردن چشم	کنایه از بسیار گریستن		۷/۱۰۲
شانه در آب داشتن	کنایه از مهبیای آرایش بودن		۶/۴۴
شهید کردن معنی	عبارت از معنی رسا و مضمون		
	عالی است که در قالب عبارات		
	سقیمه بندند که از پایه بلاغت		
	و فصاحت افتد		۱۹/۱۳۶

۱۰/۸۳	کنایه از نداشتن پستان	سینه صاف
۱۱/۸	تصویر کشیدن	صورت دادن
۳/۱۰	فایده حاصل کردن	طون بستن
۵/۴۲	دسوا شدن	طشت از بام افتادن
	کنایه از درست نمودن ساز	کدو بر ساز بستن
۳/۷۱	نغمه و آهنگ ساز	
۸/۸۷	کنایه از خاموش بودن	گره بر گلو زدن
۲/۴۴	نا بینا شدن	گل بچشم افتادن
۱۱/۷۸	خاموش شدن چراغ	گل شدن چراغ
	کنایه بدندان شانه که	مسطرازشانه کشیدن
۱۶/۱۹	بصورت مسطر برابر باشند	
۲/۲۰ و ۸/۱۰۸	مرغوب واقع شدن	ناخن بدل زدن
۱۱/۴۰	خاطرخواه واقع شدن	نان بروغن افتادن
۱۵/۹۳	خاطرخواه برآمدن	نقش نقشستن
۱۷/۱۹	تغییر اوضاع و احوال نمودن	درق گردانیدن

۴ — ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند ریشوند یا ترکیبات اسم ذناعل واسم و مفعول مزعم و غیره در اشعار غنی بسیار آمده است و قسمتی از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۴/۴۱

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غنی چاپ نولکشور
لکهنر میباشد

آتش خانه

میکند هر کس که گردد ساکن این سرد سیر
- نور پرش از شوق آتشخانه را همچو گمان
۱۹/۱۳۹

آشیان بندی

جمع کردم مشتی پاشاکی که سوزم عویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان
۱۳/۱۰۵

آینه خانه و پرینخانه

هر کس که دید روی تو دیوانه میشود
آینه خانه از تو پرینخانه میشود
۹/۷۰

اهل دل

اهل دل از ترك عراب سیر فلک میکند
عیسی وقت خود است هر که شبی زنده است
۲/۴۱

بال نشان

پیش صیاد دم بال نشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است
۱۳/۴۲

برگشته بخت

نصیبی نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پرنسازد کاسه گرداب را دریا
۲/۱۴

بیدماغ

نباشد بی سر زلفت سر برئیدن مشکم
که بری نافه باشد مری بینی بیدماغ را
۵/۱۰

تردامن

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بی نصیب از پرتر شمع است فانوس جاب
۵/۳۰

۲۵۶

تنك ظرف

غني راز تنكظرفان نهان آخر نيميانند
اگر چون شیشه ساعت نفس در سينه میزدند ۲/۷۲

جبه ساعي

جز ابرویی نمانده در جبینش
زبس مه بردرش در جبه ساعي است ۱۸/۳۲

چشم آشنائي

مگر با سرمه ات چشم آشنائي است
که کار چشم خویان سرمه ساعیت ۱۰/۳۲

خاک نشین

عمریست که از شوق خدنگ تو بهر سر
در دشت هوس خاک نشینند نشا تنها ۵/۱۷

نوردنما

کند گر خود نما چون مه سواد صفحه داروشن
بگردون میرساند دعوی صاحب کمالي را ۸/۲۵

دریا بار

طفل اشکم گریازی در بصره آورد
کاغذ بادی شمارد ابر دریا بار را ۱/۹

دو زباني

هر که کرد از دو زباني دل مردم افکار
عاقبت دهر کند در دهنش خاک چو مار ۱/۸۱

روزنامه سیاهه

حساب روز و شب هجر را چه میپرسی
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ۴/۷۵

زنبور خانه

هر زخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگین پراست ۷/۳۴

زهر چشم

زهر چشم ترچنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبز چو بادام تراست ۴/۳۳

زهر خند

تلخ است عیش پسته ز رشک دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبز خط

سا غرزدن سبز خطان بی مزه ای نیست
صهاکشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سرنامه و سر رشته

سرنامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است ۱۳/۳۱

سیر چشمی

در جهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن
چشمه خورشید من محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبنم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بید ماغ کرد ۵/۷۴

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتر
۳/۹۲

شکر آب

شد شکر آب ز شرم سخن شیرینم
گرمیان من و طوطی شکر آبست بجاست
۱۱/۳۴

صاحب نفس

زبان نی بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گریا
۳/۱۴

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا رینموند رنگ
۶/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کی شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است
۳/۳۹

کاغذ گیر

یار از چشم نهان گشته چو شد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر
۵/۸۴

گرانجان

گرانجان کی بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاده گر گردد نمود چون آسیا گردد
۲/۶۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگی صفت بگرد آب شود
۳/۵۲

زان لب میگون غنی را باده ده سر به مهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۵/۱۶

نمک چشی

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بی مانمک چشی نکند مهمان عشق ۱۵/۹۰

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلی هر که بعالم افراشت ۱۲/۳۷

نی سوار

از تنزل پست فطرت را نباشد هیچ بالک
بیم اقتادن نباشد هر که باشد نی سوار ۱۲/۸۱

هرزه گرد

معنی آرام را هرگز نفهمیدم که چیست
هرزه گرم چون قلم با آنکه پایم در گل است ۸/۴۲

(۱۱) تاثرات از محیط هندو کشمیر (۱)

حیات و نشأت غنی در سرزمین کشمیر و مسافرت‌های او بهند سبب گردید
که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجر بهند) تحت تاثیر

(۱) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامی جناب آقای شمس الدین
احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان "غنی کی شاعری مین مقامی رنگ" که چند
سال پیش از رادیو سرینگره زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و
بدینوسیله از آن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسی از لغات و مصطلحات آن دیار در کلامش راه یابد
مثلا در این بیت

خال رویش زیر برق صید دلها میکند

در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقی مشاب که شبکه هایش چون شبکه های دام است و
زنان هندی بر روی افگندند و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاک ما یادی نکرد

گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/۷۱

و برانگشتش پیچم رشتهٔ باریکتر از مر

دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعی. (رشته ای را بدرد
انگشت سبابه می پیچیدند تا هرگاه نگاهی بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و
نیز چون از کسی دعه گیرند رشته برانگشتش پیچند که آنرا دیده دعه بیا دآورد و
این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمینی است کوهستانی و زمستانهای آنجا بسیار
شدید است و مردم برای حفظ و جلوگیری از سرما لباسهای گرم و گشاد میپوشند. یکی از
لباسها مانند خرته ایست که از پارچه دستباف پشمی ساخته میشود و آنرا بزبان
کشمیری "پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلی بلند و گشاد
است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند و احساس سردی
نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین بر میدارد و شاعر ما از
این لباس و چین های آن نیز الهام میگردد و برای اظهار مطالب ازان استفاده میکند
چنانکه گوید -

چون آستین همیشه جبینم ز چین پراست

یعنی دلم ز دست تراى نازنین پراست ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پهرن پنهان کرده بختانه بیارند . غنی باین امر اشاره کرده میگوید —

اگر از فاقه ببندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بخل نان را ۹/۴۵

در فصل زمستان موقتی که برف همه جا را پوشانده است و سرمای شدید مجال رفت و آمد بختانه ها و یا بمحل اجتماع عمومی بمردم نمیدهد گزاردن شبهای تازیانه و طولانی مسئله مهمی را تشکیل میدهد . مردم از اینکه شب و روز در خانه بی مانند کسل و کم حوصله میشوند و برای رفع این وضع یکنواختگی گاه گاهی یکی از قصه گوئی را که بازار آنان فقط در این فصل رونق میپذیرد بختانه خود دعوت می کنند تا او با گفستن داستانهای شیرین باعث سرگرمی و نشاط افراد خانه شود . در این هنگام صاحب خانه با چای مخصوص و مطبوخ کشمیر و نقل و شیرینی پذیرائی میکند . غنی نیز که پرورده این محیط بود و از این داستانها بسیار شنیده بود ذکر این افسانه سوامی را بدینگونه در شعر خود جا داده است :

بجوانی بطرب کوش که این موی سیاه

شب تار است و با فسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب . در زمستان هر جا یک برف زیاد میبارد آب جوی ها و دریاچه ها یخ میبندد و چون تنها وسیله آب در این دیار همین نهرها و دریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل می شکستند تا زود آب شود . غنی این موضوع را برای ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید —

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو از شرم میگردید آب ۴/۲۵۴

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه و خیابان از برف پر است موجب ناراحتی مردم بزرگسال دلی در عین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد . پیر مرد ها برای جلوگیری از لغزیدن بر روی یخ زیر نعلین میخ میزنند و این نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تا از خوردن بزمین در امان باشند —

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین ازان هستند در پا شیخ و شاب ۵/۳۵۵

دلي بچه های مدرسه از آنچه که پیران گریزانند بدان سړی راه روان

چون طفلان قدم سړی مکتب زنند

برادران یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکی از عادات در رسوم قدیم زنان سالخورده و درس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن و سال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان در گوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالی از زندگی فرد خانواده میگذرد گره ای بآن رشته میزنند و بدین طریق حساب دقیق و صمیم سن و سال هر فرد خانواده در اختیار آنان هست و چون گره ها بر رشته افزوده شود کوتاه تر گردد و غنی بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معنی لطیفی را که از استعمال کلمات "گره" "رشته" و "کوتاه" ایجاد شده بیان میکند و درسی بها میدهد چنانکه گوید -

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معنی سالگره نهمیدم ۳/۲۰۲

غیر ازین واژه ها و اصطلاحات دیگر نیز در اشعار غنی مشهود است که برخی

از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد و زن پیر و جوان اعیان و فقیر آنها میجویند و بعضی ها معتاد به آنند. در محافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت و سوگواری از طرف مهماندار برای پذیرایی مهمانان تعارف میشود و خوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غنی بآن اشارت کرده است -

شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل و رهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته و ندارد و از همینجاست که غنی پان

را فقط به دلربان و گلرخان هند تخصیص میدهد -

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گوئی که از خون خودش دادند آب

همچنین در هند رسم بر آنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان ششگون

سرسبزی و خرمی بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غنی درین رباعی از دوستان نبرد که «پان» برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر نا شادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی سیاه دم

۶/۲۳۹

و در این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند.

چو سربپای تو سودم ز درد سر ز رستم
حنای پای توام کرد کار صندل سرخ

۳/۱۲۵

«و صندل چربی است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بری ندارد. داین ظاهراً معرب چنل است و چندن به نون مشترك است در هندی و فارسی» (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشانی مالند.

و درین بیت غنی یکی از عطریات هند را نام میبرد

گر برد لحظه ای نرگس مستش بنوا ب

عشوه برورش زند از عرق فتنه آب

۴/۹۳

عرق فتنه بقول محشی دیوان غنی «نوعی از عطریات مروض هندوستان و آن شهرت دارد»

(۱) «پان» برگي است معروف در هند که با فلفل و کات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خمیره) خوانند و هر دو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضی متأخرین آمده صائب، بوی گلزار شهادت هر کرا بیتاب کرده چون لب پان خورده میبرد دهان شمشیر را» (فرهنگ آندراج تالیف محمد شاه باهتمام دبیر سیاتی - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است «اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبول - تنبل. (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

توشه راهی بمنزل پیشتر از خود فرست

هر کجا موری به بینی دانه ۴ بر خاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکریا جویات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع نهرجائیکه نشانی از مورچه بینند آن غذا را بر زمین ریزند و این کار را وسیله گشایش ذوق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

غنی از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگی — انکار و عقاید سبک شعر غنی کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما در میان معاصرین و متاخرین خود چه نفوذ و تأثیری داشته و آنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غنی و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکی و بزرگی یاد کرده اند و او را بسار ستوده اند. اینک بنقل منتهصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱- محمد طاهر نصر آبادی در تذکره معروف خود از غنی چنین یاد میکند (۱)

”حقا که درست سلیقه و غریب خیال بود — اشعارش همگی لطیف است“

۲- محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسینی (دمشقی) و آن برگي باشد از قسمي نفل که آنرا در هندوستان با آهک و فوفل نمایند تالبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطی از تانیول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجونی از برگ تانیول و آهک و فوفل که هندوان همیشه در دهان دارند و آب آن بیرون کنند“ (لغتنامه)

(۳) فرهنگ آند راج

(۱) تذکره نصر آبادی ص ۴۴۵ (۲) کلمات الشعراء ص ۸۳ - ۸۵

” صاحب طبع عالی بوده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده . از خطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند و سحر اد سخنوری خوش خیال نازک بند معنی یاب برنخاسته گویند صائبا بریک بیت اورشك آنقدر میرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند داین بیت او بمن میدادند —

غنی = حسن سبزی بنخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گر نشان شرم

حسین صاحب از روی این شعر معنی پیدا کرد و فقیر نیز — هر دو نوشته میشود —

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوس = خوردم ز خط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳ — امیر شیر سینخان لودی مولف مرآة الخیال او را بدینگونه می ستاید (۱)

” اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معنی و طرز کلامش چون کلام عربان پیوسته باحلاوت داردات او را معنی خاص بسیار است و مضامین تازه بی قیاس آنچه از طبع و قادش سرزده بود امروز در ایران و توران و سواد هندوستان برانراه والسنه جاری است .

۴ — مولف سفینه عرشگر در باره غنی چنین اظهار نظر میکند (۲)

” صاحب سخن پرکار استاد فن جا دنگار است . چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فرق کلام مخلوق است . آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرضه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم نه میسازند میگذارند براین بیت ملا غنی خان صاحب آرزو ها شیه ترشعه اند — شعر

(۱) مرآة الخیال ص ۱۶۱

(۲) سفینه عرشگر نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکر غنی کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود در گردن مصرود

مگر میل حنا هستن بنهون کرهکس دارد

و در پیش فقیر آرزو این بیت ملا غنی عذیم الجواب است. عجب معنی و عجب اندازی دارد گویا مافوق طاقت بشری است. نزدیک بدین شفاعتی گفته هر چند باین رتبه نیست چنانچه گوید —

” حرمان نگر که دست حنا میکنم بحیال

آن خون بیگناه که در گردن کسی است“

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربنخش حضوری گوید

” طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه در جواب هر بیت استاد

مرلانا غنی که سرخیل ایهام بدان است در این ایام ده هزار بیت مشق کرده“ (۱)

۵ — خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سننوری غنی چنین مینویسد^(۲)

” صاحب طبع عالی بود. پایه سننوری را بدرجه کمال رسانده هر چند شاگرد ملا

محسن فانی بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم

هند در آن عهد همچو او خوشخیال و نازک بینی برنخاسته“

۶ — میر حسین دوست سنبهلی در تذکره حسینی از او چنین یاد میکند (۳)

” شاعر ماهر یک فنی محمد طاهر غنی آب درنگ گلستان سنندانی است“

۷ — در تذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستانی این کلمات درباره غنی به چشم

مینورد (۴)

” درستی زبان و روانی الفاظ و لطانت معنی او مقبول همه بوده و الحق از خطه

کشمیر مثل او کسی برنخاسته“

(۱) سفینه خوشگرمرتبه عطاء الرحمن کاکری چاپ پانتا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسینی ص ۲۲۸

(۴) ریاض الشعراء ۶ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ۴ ص ۳۲۲

۸ - میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثر الکرام از او بدین کلمات تقدرداني میکند (۱)

” بخراصي بحر سخن افتاد و خواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد “

۹ - میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره ” مقالات الشعراء “ ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش می نویسد (۲)

” و هم هنگامی این مصرع غنی معزی الیه (میان غلام علي) پیش نقیر

خواند - مصرع - سر همچو تار سبجه ز صد جا کشیده ایم

و مصرع ثانی خواست - گفتم

سر همچو تار سبجه ز صد جا کشیده ام

مادر مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غنی دیدم بر این نسق بود

” سر همچو تار سبجه ز صد جا کشیده ام “

آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام “

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غنی گفته است نقل میکند و آن اینست

” چشمش میان طاق درابر نماز کرد

بیمار بود زان باشارت نماز کرد

پیداست فرق عام و خواص حضور در دست

زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد

قانع نوای تازه بیا موخت از غنی

باید ز رشته سخنم تار ساز کرد “

و سپس در پارچه غزل غنی که با مطلع

چشم در سخن چوبه بادام باز کرد

با دوزبان طعنه ز مثرگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سندھ ادبی بوردر کراچی ۱۹۵۷ ص ۶۱۹

(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ — علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنين اظهار نظر ميکند (۱)
 ” از مشاهير شعرای افاضل نقطه کشير جنت نظير و معاصر ميرزا صائب و
 شاگرد شيخ محسن فاني است توصيف کلامش در بحر زبان قلم
 نيست اينقدر پس که نواب وحيدالزمانی اشعارش بسيار ميبسنديد و ميرزا
 (صائب) به هر که از هندوستان دارد ايران ميشد ميفرمود که برای ما
 تحفه از هند آورده و آن عبارت از اشعار غني بود ديوانش قريب
 چهار هزار بيت متضمن مضامين لطيفه و الفاظ ايهاميه متداول “

۱۱ — احمد عليخان هاشمی مرلف مخزن الغرايب چنين ياد ميکند (۲)
 ” صيت سمنش بگوش عالميان رسيد. اشعار نهايت نازک و هموار و دلپس
 واقع شده. وی باثقه شعرای ايران مثل ميرزا صائب و کليم و محمد جان
 قدسي صحبتها داشته “

۱۲ — مولانا قدرت الله گوپا موي در تذکره نتايج الانکار از غني بدین نحو تجليل میند (۳)
 ” رنگ پنخش گلشن دلپذیری ملا محمد طاهر غني کشمیری که گل و جودش
 بعد بهمرسانی رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فاني
 کشمیری در آمد و در مدت قليل بطبع سليم چمن چمن استعداد بهمرسانيد
 و دامن دامن گلدهای لياقت بایسته فراچنگ گردانيد و در مراتب نظم بفکر
 رنگين شاني عظيم پيدا کرد و از معدن طبع متين جواهر نازک تخيالي بکف
 آورد. کلامش در تمثيل گوئي بينظير است و اشعار آبدارش یکسر دلپذير
 ديوان فصاحت ترجمانش در اکثاف عالم متداول است “

۱۳ — نواب محمد صديق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماثرا الکرام را
 تايد ميکند و ميگويد — (۴)
 ” چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حشيت شايسته بهمرسانيد و

(۱) صحف ابراهيم ذکر غني (۲) مخزن الغرايب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتايج الانکار

ص ۵۱۲ (۴) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان تران خرید بیرون آورد.

۱۴ - حسینقلینخان عظیم آبادی در تذکره نشتر مشق درباره غنی چنین اظهارنماید (۱)

”غنی اگرچه از تنعم دنیوی بی نصیب بود اما از خزاین معنوی از بس غنی -

مثل او شاعری معنی یاب و معاورد دان از خطه کشمیر برنخاسته و باین

خوبی و فصاحت تکلم نساخته - کلام ارفی الحقیقت بهار کشمیر است

از رنگینی فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبی و از سواد مشکبارش

طره مرغوله مویان در مشکبوی

۱۵ - و صاحب تذکره فانرس خیال بدین کلمات از غنی یاد میکند (۲)

”وی (غنی) و شیخ ناصرعلی (سرهندی) از مردم هندوستان از جمله آنها

اند که بشعر و شاعری ایشان تران فخرکرد و مضمون و معنی بستن را

از ایشان باید آموخت.

۱۶ - مولانا عبدالغنی مولف تذکرة الشعراء از ارچنین ذکر میکند (۳)

”درستی زبان در روانی الفاظ و لطافت معانی او مقبول همه - از خطه

کشمیر مثل او کسی برنخاست.

۱۷ - مولانا شبلی نعمانی در شعرالعجم غنی را یکی از بانیان صنعت تمثیل می شمارد

و میگوید (۴)

”مثالیه - یعنی ادعائی کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش

کشیدن. بانی این طرز کلیم - ملی قلی سلیم - میرزا صائب و غنی هستند

و سپس ضمن ذکر ابوطالب کلیم چون منیریسد (۵)

(۱) مفتر مشق ورق ۱۲۹۹.

(۲) تذکره فانرس خیال ص ۶۳ نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر.

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغنی علی گر ۱۹۱۶ ص ۹۶.

(۴) شعرالعجم مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

”مضامین مثالیه ابتدا هم معدود انگشت شمار یافت میشد لیکن کلم و میرزا صائب و غنی آثر اگرمی یک فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و باهم مشاعر میگردند ظن غالب این است که اثر همصمیمی این طرز را جولا نگاه مشترک گردانیده است.“

۱۸ - اما درین ضمن نباید از کسانی که اشعار و سبک غنی را مورد انتقاد قرار داده اند چشم پوشید و آنها را نادیده گرفت. درین زمره نخست به لطف علی بیگ آذر مولف آتشکده بر میخوریم و همانند دیگر کسانی که پیر و مکتب بازگشت بودند تنها از غنی تمجید و توصیف نکرده بلکه از طرز بیان او چنین بر میآمده که اشعار غنی مورد پسند وی واقع نشده است و باین اعتنا می از او ذکر کرده و گوید - (۱)

” غنی - صاحب دیوان است اما از تمام کلیات او این شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته - شعر

قا صد چه احتیاج که طومار روزگار

چون باز شد رسد بد رازای کوی او

۱۹ - و همچنین مولانا شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم از استیلا و غلبه معنی سازی و خیال بانی شعرای سبک هندی تنقید کرده چنین خاطر نشان میسازد (۲)

” در آن زمان استیلا و غلبه معنی سازی و خیال بانی شعرا را از زبان یعنی الفاظ و محاوره بندی غافل کرده بود چنانکه ناصر علی و غنی و بیدل در این دایره افتاده از لطف زبان بیگانه شده بودند.“

۲۰ - مولوی اکرام الحق در کتاب شعر العجم فی الهند که بزبان اردو نگاشته است نظریه مولانا شبلی نعمانی را رد میکند و اظهار میدارد (۳)

(۱) آتشکده آذر لطف علی بیگ بمبئی (۲) شعر العجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۲) شعر العجم فی الهند شیخ اکرام الحق ص ۹۴

” در دیوان غنی اشعاری بسیار میتوان یافت که برمحاوزه پسندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند.“

۲۱ - از مهمترین نقادان سبک دروش غنی خورشیدالاسلام است. او در کتاب موسوم به ”غالب“ که بزبان اردو نوشته شده در آن از نفوذ شعرای فارسی زبان قرنهای ۱۲ و ۱۱ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند. افکار و اسلوب غنی را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

”دیوانش از آهنگ احساسات جذبه و شور خالی است و تنها آهنگ الفاظ و کلمات در آن بچشم میخورد. علت آنست که او سعی میکند موضوعات و تجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظی جلوه نرساند. سبک اشعارش از ادول تا آخر یکنواخت است و افکارش از احساسات قلبی الهام نمیگیرد و یاس و اندر دگی بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتی که او ذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشی از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط بر کلماتی چون ”سبزه خط“ و ”سرمه چشم“ مبتنی است. تصور عشق حقیقی در اشعارش فقط بر روایت و حکایت پایه گذاری شده و اثری از حقیقت و تجربه شخصی در آن وجود ندارد و کلماتی چون ”شوق“ فقط دارای معنی لغوی است. منظور این است که غزلیات غنی از رموز شاعرانه و عارفانه خالی است. (غنی) بعلمت فنا دوستی و زوال پسندی از انسان و زندگی گریزان و بیزار است و به تصوف رسمی پناه میبرد. او دارای فلسفه و افکار منظم و مرتب نیست و اساس شاعری او فقط بر صنایع لفظی تزار دارد و لذابه اصول و قواعد عروض پای بند است. نظریه غنی درباره زندگی از اصطلاحات و ترکیباتی چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخوردارند و روشن و نمایان میشود.“

(۱) غالب خورشیدالاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ - ۸۵

۲۲- در اینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

”غنی برای ادعا و دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ولی کمال غنی در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معاشی و افکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب نظر بی اختیار قدرت شعری و دقت نظر غنی را میستاید.... اشعار غنی با وجود و فرار استدلال او وضع زمان و ناآرامیهای اجتماعی دوران خود و همچنین از ظلم و بیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند (۲) غنی به ارزشهای اخلاقی و معنوی و آزادی و عزت نفس و مناعت طبع و کردار نیک اهمیت بسیار قائل است او غزل را وسیله بیان و اظهار این مطالب ساخته و بدیهی است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتی که فاقد ذکر حسن و عشق و شراب و شاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع و بدایع لفظی پناه ببرد تا بتواند مضامین خشک اخلاقی را یا چاشنی صنایع زود فهم چون ایهام و تمثیل بر شنونده و خواننده گوارا سازد“ (۳)

۲۳- سید محمد رضا داعی جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبک هندی و شعرای معروف آن سبک نوشته است (۴)

”رونق سبک هندی در این عصر و این طرز شعر و بیان نماینده هنر باریک بینی و دقیقه یابی و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده و اندیشه های پخته بدان نرسد و از لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامی همچون محمد علی صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱) و ابو طالب کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱) و سید محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹)

(۱) مقدمه دیوان غنی چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ۴۰

(۴) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جواد اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۸۸

و فیضی دکنی (متوفی ۱۰۴۰) و محمد طاهر غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷) در این سبک هنر نمایشها کرده اند -

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبک هندی چنین اظهار میکند (۱)
” غزلها یک با علی درجه دقت و رقت معانی خود رسیده و در ادبیات
ما سبک هندی (اصفهان) معروف شده اند و به مکتب سمرلیسم نزدیک
میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غنی کشمیری و“
و همچنین در ذکر خصوصیات سبک هندی اشعاری از غنی را بعنوان شاهد
آورده است. مثلا در مورد ” ابتکار مضامین “ مینویسد (۲)
” ایندسته از شاعران بنازکی خیال و دقت فکر و وسعت نظر و ساختن
مضامین بکر و بدیع و آوردن معانی عجیب ممتازند - غنی کشمیری گوید -
در هر نمازدست بزانو چیرا ز سجد
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است
..... و دوم ابتکار در تشبیهات و استعارات و کنایات - غنی گوید (۳)

چاک پیراهن یوسف نبرد سبی معنی
عنده برپا کی دامن زلیخا دارد
سرم شیوع فن ارسال المثل و فراوانی تخیل - غنی گوید (۴)
زیست شهرت طلب آنکس که کمالی دارد
هرگز انگشت نهادر نباشد چو هلال“
۲۴ - استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)
” غنی از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب و شاگرد محسن
فانی است. ناقدان معاصری او را بنازکی خیال ستوده اند “

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف سید محمد رضا داعی جواد - اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸
(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن
دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ - ۱۱۰

سپس قسمتی از ابیات در رباعیات خرب و شیرین غنی را در اثر گرانمایه‌های مورد نقل کرده اند.

۲۵- دانشمند گرانمایه جناب آقای استاد سعید نفیسی مرحوم در مقدمه دیوان محسن فانی چنین اظهار کرده اند (۱)

” در میان شاعران متعددی که در کشمیر بزبان فارسی شعر گفته اند دوتن که در يك عصر میزیسته اند ولي استاد و شاگرد بوده اند بیشتر جلب توجه میکنند و در عداد شاعران نامی هندوستان باید بشمار آیند. نخست ملا محسن فانی کشمیری و سپس ملا محمد طاهر غنی از نظر فنی و شعر شناسی اندك تفاوتی هم در میان شعر فانی و غنی هست و آن این است که شعر فانی بیشتر دارای جنبهٔ ریالیسم است و شعر غنی پرورش امپرسیونیسم گفته شده است “

۲۶- گذشته از این شماره ۶ کسانیکه اشعار غنی را در بیاضها و جنگها و سفاین مورد ضبط نموده اند اندك نیست و نگاهي بفرست کتب خطی کتابخانه های معروف دنیا این موضوع را برای ما روشن میسازد. بطور مثال ایوانف در فهرست کتب خطی فارسی انجمن آسیائی بنگال عده یی بیاضها را بعنوان ” مجموعه اشعار “ که دارای ابیات غنی نیز میباشند تحت شماره های ۹۲۴ و ۹۳۴ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۵۲ ذکر کرده است (۲). همچنین آقای علی جواد زیدی از چهار بیاض دیگر در مقدمه دیوان غنی نام برده اند (۳). علاوه بر این میتوان از گلستان مسرت نیز نامبرد (۴). ملا

(۱) دیوان محسن فانی دکتر تیکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W. Ivanow p. 351

(۳) دیوان غنی سرینگر ص ۵۲ (۴) گلستان مسرت تألیف عبدالرحمن شاکر بن

حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۳۱

PV4

” نواب اعظم در پنج سالگی بهکتاب رفت و نزد حافظ محمد مکی و حافظ عبد الوالی قرائت قرآن را تمام کرد و از مختصرات فارسی تا اخلاق محسنی پیش غلام محی الدین خوشنویس و انشائی تعلیفه و زلیخا و گلشن سعادت و رساله عبد الواسع هانسوی و سکندر نامه و اخلاق جلالی و دیوان غنی (کشمیری) و دیوان ناصر علی سرهندی و دیوان جلال اسیر را خواند.....“

۲۹- شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبک و افکار غنی قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسی یا اردو شعر سروده اند بسیار است. شعرای دیگر معاصر غنی و آنانیکه مدتی بعد از او میزیسته اند چون شوکت بخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علی سرهندی و استاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل بر شعرای زبان اردو که در آن زمان مرا حل ابتدائی را میپسود بسیار نفوذ داشته اند. همچنین شعرای فارسی زبان نیز تحت تاثیر این سبک قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخی شعراء را که بجواب و تقلید غنی شعر سروده اند بیان کردیم. اینک از دو شاعر بنام شبه قار، هند یاد می کنیم که یکی از آنان مرزا اسد الله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است. بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غنی و ناصر علی و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگی او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبک و طرز آنان شعر میسروده است. اما علامه محمد اقبال غنی را از گوشه دیگری میگریست. غنی برای او مظهر پاکي و صفا و آزادگی و عزت نفس است. وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علی رضا نقوی

چاپ موسسه مطبعاتی علمی تهران ص ۵۴۹

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه با مقدمه احمد سرورش - تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

شاعر رنگین نوا طاهر غنی

فقر او باطن غنی ظاهر غنی

علامه محمد اقبال بعضی اشعار غنی را در منظومه های فارسی (۱) و اردو (۲) تضمین کرده و معنی و جلوه نربآن بخشیده است. علاوه بر این ادازبان غنی شاعر هرطن و "مرد فقیر بظا هر و باطن غنی" در سهای با ارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که در آنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خود را بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بهساعی کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه از زبان غنی اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمرز روی شان محبل
تیزبین و پخته کار و صنعت کوش
از نگاه شان فرنگ اندر ضرورش
اصل شان از خاک دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
حاک ما را بی شرر دانی اگر
بر درون خود یکی بگشا نظر
این همه سوزی که داری از کجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه با مقدمه احمد سرورش - تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

(۲) بانگ درا - لاهور - ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان "خطاب

به جوانان اسلام

(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تائیسیر
کوهسار ما بگیرد رنگ در بو

اقبال نه تنها از انکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگی و استغنا و مناعت
طبع غنی را نهفته و سزمنشقی میدانست و از اشعار او و انکار او الهام میگرفت. اینک
قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم^(۱)

غنی آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینر نظیر
چرا ندر سرا برد در بسته داشت
چورنت از سرا تنحه را گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی
مجب دارد از کار تو هر کسی
پاسخ چه عروش گفت مرد فقیر
فقیر و باقلیم معنی امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غنی تانشیند به کاشانه اش
متاعی گران است در خانه اش
چو آن محفل افروز در خانه نیست
تهی ترازین هیچ کاشانه نیست

د بروح و روان یاک آن "مرد فقیر بظا هر و باطن غنی" و "باقلیم معنی امیر" که
اکنون "محفل افروز" کاشانه سخندانی نیست و در خاک کشمیر مینر نظیر بخواب
ابدی فرودفته است درود فراوان میفرستیم و در همینجا این رساله را پایان می‌رسانیم
تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

(۱) کلیات اقبال - جاوید نامه ص ۲۴۰

”فهرست منابع“

کتاب تذکره

دولت شاه سمرقندی مولانا عبدالغنی مولانا غلام محمد هفت قلم محمد طاهر نصرآبادی میر حسین دوست سنبللی مولانا قدرت الله گوپا موی نسخه خطی کتابخانه آزاد علیگر دکتر سید علیرضا نقوی	۱- تذکره الشعراء ۲- تذکره الشعراء ۳- تذکره خوشنویسان ۴- تذکره نصرآبادی ۵- تذکره حسینی ۶- تذکره نتایج الافکار ۷- تذکره ۱۰۰۰ نوس خیال ۸- تذکره نویسی در هند و پاکستان ۹- تذکره شمع انجمن ۱۰- تذکره نشتر عشق ۱۱- تذکره ریاض الشعراء ۱۲- تذکره سفینه خوشگو ۱۳- ایضا ۱۴- تذکره صف ابراهیم
نواب صدیق حسن خان حسین قلی خان عظیم آبادی — نسخه خطی کتابخانه خدابخش بانکی پور پاتنا واله داغستانی بندرابن داس خوشگو — نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مرتبہ عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا علی ابراهیم خان خلیل نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران	

۱۵- کلمات الشعراء

محمد افضل سرخوش

۱۶- مآثر الکرام

غلام علي آزاد بلگرامي

۱۷- مخزن الغرايب

احمد عليخان هاشمي نسخه خطي

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۸- مرآة الخيال

امير شير عليخان لودی

۱۹- تذکره خزانہ عامره

غلام علي آزاد بلگرامي

۲۰- تذکره مقالات الشعراء

مير شير علي قانع تنوی

۲۱- واقعات کشمير

عواجه محمد اعظم دیده مری

۲۲- تذکره خلاصۃ الکلام

علي ابراهيم خان خليل - نسخه عکسي

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۲۳- پارسي سرايان کشمير

دکتر گل تیکو

۲۴- تذکره آتشکده

لطفعلي بیگ آزاد

۲۵- تذکره اسرار الابرار

بابا داود مشکواتي

۲۶- تذکره بستان بي خزان

دردین و کلیات شعراء و سفاین

۲۷- دیوان اشیرالدین اخسیکتی

مصحح رکن الدین همایونفرخ

۲۸- حافظ

محمد قزويني ردکتر

قاسم فني

۲۹- خواجہ کرمانی

سہيلي خوانساری

۳۰- عطار

سعید نفیسی

۳۱- غني کشمیری

چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی

۳۲- .. ايضا

چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد

زیدی ۱۹۶۴ میلادی

۳۳- فاني (شيخ محسن)

گردآورنده دکتر گل تیکو

- ۳۴ - دیوان فرعی سیستانی
 مصحح دبیر سیاقی
- ۳۵ - " قاتانی
 محمد جعفر محبوب
- ۳۶ - " معزی
 عباس اقبال
- ۳۷ - " منوچهری
 دبیر سیاقی
- ۳۸ - کلیات اقبال
 با مقدمه احمد سرور
- ۳۹ - بانگ درا
 علامه محمد اقبال
- ۴۰ - کلیات صائب تبریزی
 با مقدمه امیر فیروز کوهی
- ۴۱ - گلستان مسرت
 عبد الرحمن تناکر بن حاج محمد
- ۴۲ - سفینه فرخ
 روشن خان
- ۴۳ - رباعیات سرمد شهید
 محمود فرخ
- با مقدمه مولانا ابر الکلَام آزاد

سایر کتب

- ۴۴ - اپانیشاد با سر اکبر
 با اهتمام دکتر تارا چندد سید
- ۴۵ - آثار الصنادید
 محمدرضا جلالی ناهینی
- ۴۶ - احوال و اشعار رودکی
 سرسید احمد خان
- ۴۷ - ارمغان پاک
 سعید نفیسی
- ۴۸ - الذریعه الی تصانیف الشیعه
 اکرام
- ۴۹ - المعجم فی معاییر اشعار العجم
 العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی
- ۵۰ - امثال د حکم
 خمس الدین محمد قیس رازی
- ۵۱ - بزم تیموریه
 بتصحیح مدرس رضوی
- ۵۲ - تاریخ اقوام کشمیر
 علی اکبر دهندا
- ۵۳ - تاریخ ادبیات ایران
 سید صباح الدین عبدالرحمن
- منفی محمد دین فرق
- سید رضا دانی جواد

- ۵۴ - تاریخ حسن چهار جلد
 ۵۵ - تاریخ عالم آرای عباسی
 ۵۶ - تحول شعر پارسی
 ۵۷ - تزک جهانگیری
 ۵۸ - چهار مقاله
 ۵۹ - حدائق الحقائق
 ۶۰ - دیستان مذاهب
 ۶۱ - دره نجفی
 ۶۲ - دقایق الشعر
 ۶۳ - رساله در فن شالبافی
 ۶۴ - رود کوش
 ۶۵ - شعرای فارسی زبان کشمیر
 ۶۶ - شعرالعجم چهار جلد
 ۶۷ - شعرالعجم فی الهند
 ۶۸ - شعر و ادب فارسی
 ۶۹ - غالب *
 ۷۰ - فرهنگ آئند راج
 ۷۱ - فرهنگ انجمن آرای ناصری
 ۷۲ - برهان قاطع
 ۷۳ - علوم عقلی
 ۷۴ - فهرست کتابهای چاپی
 فارسی ج ۱
 ۸۵ - گنج سخن جلد سوم
- پیر غلام حسن شاه کویهامی
 اسکندر بیگ
 زین العابدین مومنین
 جهانگیر شاه
 مصحح دکتر محمد معین
 رامی تبریزی
 چاپ نرگشور کانپور
 نجفعلی میرزا آقا سردار
 حاجی مختار حسن اشائی
 شیخ محمد اکرام
 پایان نامه دکتر آقایی گل تیکو
 مولانا شبلی نعمانی ترجمه فخر
 داعی گیلانی
 شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
 زین العابدین مومنین
 خورشید الاسلام
 محمد پادشاه باهتنام دبیر
 سیاقی
 رضا قلی خان هدایت
 مصحح دکتر محمد معین
 دکتر سید جعفر سجادی
 محان بابا مشار
 دکتر ذبیح الله صفی

عبدالقهار بن اسحق شریف	۷۶ - لسان القلم فی شرح
مصصح ادیب هروی	الفاظ العجم
یا قوت حموی	۷۷ - لغتنا مه دهنده
صفی الدین عبدالمرمن بغدادی	۷۸ - معجم البلدان
بزیان اردو چاپ کراچی	۷۹ - مرصداطلاع علی اسماء
ملا عبدالقادر بدایونی	الامکنه والبقاع
شاهزاده داراشکوه نسخه خطی	۸۰ - مجله ماه نو
کتابخانه مجلس شورای ملی	۸۱ - منتعب التواریخ
ایران تهران	۸۲ - مجمع البحرین
چاپ کراچی	۸۳ - مجله هلال مرداد ۱۳۳۴
نواب مصصام الدوله شاهنوازخان	ژدعن ۱۹۴۳
چاپ دهلی (بزیان اردو)	۸۴ - ما غزالامراء
مصصح رینولد - - نیکلسون	۸۵ - مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹
امام تلی رازی وارسته	۸۶ - مثنوی معنوی
حمد الله مستوفی طبع دبیرسیاتی	۸۷ - مصطلحات الشعراء
علی اصغر حکمت	۸۸ - نزهة القلوب
	۸۹ - نقش پارسی بر احجار هند

کتاب انگلیسی

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett
91. A History of India J.C.Powell Price
92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos.1161-2017,Paris E. Blochet
93. The Cambridge History of India Col.Sir Wolesly Haig & Sir Rich ard Burn.

94	The Cultural Heritage of India	The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.
95.	A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal.	Waldimer Ivanow
96.	Dabistan -e- Mazahib	Translated by Shāa and Troyer
97.	Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay	K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.
98.	The Encyclopaedia Britanica, 14th edition	
99.	The Glimpses of-Medieval India	Yusuf Hosain
100.	The Historians History of the World	The Times
101.	History of Shah Jahar of Delhi	Banarsi Pershad
102.	India since 1526	V.D.Mahajan & R.R.Sethi.
103.	Indian Paintings Under the Mughals	Percy Brown
104.	Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea.	Forstar George
105.	Kashmir Under the Sultans	Mohibbol Hasan
106.	Kashir 2 vols	Ghulam Mohiuddin Sufi.
107.	Kashmir Cesus Report Pt.I	Matinuzzeman
108.	The Life and Times of Mahmood of Ghazna	M.Nazim
109	The Muslim World	Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge	
111. A Short History of Aurangzeb	J.N.Sarkar
112. Travels in the Mughal Empire	Dr. Francis Bernier
113. The Valley of Kashmir	Walter.R.Lawrence.
-

